



سیری در معارف اسلام

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

مشهد - مکتب الزهراء - شوال - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲
(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: زینلی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: تاثیر رحمت پروردگار در برزخ
۱۳	ارزش رحمت خداوند
۱۴	رزق کودک در قبل و بعد از تولد
۱۴	اهمیت شیر مادر
۱۴	داستان کودکی حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۱۵	مضرات شیر خشک
۱۶	وهابیت و انگلیس
۱۷	تاثیر شیر پاک در زندگی خُربن یزید
۱۷	بهشت زیر پای مادران
۱۸	شیری که بروجدی‌ها می‌سازد
۱۸	فرزند غرب‌زده شیخ فضل‌الله
۲۰	حالت انسان دور از رحمت در برزخ
۲۲	روضه حضرت ابی‌عبدالله
۲۵	جلسه دوم: راه رسیدن به رحمت پروردگار در کلام ابوذر
۲۷	راه رسیدن به رحمت پروردگار
۲۷	تقابل حق و باطل
۲۸	درجات ایمان و کفر
۲۹	برندگان و بازندگان تاریخ



- ۳۰ عمّار یاسر، برنده حقیقی.....
- ۳۲ فضایل امیرالمؤمنین.....
- ۳۵ دو نمونه دیگر از برندگان تاریخ.....
- ۳۶ پاسخ ابوذر.....
- ۳۷ ذکر مصیبت بی بی دو عالم علیها السلام.....
- ۳۹ **جلسه سوم: موضوعات مختلف**.....
- ۴۱ مقررات جهاد انبیا علیهم السلام.....
- ۴۲ تنها پیغمبری که جهاد نکرد.....
- ۴۲ جنایات فرعون.....
- ۴۳ چرا به موسی علیه السلام اجازه جهاد داده نشد؟.....
- ۴۴ رعایت حقوق پدر و مادر.....
- ۴۵ حق سنگین والدین.....
- ۴۶ نحوه رابطه با والدین غیرمسلمان.....
- ۴۶ تاثیر جدی دعا و نفرین پدر و مادر.....
- ۴۷ حل مشکلاتمان را از علمای ربانی بخواهیم.....
- ۴۸ اهمیت حفظ آبروی مردم.....
- ۴۹ تاثیر اخلاق الهی.....
- ۵۱ علاقه ابوذر به پیغمبر صلی الله علیه و آله.....
- ۵۳ روضه حضرت علی اکبر.....
- ۵۵ **جلسه چهارم: ویژگی محسنین: انفاق و کرم**.....
- ۵۷ مقدمه: ویژگی اخلاقی محسنان.....
- ۵۷ سیمای بخیلان و کریمان در قرآن.....
- ۵۸ الف) سیمای بخیلان در آیه ۱۸۰ سوره مبارکه آل عمران.....
- ۵۸ مقصود از ثروت در آیه.....
- ۵۹ بیان روایتی برای یک موضوع فرعی.....



فهرست مطالب

۵۹	ترجمه آیه.....
۶۰	ب) سیمای بخیلان در سوره توبه.....
۶۱	ج) سیمای کریمان در قرآن مجید.....
۶۱	بیان داستان‌هایی درباره انفاق.....
۶۱	حاتم طایی.....
۶۲	بازگشت به موضوع.....
۶۲	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۶۳	حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۶۴	همسایه حرم.....
۶۵	امام حسین <small>علیه السلام</small>
۶۵	امام صادق <small>علیه السلام</small>
۶۷	بازگشت به موضوع.....
۶۸	بازگشت به موضوع «سیمای کریمان در قرآن».....
۶۸	مناجات.....
۶۹	روضه پدر و دختر.....
۷۱	جلسه پنجم: ویژگی محسنین: آراستگی به باورهای دینی
۷۳	رابطه رحمت خداوند با باورهای قلبی.....
۷۳	اثبات حقانیت قرآن.....
۷۵	بازگشت به موضوع.....
۷۷	معنای حروف مقطعه.....
۷۸	ادیسون.....
۷۹	بازگشت به موضوع.....
۸۰	ثمره باور قلبی.....
۸۱	روایاتی درباره رسیدن به رحمت خدا.....
۸۱	پاکدامنی.....
۸۲	روزی حلال.....



راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

- ۸۲ شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السلام
- ۸۴ موعظه
- ۸۵ روضه امام صادق علیه السلام و امام حسین علیه السلام
- ۸۷ **جلسه ششم: ویژگی محسنین: اطاعت خدا**
- ۸۹ حرکت اختیاری به سمت رحمت و عذاب الهی
- ۹۰ حقیقت گناه آتش است
- ۹۳ زمان رسیدن به رحمت پروردگار
- ۹۵ از رحمت پروردگار ناامید نشو!
- ۹۶ فایده اطاعت برای خودمان است
- ۹۸ بازگشت به ترجمه آیات
- ۱۰۰ موعظه
- ۱۰۰ روضه حضرت ابوالفضل العباس
- ۱۰۳ **جلسه هفتم: ویژگی محسنین: انفاق در همه حال**
- ۱۰۵ شرط رسیدن به رحمت خداوند
- ۱۰۵ روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۰۶ طرف حساب محسنین
- ۱۰۷ کارگران پروردگار در زمین
- ۱۰۸ موضوع فرعی: موعظه
- ۱۱۰ ویژگی محسنین: کرامت دائم
- ۱۱۱ بازگشت به موضوع اصلی
- ۱۱۶ موعظه
- ۱۱۶ روضه حضرت زینب علیه السلام
- ۱۱۹ **جلسه هشتم: عمل به قرآن**
- ۱۲۱ درخواست امام صادق در رابطه با قرآن



فهرست مطالب

۱۲۲	توضیح جمله اول: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا خَلَاوَةً فِي تِلَاوَتِهِ»
۱۲۲	ویژگی عمل کنندگان به قرآن
۱۲۲	مؤمنین واقعی
۱۲۳	استفاده از قرآن
۱۲۴	بندگان ویژه خداوند
۱۲۴	خورشید عالم تاب
۱۳۰	روضه حضرت زینب کبری (ع)
۱۳۱	جلسه نهم: باور و ایمان
۱۳۳	شرط رسیدن به رحمت خداوند
۱۳۵	باور به تعهد پروردگار عالم
۱۳۵	ریشه انحرافات
۱۳۵	هزینه باور به خداوند
۱۳۶	دلیل تحمل بلا و مشکلات
۱۳۸	بازگشت به موضوع
۱۳۹	آدرس رحمت در کلام امیرالمؤمنین (ع)
۱۳۹	دانش گسترده حضرت
۱۴۱	اول بشنویم!
۱۴۳	موعظه
۱۴۳	روضه حضرت علی اصغر



جلسه اول

تأثیر رحمت پروردگار در برزخ

ارزش رحمت خداوند

قرآن مجید درباره رحمت پروردگار یک جمله زیبا دارد و آن این است که می‌فرماید رحمت پروردگار، برای هرکسی که شایسته به دست آوردن آن می‌شود، از آنچه در این دنیا جمع بکند، بهتر است.

یک نفره که مالک کل ثروت روی زمین و زیر زمین بشود، اما خود را به رحمت پروردگار نرساند، چیزی ندارد و فقیر، بدبخت و تیره‌روز است. چرا؟ برای اینکه بدون قدرت و رحمت پروردگار، در این دو عالم - نه در عالم برزخ که در دو سوره مؤمنون و مؤمن مطرح است و نه در عالم آخرت - هیچ راحتی، امنیت و استراحتی نخواهد داشت.

اما کسی که به دست آورنده رحمت خداست، اولاً طبق آیات سوره مبارکه نصر، [در دنیا] یک زندگی پاکی و در برزخ و قیامت هم، امنیت و راحتی کاملی نصیب او می‌شود؛ به‌ویژه در قیامت که به قول قرآن مجید ﴿فِي عَيْشٍ رَاضِيَةٍ﴾^۱ است؛ یعنی زندگی‌ای دارد که در تمام آن شاد و راضی است و بیشتر و بهتر از آن، آرزو نمی‌کند؛ زیرا بهتر از آن برای او وجود ندارد که آرزویش را بکند.

برای اینکه قلب مبارک شما نسبت به عالم برزخ که عالم بین دنیا و آخرت است اطمینان بیشتری پیدا بکند، آیه شریفه سوره مؤمنون را از جز هجدهم و آیه سوره مبارکه مؤمن را از جز بیست‌وسوم قرآن برای شما قرائت می‌کنم. یقین بدانید منظور از عالم برزخ، این قبرهای قبرستان‌ها نیست.

۱. حاقه: ۲۱.



رزق کودک در قبل و بعد از تولد

وقتی که تک تکمان از مادر به دنیا آمدیم، چیزی هم با ما به دنیا آمد به نام جفت که این جفت یک سرش به ناف ما و یک سرش به بدن مادر وصل بود. خداوند متعال نظامی در بدن مادر ساخته که مواد لازم برای رشد جنین را، از بدن مادر در آن جفت می‌ریزد و در چند ماهی که جنین در رحم مادر است، به‌طور خودکار - به اندازه‌ای که برای رشدش لازم دارد؛ نه کم و نه زیاد- از جفت برداشت می‌کند. این جفت تا کی لازم است؟ تا لحظه‌ای که جنین در شکم مادر است. به محض اینکه جنین به دنیا بیاید، جفت که وصل به بدن است، با جنین بیرون می‌آید و در یک چشم‌به‌هم‌زدن، دیگر جنین جفت را لازم ندارد؛ چرا؟ چون پروردگار مهربان، جایگزین برای جفت قرار داده است. این جایگزین سینه پربرکت مادر است و این مادر، واسطه رزق، بین خدا و بین طفل است.

اهمیت شیر مادر

کارگاه بدن، شیر سفید خوش‌گوار تولید می‌کند که کار تمام مواد غذایی و ویتامین‌ها را برای جنین و طفل انجام می‌دهد. قرآن مجید در سوره قصص، روی شیر مادر خیلی اصرار دارد. البته دنیا غرب، یک صد سالی است که با اختراع شیر خشک، اطفال را از مادران جدا کرد و با شیر خشک بچه‌های غربی را بزرگ کردند. حالات و عواطف انسانی، اصلاً در شیر خشک وجود ندارد. مادر وقتی به بچه شیر می‌دهد، رَحْم، عشق، محبت، لطف و مهرورزی را همراه با شیر به کودک انتقال می‌دهد. امروز در دنیای دانش ثابت شده که مواد غذایی، فقط عناصر را به بدن منتقل نمی‌کند؛ بلکه مواد غذایی حالات روحی و معنوی را هم در خودش دارد و به جنین و طفل انتقال می‌دهد.

داستان کودکی حضرت موسی علیه السلام

قرآن مجید به مادر موسی علیه السلام می‌فرماید: «برای اینکه طفل شیرخواره تو در امان بماند، این را در رود نیل بینداز و فرعونیان بچه تو را می‌گیرند». البته تمام این مسائل شاید در



طول یک ساعت اتفاق افتاده باشد که بچه را از شیر خودش سیر می‌کند و داخل یک سید یا یک جعبه قرارش می‌دهد و به امر پروردگار در رود نیل می‌اندازد. رود نیل مأمور پروردگار است که این بچه را مستقیم ببرد در آن جویی که انشعاب از رود می‌گرفت و وارد کاخ فرعون می‌شود. بچه را می‌گیرند. این‌ها دنبال همین بچه می‌گشتند که او را سر ببرند و بکشند؛ - «يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»^۱ - اما نمی‌دانند این بچه همان بچه‌ای است که دنبال او می‌گردند. بعد از اینکه موسی عليه السلام مبعوث به رسالت شد، خدا به او فرمود: وقتی که فرعونیان تو را از رود نیل گرفتند، من محبت تو را در دل آن‌ها انداختم؛ یعنی تا تو را گرفتند عاشقت شدند.

بعد به مادر موسی عليه السلام می‌گوید: «لَا تَحْزَنِي وَلَا تَحْزَنِي»^۲: از اینکه بچه را در رود بیندازی، نترس؛ هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. از اینکه داری او را از خودت جدا می‌کنی اصلاً غصه نخور؛ چرا؟ «إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ»: من بچه را سالم به خودت برمی‌گردانم تا اینکه دو سال کامل، از سینه تو تغذیه کند. بعد به مادر موسی می‌گوید: «وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ»^۳: فرعونیان اگر بخواهند بچه تو را به زنانی که شیر دارند، بسپارند و حقوق به آن‌ها بدهند، من اجازه نمی‌دهم که بچه تو، حتی یک وعده شیر غیر مادر را بخورد. «أَرْضِعِيه»: خودت او را شیر بده؛ چون آثاری که در شیر مادر برای طفل هست، در هیچ ماده غذایی نیست.

مضرات شیر خشک

لازم است که تمام دخترخانم‌هایی که ازدواج می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند، خانواده‌ها تشویقشان بکنند به اینکه خودشان بچه را شیر بدهند و بچه را با شیر خشک بار نیاورند. وقتی بچه با شیر خشک بار بیاید، از خیلی از حالات انسانی، خلأ خواهد داشت. اروپایی‌ها

۱. قصص: ۴.

۲. قصص: ۷: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْبِئْرِ وَلَا تَحْزَنِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

۳. قصص: ۱۲.

خیلی سر مردم دنیا کلاه گذاشتند. خیلی فریبکار، پست و بی‌رحم هستند. هرکس را با فرهنگ خودشان تربیت می‌کنند، مثل خودشان می‌شود؛ مثل این عربستانی‌ها، وهابی‌ها، سلفی‌ها و تکفیری‌ها.

وهابیت و انگلیس

مکتب وهابیت در عربستان، نزدیک دویست سال پیش، در وزارت خارجه انگلیس ساخته شد. محمدبن عبدالوهاب یک مأمور صددرصد انگلیسی بود. چیزی را برای شما بگویم که نمی‌دانید؛ او یک مأمور عرب‌زبان یهودی-انگلیسی بود. من یک عکسی از محمد بن عبدالوهاب با لباس خاخام‌های یهود و با عرقچین کوچک روی مخ یهود، به دست آوردم. چهار-پنج نسل قبل از خاندان آل سعود، از یهودی‌های بسیار متعصب منطقه شرقی عربستان بودند که کتاب‌هایی که یهودی بودن این‌ها و اجدادشان را نوشتند، همه را دولت عربستان، جمع و نابود کرد و به چاپخانه‌ها هم پول داد که دیگر این کتاب‌ها تجدید چاپ نشود. این‌ها می‌گویند: ما با اسرائیل عموزاده هستیم. یهودیان اسرائیل، فرزندان اسحاق هستند و عرب، فرزندان اسماعیل است. [می‌گویند:] ما با یهود یکی هستیم. حدود شصت سال است که بخشی از پول نفت عربستان که مال مسلمان‌هاست، برای جنگ‌ها و آدم‌کشی اسرائیل به او پرداخت می‌شود. الآن هم به آمریکا و اسرائیل اعلام کرده که اگر سوریه را با خاک یکسان کنید و کل مردمش را بکشید، خرج جنگ را تا دینار آخر، من به شما می‌دهم. من مدارک این مسئله را در منزلان دارم. این مکتب وهابیت است.

وهابیانی که در دامن اساتید اسرائیلی و آمریکایی تربیت شدند، مانند اربابان خودشان در کمال بی‌رحمی هستند. اینکه شیر مادر را، از نسل این صدساله اخیر جهان جدا کردند، برای این بود که آدم‌کش می‌خواستند. شیرمادرخورده، خیلی سخت آدم‌کش می‌شود، خیلی سخت می‌شود او را بی‌رحم بار آورد، خیلی مشکل می‌شود عاطفه‌اش را از او گرفت.



تاثیر شیر پاک در زندگی حُر بن یزید

[این داستان را] همه شما شنیدید. من به عنوان یک اثر مهم شیر مادر، دارم برای شما می گویم. حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام به حُر بن یزید فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَهُ أُمَّكَ حُرًّا»: 'تو آزاد منشیت ریشه در مادر تو دارد. آن شیر پاکی که مادر به تو داد، نگذاشت تو بی رحم بشوی و بیایی هفتادودو نفر را قتل عام کنی؛ نگذاشت بی عاطفه بشوی که وقتی [یزیدیان را] رها می کنی، بگویی: نه کنار عمر سعد می مانم، نه با حسین بن علی علیه السلام؛ نگذاشت بی تفاوت بشوی. عاطفه انتقال یافته به تو، باعث شد که از آن ها ببری و به اهل بیت علیهم السلام پیبندی.

حضرت اصلاً اسم پدر حر را نگفت. یزید ریاحی پدر حر بود. ابی عبدالله علیه السلام به یزید ریاحی اشاره نمی کند. آدم بدی هم نبود. کلمه یزید هم اسم بدی نیست؛ ولی چون قاتل ابی عبدالله علیه السلام یزید است، کلمه یزید برای ما، کلمه نفرت آوری است. منهای یزید بن معاویه، لغت یزید یک اسم عربی است.

بهشت زیر پای مادران

به مادر موسی علیه السلام می گوید: «حتی شیر زنان دیگر را بر بچه تو حرام می کنم تا خودت به او شیر بدهی». این یک اصل و حقیقت در اسلام است. اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»^۱، معنی آن این نیست که روز قیامت مادرهای متدین را یکجا جمع می کنند و بعد می گویند حالا جا را خالی کنید تا بهشت از زیر پای شما آشکار بشود. «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» یعنی قدم شیر دادن مادر، قدم مهر و محبت مادر، قدم آغوش پاک مادر، قدم عفت و عصمت دامن مادر برای بچه ها بهشت سازی می کند؛ یعنی بچه ها را با ادب، با محبت، با عاطفه، با تربیت، با آداب الهی بار می آورد که

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

بچه‌ها اهل بهشت می‌شوند و بهشت را از شیر مادر، دامن پاک مادر، ایمان و درستی مادر می‌گیرند.

شیری که بروجردی‌ها می‌سازد

حدود سی‌وهشت سال پیش، یک آدم محترمی در لرستان، برای منبر رفتن در شهر بروجرد و خرم‌آباد من را دعوت کرد. یک پیرمرد نودساله، با این آقای که من را دعوت کرده بود، رفت‌وآمد خانوادگی داشت. شب اولی که من وارد لرستان شدم، این دعوت‌کننده به من گفت: «این پیرمرد، جزو کارگران داخلی خانواده آیت‌الله‌العظمی بروجردی بود و از این خانه نکات بسیار باارزشی به یاد دارد. می‌خواهید بگویم که برای شما بگوید». من هم همیشه گوشم، وقف دهان‌های پاک عالمان، حکیمان، عارفان و اولیای خدا بوده است. قلم و دفتر من دائم با من بوده و آنچه می‌شنیدم و تا الآن شنیدم، این‌ها را یادداشت کردم و به کتاب‌هایی که نوشتم منتقل کردم تا با خودم در قبر و از بین نرود.

ایشان می‌گفت که مادر آیت‌الله‌العظمی بروجردی زمانی که به این بچه شیر می‌داد، یک شب نیاز به پاک‌ی بدن پیدا کرد. [برای پاک شدن،] سه طهارت در قرآن مطرح است؛ غسل، تیمم و وضو. وظیفه نداشت تیمم کند یا وضو بگیرد. بروجرد هم بسیار سرد بود. پدر آیت‌الله بروجردی هم آن شب نبود. لحظه‌ای که نیاز پیدا می‌کند برای غسل کردن، نیمه‌های شب بود که تمام حوض یخ‌زده بود. تا چهل-پنجاه سال پیش، هیچ خانه‌ای حمام نداشت. این بچه بیدار شد و شیر می‌خواست. یخ حوض را شکست؛ طوری که بدن به آن آب عادت بکند، آرام‌آرام رفت و طهارت بدن پیدا کرد. آمد بچه را شیر داد. مادر گفته بود: «در تمام این دو سال، یک بار بدون طهارت به این بچه شیر ندادم». طبیعتاً این شیر، بروجردی می‌سازد؛ اما هیچ شیر خشکی بروجردی نمی‌سازد.

فرزند غرب‌زده شیخ فضل‌الله

مرحوم آیت‌الله‌العظمی، حاج شیخ فضل‌الله نوری را سیزده رجب، روز تولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در میدان توپخانه تهران به دار کشیدند. حکم اعدامش هم چند تا فراماسونر دادند که حالا من



اسم دو تا از آن‌ها یادم است؛ سید حسن تقی زاده که اعتقاد داشت، تمام ملت ایران با فرهنگشان باید انگلیسی بشوند و یکی هم شیخ ابراهیم زنجانی که هر دو هم فراماسونر بودند و مربوط به لژهای اروپا بودند و هم مأمور نابودی دین و روحانیت در ایران بودند. لذا سید محمد طباطبایی که از روحانیون بزرگ ایران بود و در ایجاد مشروطه دخالت داشت و سید عبدالله بهبهانی و من تبع^۱ این‌ها را به کل از دایره و گردونه خارج کردند. بهبهانی را ترور کردند و مرحوم طباطبایی را به مشهد تبعید کردند تا کاملاً حکومت دست غلامان حلقه به‌گوش انگلیس افتاد که وقتی طباطبایی از تبعید برگشت تمام درها به روی او بسته شده بود.

یکی از بچه‌های آقا شیخ فضل‌الله نوری، پای دار پدر خود، کف می‌زد و شاد می‌کرد. جریان تمام شد. جنازه را از دار آوردند پایین و سه ماه در اتاق خانه او قرار داده شد. در آن را گل گرفته بودند. من آن اتاق را دیدم. بعد از سه ماه که آب‌ها از آسیاب افتاد و در آن اتاق را باز کردند و جنازه را قم بردند، صددرصد جنازه سالم بود؛ نه بو گرفته بود و نه باد کرده بود و نه تغییری کرده بود. وقتی که یک مرجع تقلید را به دار کشیدن، خب بچه او باید گریه کند؛ چون دارد داغ می‌بیند و دارند پدر او را اعدام می‌کنند. با خانواده او تماس گرفتند که برای چه، [فرزندش] آمد به عشق مشروطه‌خواهان «سر از سفارت انگلیس درآمده» کف زد؟!

معلوم شد که وقتی این بچه در سامره به دنیا آمده بود، مادر بچه شیر نداشت و بچه را به یک خانم دادند و یک حقوقی هم برای او قرار دادند که این بچه را شیر بدهد. وقتی که بدن این بچه با شیر آن زن بنیان گرفت، معلوم شد که این زن ناصبی و از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین و اهل بیت پیغمبر علیه السلام بود.

اینکه به مادر موسی علیه السلام می‌گویند که نمی‌خواهم زنان فرعونیان به این بچه شیر بدهند و شیر خوردنش را از زنان دربار فرعون، حرام می‌کنم، [به این خاطر است که] این بچه، سومین پیغمبر اولی‌العزم من است و شیر باید صددرصد پاک باشد.

حالت انسان دور از رحمت در برزخ

وقتی شیر سینه مادر، جایگزین جفت می‌شود، دیگر جفت به درد نمی‌خورد. تا قبل از [کشف] دانش سلول‌های بنیادی، نمی‌دانستند که جفت جای دیگر کاربرد دارد. [آن وقت که] برای بچه هیچ کاربردی نداشت، جفت را چه کار می‌کردند؟ در حیات همان خانه‌ای که بچه به دنیا آمده بود، یک گودال می‌کنند و جفت را در گودال می‌انداختند و روی آن خاک می‌ریختند، چون دیگر نیاز نداشتند.

انسان وقتی از دنیا می‌رود، وارد یک جهانی می‌شود که خدا اسمش را در قرآن برزخ گذاشته است. در عالم برزخ، انسان به بدن نیاز ندارد. بدن مانند جفت است و جفت روح است. انسان ترکیبی از بدن و روح است که با مرگش، فعلاً نیازی به بدن ندارد تا قیامت. بدن را، مانند جفت، در یک چاله به نام قبر می‌برند و آن را دور می‌اندازند و روی آن را می‌چینند و خاک می‌ریزند و بعد از مدتی هم خاک و تمام می‌شود.

اگر از قبر می‌ترسید، نترسید؛ در قبر، هیچ کس هیچ کاری به شما ندارد؛ چون بدن شما حیات ندارد؛ نه گوش دارد بشنود، نه زبان دارد حرف بزند، نه چشم دارد ببیند. اعضاء و جوارح با قدرت روح کار می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کاری که به خاطر اعمال و اخلاق دنیایتان، با شما دارند، در عالم برزخ است؛ نه در تنگنای قبر». تنگنای قبر جای جفت روح - بدن - است که بدن فعلاً تمام شد.

اما در برزخ، شما یک جنس لطیف غیر عنصری خواهید بود که به تناسب اعتقادات، اخلاق و عملتان با شما برخورد می‌کنند. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ»؛ کجا [شهیدان زنده‌اند؟] شما قبر هر شهیدی را می‌خواهی باز کن؛ آنجا شهید زنده نیست. آن بدن، مانند جفت است که در گودال قبر انداختند. «بل احیاء»؛ چه حیاتی دارد شهید؟ حیات برزخی. کی دوباره بدن را به ما برمی‌گردانند؟ قیامت.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ». اجداث، جمع جدث است. جدث یعنی قبر. [آیه می‌گوید:] وقتی برای برپا شدن قیامت می‌دمند، درجا در قبر باز می‌شود و

بدن را به ما برمی گردانند. به جانمان می گویند که در همان جلد دنیایی خودت برو. با همین بدن وارد قیامت می شوند. یک عده‌ای با همین بدن جهنم می روند؛ چون جسد مرده که زنا نکرده و بدن و روح، شریکی با هم زنا کردند، شریکی عرق خوردند، شریکی نزول - به قول مردم، و به قول قرآن ربا- خوردند، با همدیگر با نامحرم رابطه برقرار کردند، ظلم به مردم کردند، دروغ گفتند، غیبت کردند، تهمت زدند، فحش دادند، بدن و روح با همدیگر زن را زدند یا بدن و روح زن با همدیگر شوهرش را زدند. در عذاب هر دو شریک هستند. [بدن و روح] خوبان هم در استفاده کردن از نعمت بهشت شریک هستند.

حالا آیه سوره مؤمنون را، در جزء هجده قرآن [برایتان بگویم]. این آیه درباره بدکاران است. کاری به ما ندارد. شما وحشت نکنید. این آیه به بدکاران حرفه‌ای کار دارد؛ یعنی آن‌هایی که پایشان در یک کفش است که تا نفس آخر هر گناهی که بتوانند، انجام بدهند و بنای آستی با پروردگار را هم ندارند. درباره این‌ها می گوید که وقتی رابطه آن‌ها با دنیا دارد قطع می شود و هنوز ملک الموت جانشان را نگرفته - یعنی چشم دارد از دیدن می افتد، گوش دارد از شنیدن می افتد- در همان لحظه، پرونده هفتادساله آن‌ها به صورت یک فیلمی که کلش را بتوانند در چند دقیقه ببینند، در مقابل آن‌ها ظهور می کند. وقتی کارکرد و اعمال هفتاد سال گذشته‌شان و آتش شعله‌ور دوزخ را پشت این هفتاد سال، هر دو را می بینند با یک حال زار و نزار و ملتمسانه، به پروردگار می گویند: «رَبِّ ارْحَمْنِي»^۱: خدایا! تو قدرت داری؛ ما را بگذار سر اول جاده تکلیف، ما را برگردان سر پانزده سالگی یا ده سالگی. دختر اول تکلیفش را می گوید، پسر هم اول تکلیفش را.

ما را برگرداند تا چه کار بکنیم؟ «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۲: تا این عمری که پشت به دین کردیم را دین دار بشویم و عمل صالح انجام بدهیم. این درخواست محتضر است. خداوند به محتضر می گوید: «كَلَّا»: برگشت تو که محال است. «إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»: این درخواست تو هم مسخره است. اصلی که الآن برای تو هست، این است: «وَمِنْ وَّرَائِهِمْ

۱. مؤمنون: ۹۹: «حَقِّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، قَالَ رَبِّ ارْحَمْنِي».

۲. مؤمنون: ۱۰۰: «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَّرَائِهِمْ تَرْتَجِخُ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

بَرْزَخٍ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» که یک جهانی به نام برزخ پیش روی توست و زمان این برزخ از الآن که می‌میری تا لحظه بر پا شدن قیامت است. یک زندگی در عالم برزخ داری. حالا این‌ها چه نوع زندگی‌ای دارند؟ این را آیه چهل‌وشش سوره مؤمن جواب می‌دهد: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^۱: آتش در شب و روز برزخ، مرتب به روح اینان دمیده می‌شود. کل زمان بودن در برزخ را، غرق در آتش برزخی هستند.

[در ادامه می‌گوید:] «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»: بعد از تمام شدن برزخ، وقتی قیامت برپا می‌شود، خودم مستقیماً دستور می‌دهم که تمام مردان و زنانی که با فرهنگ ضد من زندگی کردند، این‌ها را در سخت‌ترین عذاب دوزخ بریزید. کسی که رحمت خدا را به دست نیاورد، فکر کنید [چه چیز منتظرش است!] در لحظه مرگش، اصرار می‌کند که او را به اول جاده تکلیف برگردانند؛ اما او را بر نمی‌گردانند. این محرومیت از فیض حق است که وقتی وارد برزخ که می‌شود، تا روز قیامت در آتش است. صد تا، دویست تا آیه می‌گوید که محروم از رحمت و فیض حق در روز قیامت، اهل دوزخ است؛ اما آنی که رحمت الهی را به دست می‌آورد، هم دنیای راحتی دارد، هم برزخ راحتی دارد، هم آخرت راحتی دارد.

حالا راه به دست آوردن آن چیست؟ این را ابوذر در یک جمله به یک سوال کننده گفت که من توضیحش را در چهار آیه سوره آل عمران دیدم. جلسه بعد، هم کلام ابوذر را و هم توضیحش را در قرآن برای شما عرض می‌کنم؛ اگر خدا بخواهد.

روضه حضرت ابی‌عبدالله

بیا تا دست از این عالم بداریم	بیا تا پای دل از گل برآریم
بیا تا بردباری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکویی بکاریم
بیا تا از فراق کوی محبوب	چو ابر نوبهاری خون بیاریم

۱. ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.



بیا تا همچو مردان ره دوست سر اندازی کنیم و سر نخواریم
هشتاد و چهار نفری که فقط چهار تا از آن‌ها مرد بودند و بقیه، زنان اصحاب، خواهران و
دختران ابی‌عبدالله علیه‌السلام و زنان اهل بیت علیهم‌السلام بودند. بزرگ این چهار مرد زین‌العابدین علیه‌السلام
بود. خبری از ابی‌عبدالله علیه‌السلام ندارند. امام نزدیک یک ساعت است که به میدان رفته و
سفارش کرده از خیمه‌ها بیرون نیایید. همه در خیمه‌ها انتظار می‌کشند. شاید
ابی‌عبدالله علیه‌السلام یک بار دیگر برگردد که صدای شیهه اسب بلند شد؛ اما صدا با دفعات فرق
می‌کرد. اسب سر به زمین می‌کوبید و همهمه می‌کرد. اولین کسی که از خیمه‌ها بیرون
آمد سکینه بود. وقتی دید یال اسب، غرق خون و زین اسب، واژگون است، چنان ناله زد
که تمام زن و بچه‌ها بیرون ریختند. منظره اسب را که دیدند امام زمان می‌فرماید با پای
برهنه درحالی که موهای سرشان را می‌کنند، لطمه به صورت می‌زدند. دوان‌دوان به طرف
میدان کربلا آمدند؛ اما وقتی رسیدند، «و الشمرُ جالسٌ علی صدره علیه‌السلام».

جلسه دوم

راه رسیدن به رحمت پروردگار در

کلام ابودر

راه رسیدن به رحمت پروردگار

شخصی در رابطه با گناه، گناه کار، مرگ و قیامت، با ابوذر بحث و گفتگو می‌کرد.^۱ ابوذر طبق آیات قرآن و آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود، بیان کرد. به نظر سؤال کننده، مطالب ابوذر سخت و مشکل آمد. برگشت به ابوذر گفت: «با این حرف‌هایی که درباره گناه و گناه کار و مرگ و قیامت زدی، یک سؤال برای من مطرح شد که از تو بپرسم؛ «فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ»: پس رحمت خدا کجاست؟ با این مطالبی که گفتم، به نظر تو، مثلاً خود من، مشمول رحمت خدا نخواهم شد؟ پروردگار عالم رحمتش را نصیب من نخواهد کرد و محروم هستم؟ ابوذر به او این‌طور گفت که شما از این «رحمة الله» سؤال کردی و در حقیقت می‌خواهی ببینی که افق طلوع رحمت خدا کجاست. من هم آدرس افق طلوع رحمت خدا را از طریق یک آیه قرآن به تو می‌دهم. چون آنچه در قرآن مجید است حق است و بالاتر از حق هم چیزی نیست که دنبالش بگردی. حق را اگر قبول نکنی باید زیر بار باطل بروی؛ چون جهت سومی در این عالم وجود ندارد.

تقابل حق و باطل

در یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های ما که کتاب بسیار باارزشی است، به نام محاسن - به معنای خوبی‌ها و زیبایی‌ها - نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۰.

الشَّيْطَانُ^۱: یا شما بستگی به خدا دارید، یا اگر ندارید بسته به شیطان هستید؛ «وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ»: یا همه برنامه‌های ظاهر و باطن شما حق و درست و صحیح است، یا اگر حق نیست، باطل است. مرده که نیستید؛ آدم زنده یا منش و رفتار و اعمال و کردار و اخلاقش حق است، یا اگر حق نیست، باطل است؛ «وَ الْهُدَىٰ وَ الضَّلَالَةَ» یا شما در مسیر هدایت هستید یا اگر در مسیر هدایت قرار ندارید در مسیر ظلمت و گمراهی هستید باز پیغمبر ﷺ در یک روایت دیگر شبیه همین محتوی را عبارتی اضافه‌تر دارند «وَ الْعَاجِلَةَ وَ الْآجِلَةَ»^۲ عاجل او با عین است آجل دوم با الف است یا صد در صد مادی هستید یا اگر مادی نیستید معنوی هستید.

شما در کنار خدا و شیطان، حق و باطل، نور و ظلمت، مادیت و معنویت مرحله سومی پیدا نمی‌کند که بگویید: «ما نه خدا را می‌خواهیم و نه ابلیس را؛ چیز دیگری می‌خواهیم». چیز دیگر چیست؟! وجود ندارد که شما بخواهید. یا بگوییم: «من نور را نمی‌خواهم، ظلمت را هم نمی‌خواهم و حقیقت دیگری را می‌خواهم». اگر نور و ظلمت را نمی‌خواهی، حقیقت دیگر چیست؟! لذا پروردگار در قرآن مجید، مردم را از زمان آدم ﷺ تا قیامت، به دو دسته تقسیم کرده و دسته سومی وجود ندارد.

درجات ایمان و کفر

البته این دو دسته، افرادی دارای شدت و ضعف دارند. براساس تقسیم‌بندی پروردگار، یا مردم مؤمن هستند، یا بی‌دین. در گروه مؤمنان، انبیاء هستند، اولیاء هستند، مؤمنان رده‌بالا هستند، مؤمنان متوسط هستند، مؤمنان ضعیف هستند؛ که بالاخره این مؤمنان ضعیف، اگر ایمان کمکشان بکند، راه نجات را به روی خودشان باز می‌کنند. بی‌دین‌ها هم همین‌طور

۱. محاسن، برقی، احمد بن محمد، ج ۱، ص ۲۵۱: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَىٰ وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغَيُّ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَلِلشَّيْطَانِ».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵.



است؛ بی‌دین خیلی قوی هست؛ مثل سران کفر و شرک. بی‌دین متوسط و ضعیف هم هست.

به خاطر تفاوت درجات مؤمنان، بهشت هشت درجه است؛ به خاطر تفاوت درجات بی‌دین‌ها، دوزخ هفت درجه است. اگر همه مؤمنان یک وزن بودند، یک بهشت بیشتر نبود؛ اگر همه بدکاران یک وزن بودند، یک طبقه جهنم بیشتر نبود.

برندگان و بازندگان تاریخ

ابوذر به این مرد گفت تو آدرس رحمت خدا را از من می‌خواهی من از قرآن به تو آدرس می‌دهم. قرآن مجید حق است و بعد از حق هم [گمراهی‌ست]؛ ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱. بعد از قرآن مجید که حق است، باطل جولان دارد و مسئله سومی وجود ندارد. مردم در دنیا، یا دین‌دار هستند، یا بی‌دین؛ در آخرت هم، یا اهل بهشت هستند، یا اهل جهنم. جای سومی در آخرت وجود ندارد که مردم در قیامت به خدا بگویندک «ما در دنیا، نه بهشت می‌خواستیم، نه جهنم را. حالا ما را بهشت و جهنم نبر؛ چون نمی‌خواستیم. ببر یک جای سوم». جای سومی وجود ندارد. مردم جهان از زمان آدم عليه السلام تا حالا در دو جاده حرکت کردند؛ یا صراط مستقیم بوده یا جاده گمراهی.

تجربه ثابت کرده آن‌هایی که در صراط مستقیم حرکت کردند، برنده بودند و آن‌هایی که در جاده گمراهی زندگی کردند، بازنده قطعی بودند. ما همه این دو طرف را ندیدیم که برنده‌بودن یا بازنده‌بودن آن‌ها را حس بکنیم؛ ولی قرآن مجید برندگان و بازندگان را -یا به صورت فردی، یا خانوادگی، یا اجتماعی- معرفی کرده است.

ملت برنده، مثل ملت یونس؛ ملت بازنده، مثل قوم عاد، قوم ثمود، قوم نوح. این‌ها جوامع بازنده بودند. خانواده بازنده، مثل خانواده عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله. زن و شوهر و سه تا فرزند، بازنده قطعی بودند. پروردگار عالم اشاره به سه تا پسر او ندارد؛ ولی به ریشه خانواده و اصل خانواده که زن و شوهر هستند، اشاره دارد:

۱. یونس: ۳۲.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ. [سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ]. وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ؛ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

می‌گوید: زنش هیزم‌کش دوزخ است و خودش هم در قیامت هیچ قدرتی در کنارش، برای نجات خود قرار نداده است. اینکه در قیامت، پروردگار به احترام پیغمبر ﷺ بگوید که این عمومی توست، گوشت و پوست و خون او با تو یکی است، ریشه از هاشم، جد تو می‌برد، پسر عبدالمطلب و برادر پدرت، عبدالله است و این‌ها عامل برای نجاتش است؛ قرآن می‌گوید: هیچ‌کدام عامل برای نجات نیست.

عمار یاسر، برنده حقیقی

خداوند متعال به یک خانواده دیگر در قرآن اشاره کرده است؛ خاندان یاسر. پدر و مادر و پسرشان، عمار، کاملاً برنده شدند و خیلی خوب برنده شدند و یک خانواده‌ای بودند که برد دنیا و آخرتشان بسیار بالا بود. من خیلی در مقام داستان‌گویی نیستم. کمتر هم از تاریخ اطلاع دارم؛ اما از یک کتاب تاریخی که شاید شش‌صد هفت‌صد سال قبل نوشته شده [نکاتی برایتان می‌گویم.] نویسنده آن کتاب به جرم عالم بودن، دانشمند بودن و شیعه بودن در هند اعدامش کردند و جنازه او را هم سوزاندند و ایستادند تا خاکستر بشود. البته خاکسترش را شیعیان دفن کردند. الآن آنجا مقبره، ضریح و گنبد دارد و زیارتگاه است. ایشان این کتابشان را که نزدیک هزار صفحه است، درباره فرزند این خانواده نوشته است. عمار در زمان جنگ صفین زنده بود. خداوند ایمان عمار را در یک آیه قرآن امضاء کرده است. این آیه قرآن مربوط به شخص عمار است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ قَلْبُهُمْ مَّطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱. به خدا قسم شگفت‌انگیز است. در اواخر سوره بقره است که ابراهیم عليه السلام به پروردگار می‌گوید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾^۲. این طور نیست که ابراهیم عليه السلام زنده شدن مردگان را قبول

۱. نحل: ۱۰۶: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرَ أَعْلَانِهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

۲. بقره: ۲۶۰: ﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ قَالَ رَبِّي وَ لَكِن لِّطَمَّئِنَّا قَلْبِي﴾



نداشت. دومین پیغمبر اولی‌العزم خدا یقین داشت که خدا مردگان را زنده می‌کند؛ ولی به پروردگار گفت: «کیف؟» چگونه زنده می‌کنی؟ اصل زنده شدن مردگان را قبول دارم؛ ولی می‌خواهم کیفیت چگونه زنده شدن را ببینم. خداوند به او فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟»: زنده کردن مردگان را باور نداری؟! گفت: باور دارم، «وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»: می‌خواهم آرامش پیدا بکنم.

اما درباره عمار می‌گوید: «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». می‌خواهم بگویم نفوذ نور پیغمبر ﷺ و فرهنگ پیغمبر ﷺ برای قلب عمار، ایمان اطمینانی به وجود آورد؛ نه اینکه عمار از ابراهیم بالاتر باشد. پیغمبر ﷺ اسلام از جدش ابراهیم بالاتر و نفس و فرهنگش قوی‌تر است که اگر مرد و زنی قبول بکنند و به او گوش بدهند، می‌شوند عمار یاسر.

عمار در جنگ صفین نودساله است. معمولاً آدم نودساله، بازنشسته است و بدن از هم گسسته است و صبح‌ها باید زیر بغل او را بگیرند، او را به حیاط بیاورند، قالیچه زیر باغچه بیندازند و بیایند لقمه در دهان او بگذارند. عمار در نودسالگی از جنگجویان قوی ارتش امیرالمؤمنین بود و این کمک ایمانی [به اوست].

به امیرالمؤمنین ﷺ می‌گویند شما با این دست به ظاهر معمولی و این مچ و بازو، چگونه در خیبر را که چهل نفر باز و بسته می‌کردند، از جا کندید و پرت کردید؟ امام ﷺ می‌فرمایند: این کار استخوان و عصب و عضله نبود. ظاهراً دست من، در خیبر را کرد؛ اما قدرت پروردگار در این بازو کار می‌کرد.

قوت جبرئیل از مطبخ نبود بود از دیدار خلاق وجود

جوانی، چوب خشکی را پیش موسی ﷺ آورد. گفت: یک کاری کن [که وقتی] من این چوب را زمین می‌اندازم، اژدها بشود. موسی ﷺ گفت: خیال کردی اژدها شدن مال چوب بود؟! تو دو میلیون چوب هم بیاوری، زمین بیندازی، مورچه هم نمی‌شود. آنی که چوب را تبدیل به اژدهای زنده کرد، دست متصل موسی ﷺ به خدا بود. تو برو آن دست را بیاور و چوب را بینداز، [آن وقت] اژدها می‌شود.



راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

عمار از امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه گرفت و به شدت با لشکر جرّار جبار بی‌رحم تکفیری معاویه، جنگید. بعد هم در گرماگرم جنگ شهید شد. وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیکش نبودند. دوستان وقتی دیدند عمار شهید شد، رفتند به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند که علی جان! یار صمیمی، خالص و پاکت شهید شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «جنازه او را از وسط میدان، کنار بیاورید». این بچه خاندان یاسر است. پدر و مادرش، پیش خدا بهترین برنده بودند و بچه آن‌ها هم از پدر و مادر برنده‌تر. این یک خانواده‌ای هست که قرآن می‌گوید برنده بودند. این بچه خاندان یاسر است. پدر و مادرش، پیش خدا بهترین برنده بودند و بچه آن‌ها هم از پدر و مادر برنده‌تر. این یک خانواده‌ای هست که قرآن می‌گوید برنده بودند. آمدند به حضرت گفتند: جنازه را در چادر و خیمه گذاشتیم. خوب عنایت بفرمایید. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی آمد کنار جنازه خون‌آلود عمار، سرش را به دامن گرفت و بعد رو کرد به ملک‌الموت...

فضایل امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین را می‌گوییم؛ «یَعْسُوبُ الدِّينِ» را می‌گوییم؛ «قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» را می‌گوییم؛ «يَدُ اللَّهِ، عَيْنُ اللَّهِ، أذنُ اللَّهِ» را می‌گوییم؛ باب علم و حکمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌گوییم. پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیست‌وسه سال زندگی، در هشتادودو جنگ، در سیزده سال زیر سنگ‌باران و چوب‌باران مردم مکه، ابداً نفرین نکرد؛ ولی وقتی در غدیر خم، دست امیرالمؤمنین علیه السلام را بلند کرد و گفت: «بعد از من سرپرست امور دنیا و دین شما، علی است»، هنوز از جهاز شتر و منبر ساخته‌شده، پایین نیامده بود که گفت: «وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»: خدایا دشمن علی را ذلیل و زمین‌گیر کن و با دشمنش، دشمن باش. پیغمبری صلی الله علیه و آله که اهل نفرین نبود. این امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌گوییم.

۱. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۷: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَال مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ».



این امیرالمؤمنین علیه السلام است. شما امیرالمؤمنین علیه السلام را کمتر می‌شناسید و من او را هم نمی‌شناسم؛ چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی جان! اگر درختان را قلم و دریاها را مرکب بکنند و جن و انس هم نویسنده بشوند تا ارزش‌های تو را با این قلم‌ها و نویسندگان و مرکب بنویسند، آن‌ها تمام می‌شود و ارزش‌های تو تمام نمی‌شود». این را اهل سنت هم نقل کردند.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم
یک شعر عربی دیدم که نمی‌دانم مال چه کسی است. خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام است.
«هیهات أن يأتي الزمان بمثله»: دیگر بعید است روزگار مانند او را بیاورد؛ «إنَّ الزَّمانَ بِمِثْلِهِ
لَعَقِيمٌ»: علی جان! مادر روزگار از آوردن مانند تو عقیم است. خداوند یک دانه علی ساخته
است. دو تا نیست. هم‌وزن ندارد.

صبر بسیار باید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
معروف است، شبی که عیسی علیه السلام را می‌خواستند، بکشند، پروردگار او را از دست یهودیان
درآورد و به مقام چهارم عالم برد و کسی نمی‌داند کجاست. یک بار هم امیرالمؤمنین علیه السلام
خسته و خوابش گرفته بود. خانه نرفت و روی خاک کوچه، خوابید. پیغمبر صلی الله علیه و آله رد می‌شد
که این طوری صدا زد: «یا أبا تُراب»: ای پدر خاک!

خاک چیست؟ مخزن رزق تمام موجودات زنده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت: پدر خاک؛ یعنی اگر خاک، مخزن رزق تمام موجودات زنده زمین است، تو پدر این
مخزن هستی و به خاطر گل وجود تو، پروردگار عالم در روزی را به روی خوب و بد، باز
گذاشته است. حالا شاعر می‌گوید:

مسیح بر فلک و شاه اولیاء به تراب؛ دلم ز آتش این غصه گشته بود کباب

که چطور مسیح در مقام چهارم عالم است و علی روی خاک.

سؤال کردم از این ماجرا ز پیر خرد چو غنچه لب به تبسم گشود و داد جواب

به حکم عقل، به میزان عدل سنجیدند مقام و مرتبه این دو گوهر نایاب



راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

نشست کفّه ی میزان مرتضی به زمین به آسمان چهارم مسیح شد پرتاب این امیرالمؤمنین علیه السلام، وقتی سر عمّار را به دامن گرفت به ملک الموت خطاب کرد: «ملک الموت! تو که از مقام خودت به زمین آمدی و جان عمّار را گرفتی و یار من را از من بریدی و من را تنها گذاشتی؛ صبر می کردی چند لحظه روی زمین، نمی رفتی و جان علی را هم می گرفتی که بعد از عمّار من زنده نمانم». این یک خانواده برنده است.

می دانید خیلی ها در این مملکت و بین این مردم، می میرند و خیر مرگشان، دل امام زمان را شاد می کند و خوشحال می شود که هم دین و هم ملت از شر این راحت شدند. مُرد و یک شهر راحت شدند و دین مردم یک منطقه [حفظ شد]. امام صادق علیه السلام می گوید: «بعضی ها می میرند و با مرگ آن ها، مردم راحت می شوند و بعضی ها می میرند که از مرگشان مردم ناراحت می شوند».

هزار و چهارصد سال است که برای ابی عبدالله علیه السلام، میلیاردها چشم هنوز دارد گریه می کند، میلیاردها دل دارد آتش می گیرد و این ناراحتی تمام نمی شود. در جنگ جهانی دوم در زمان هیتلر، بیست میلیون نفر کشته شدند؛ ولی یک گریه کن ندارند. میلیاردها بچه به دنیا آمد و در چهارماهگی، پنج ماهگی، شش ماهگی مرد و هیچ خبر و اثری از آن ها نیست؛ اما در کربلا به یک شش ماهه، تیر سه شعبه زدند؛ ببینید، نه اشکها تمام می شود، نه گریه ها. پدر و مادر بعضی هایمان، سه-چهار سال پیش مردند و حالا باید یکی به ما بگوید: «خواهش می کنم یک خرده برای مادرت یا پدرت گریه کن». گریه مان نمی آید؛ چون حرارتی در دل ما نمانده است؛ ولی پیغمبر می فرماید حرارت داغ حسین من سرد نخواهد شد.

یک عده ای می میرند دیگران از دست آن ها راحت می شوند. یک عده ای هم می میرند مردم به خاطر فراغشان ناراحت می شوند. عجب برنده ای! «ملک الموت تو که آمدی جان عمّار را گرفتی، جان علی را هم می گرفتی تا من زنده نمانم».

یک بار دیگر امیرالمؤمنین که دریای بی نهایت صبر بود، این حرف را زده و آن هم وقتی بود که جنازه زهرا علیه السلام را دفن کرد. گفت: «نَفْسِي عَلَى زَفْرَانِهَا مَحْبُوسَةٌ؛ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ



مَعَ الزُّفَرَاتِ»؛ دختر پیغمبر! ای کاش جان من با نفسم در کنار قبرت یکجا بیرون می‌آمد که بعد از تو زنده نمانم.

دو نمونه دیگر از برندگان تاریخ

[قرآن] دو نفر را هم می‌گوید که جزو برندگان اصیل عالم هستند و فیوضات عالم را بردند و رحمت، رضوان و قرب و لقاء الهی را برنده شدند. یکی از آن‌ها، یک خانم است. شوهر او اعلی‌حضرت و شاهنشاه است. کاخ دارند و خزانه دستشان است. ایشان هم خانم اعلی‌حضرت و شاهنشاه است؛ ولی با شنیدن مطالب موسی بن عمران علیه السلام که بادل و حکیمانه بود، فهمید شوهر او دروغ می‌گوید و فرهنگش باطل است. لذا مؤمن به موسی بن عمران علیه السلام شد و فرعون را رها کرد و به سراغ خدا رفت. او را به چهارمیخ کشیدند؛ خوابانند و زنده‌زنده، دو تا میخ پاهای او را با میخ‌های بزرگ به زمین کوبیدند و دو تا کف دستش را با میخ به زمین کوبیدند. در همان حال به پروردگار گفت: ﴿إِنِّي لِي عِنْدَكَ يَتِيمٌ فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲: خدایا! من یک خانه در بهشت و در جوار رحمت خودت می‌خواهم. به او دادند.

این یک برنده بود. برنده دیگر هم، کارمند دربار فرعون بود که در پنهان به موسی علیه السلام ایمان آورد و تمام گزارش‌های خائنانه دربار را به موسی علیه السلام می‌داد. خداوند متعال یک سوره قرآن به نام او نازل کرد.^۳

پس تمام مردم جهان و تاریخ دو دسته هستند؛ «إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا». راه سومی نیست. مردم یا در راه خدا هستند، یا در راه ابلیس؛ یا در راه نور هستند یا در راه ظلمت؛ یا در راه

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۷.

۲. تحریم: ۱۱.

۳. حزقیل پسر عمو و خزانه‌دار فرعون بود که در مدت عمر طولانی خود ایمانش را از فرعون پنهان می‌کرد او به مومن آل فرعون معروف است که نام دیگر سوره غافر، سوره مومن می‌باشد.

حق هستند یا در راه باطل. قاتی هم نمی‌شود زندگی کرد. خدا مخلوط زندگی کردن را قبول نمی‌کند. نمی‌شود که من پُلوی معاویه را بخورم و نمازم را بیایم به امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کنم. نمی‌شود هم ربا بخورم، هم مکه بروم؛ هم کارهای زشت بکنم، هم سالی یک بار کربلا بروم. قاتی نمی‌شود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «قاتی زندگی کردن یعنی، در غسل خالص سرکه ریختن». خب عسلی که با سرکه قاتی است را بیر در هر مغازه‌ای، بگو کیلو چند؟ می‌گوید: یک شاهی، یک قران؛ بریزش دور. قاتی نمی‌شود.

مردم بیایید با اختیار خودمان یک‌طرفه بشویم؛ یا به کل حق را قبول نکنیم، یا باطل را؛ یا خدا را، یا ابلیس را؛ یا نور را، یا ظلمت را؛ یا بهشت را، یا دوزخ را. خدا هم فشاری روی ما ندارد. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾: نه کاملاً این طرفی و نه کاملاً آن طرفی، این‌طور نمی‌شود.

پاسخ ابوذر

[آن مرد] گفت: «ابوذر! مرگ را گفתי، مردن را گفתי، گناه را گفתי، گناه کار را گفתי، پس رحمت خدا کجاست؟». سؤال خوبی کرد. ابوذر جوابش را از قرآن داد و گفت: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱: افق طلوع رحمت خدا از وجود مردم محسن است.

محسن در قرآن یعنی چه؟ این را سه آیه در قرآن جواب داده و چهره محسن را آورده و کاملاً توضیح داده است. حالا باید برویم سراغ آن سه آیه که به خواست خدا در فرصت دیگر.

ذکر مصیبت بی‌بی دو عالم علیها السلام

دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله! شب یکشنبه است و متعلق به شما و امیرالمؤمنین علیه السلام است. بی‌ادبی است که وقتی اسم شما را بردم و [ماجرای] دفتتان و ناله امیرالمؤمنین را گفتم، ادامه ندهم. اولاً امیرالمؤمنین در هیچ جنگی زانو به زمین نزد؛ ولی وقتی بدن زهرا علیها السلام را کنار قبر گذاشت، به زانو آمد.

۱. نساء: ۱۴۳.

۲. اعراف: ۵۶.



جلسه دوم / راه رسیدن به رحمت پروردگار در کلام ابوذر

چه کار کرد؟ قرآن می‌گوید در مشکلات از نماز و صبر کمک بگیرید. پس بلند شد و کنار قبر، دو رکعت نماز خواند [و گفت:]: خدایا! به من کمک بده تا من این بدن را دفن کنم. وارد قبر شد و بدن را میان قبر گذاشت؛ اما مصیبت دوباره تازه شد، وقتی بند کفن را باز کرد و صورت سیلی خورده را دوباره دید.

ز پیش دیده تا جانان من رفت	تو پنداری که از تن جان من رفت
اگر خود همره زهرا نرفتم	ولی فرسنگها افغان من رفت
سروسامان مجو از من تو زهرا	تو چون رفتی سروسامان من رفت
بنالد زینب و کلثوم گوید	پدر جان! مادر نالان من رفت



جلسه سوم

موضوعات مختلف

کسی آدرس رحمت خدا را از ابوذر پرسید و ایشان با یک آیه قرآن جواب دادند: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱. به مناسبت نام مبارک این مرد الهی، این مرد دین‌فهم و این مردی که بخشی از روایات پیغمبر ﷺ اسلام را نقل کرده است، دو مطلب درباره ایشان به محضر شما عرض می‌کنم که شنیدنی است.

بین پیغمبر ﷺ و گروهی از دشمنان، جنگی اتفاق افتاد که رسول خدا ﷺ باید نزدیک به هزار کیلومتر راه را -این‌طور که من در مدینه پرسیدم- برای برخورد با دشمن طی می‌کردند.

مقررات جهاد انبیا ﷺ

یک خصلتی که در انبیا ﷺ بود و خدا به آن‌ها دستور داده بود، جهاد و برخوردشان با دشمن بود. شروع جنگ از جانب دشمن بود. آن‌ها جنگ می‌کردند که بکشند، غارت کنند، ببرند و چراغ دین را خاموش کنند. انبیا ﷺ با یک سلسله مقررات بسیار مهم جهاد می‌کردند؛ [به این صورت] که یا سر دشمن را از سر مردم و ناموس مردم برطرف کنند، یا دشمن را در خود میدان جنگ و پیش از شروع جنگ هدایت کنند و اگر دشمن هم نخواست جنگ بکند، مأمور بودند آتش بست دشمن را قبول نکنند و پیش از جنگ هم،

۱. اعراف: ۵۶.

حق گرفتن اسیر را نداشتند. [مقررات دیگر، این بود که] حق نداشتند زخمی را بکشند، حق نداشتند آب را به روی دشمن ببندند، حق نداشتند درخت‌های بین راه را ببرند و حق نداشتند اردوگاه دشمن را آتش بزنند. جهاد انبیاء علیهم‌السلام پر از عاطفه و محبت بود. دشمن نمی‌خواست قبول بکند که اگر قبول می‌کرد، خدا هم دشمن را قبول می‌کرد و در برکاتش را به روی آن‌ها، باز می‌کرد.

تنها پیغمبری که جهاد نکرد

تنها کسی که مأمور به جنگ نشد، فقط موسی بن عمران علیه‌السلام بود. با اینکه دشمنش قوی، قاتل و آدم‌کش بود. شما در یک آیه قرآن می‌توانید وضع فرعون و حکومتش را ببینید. **﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هِرْوَيْسَ حَبِي نِسَاءَ هُرِّ إِنَّكَ كَانِ مِنَ الْمُنْفِسِينَ﴾**^۱.

جنايات فرعون

اولاً خودش را به عنوان یک موجود برتر، به مردم تحمیل کرده بود و خود را [به عنوان] آقابالاسر مردم، به مردم قبولانده بود. این یک گناه او بود؛ درحالی که آدم برتری نبود و حق تحمیل آقابالاسری را نداشت. یک فرد عادی بود که یک مشتکی را گول زده و مسلح کرده و چشم مردم را از قدرت خودش پر کرده بود که مردم در مقابل او کاری نکنند.

[ثانیا] **«جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»**: در ملت مصر احزاب مختلفی را اختراع کرده بود و از طریق رؤسای احزاب، افکار آلوده خود را به مردم تحمیل می‌کرد. با توجه به این آیه، احتمال دارد که مخترع حزب در تاریخ بشر فرعون باشد. خداوند در قرآن با احزاب مخالف است و تکه‌پاره کردن جامعه را نمی‌پسندد. خداوند می‌فرماید: **﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾**^۲. هیچ

۱. قصص: ۴.

۲. مؤمنون: ۵۳ و روم: ۳۲.



حزبی تسلیم خدا نیست؛ بلکه تسلیم مقررات درون حزبی خودش است. الان بیشتر کشورها، استعمار احزاب هستند. آمریکا در اختیار دو حزب جمهوری خواه و حزب دیگر است. انگلستان و مراکز دیگر جهان هم همین طور است. همه امور مملکت، دست حزب است. حزب هم برای خودش کار می کند و کاری به ملت و جامعه ندارد؛ کار به افراد درون حزبی خودش دارد. شما هیچ حزبی را در عالم پیدا نمی کنید که لله به وجود آمده باشد و لله هم ادامه کار داده باشد. ما در مملکت خودمان، بعد از پیروزی انقلاب تا حالا از احزاب، از تفرقه ها خیلی ضرر دیدیم و از دارو دسته شدن مردم، خیلی ضرر کردیم.

[ثالثاً] «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ»: جامعه ایمانی را به ذلت کشیده بود و در هر حرکتی را به روی آن ها بسته بود که یک وقت جامعه مذهبی بر ضد او قیام نکنند. خیلی آن ها را ترسانده بود. [رابعاً] «يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ»: فرزندان مردم را بدون جرم، سر می بردید و مادران داغ دیده را زنده نگه می داشت که در آتش فراغ فرزندان کشته شده خود بسوزند.

با این مطالبی که از یک آیه شنیدید، موسی بن عمران عليه السلام مأمور به جنگ نشد. نیرو داشت؛ ولی نجنگید؛ چرا به او اجازه ندادند؟

چرا به موسی عليه السلام اجازه جهاد داده نشد؟

این نکته را کسانی که پدر و مادر آن ها زنده هستند، دقت بکنند. شاید خیلی از شماها این نکته را ندانید. خیلی مهم است. خداوند اولین باری که در کوه طور به موسی عليه السلام مأموریت داد، فرمود که خودت و برادرت، وقتی در مصر با فرعون برخورد می کنید، نرم، آهسته و آرام با او حرف بزنید. به موسی عليه السلام گفت که سرش داد نکشد و بلندبلند با او حرف نزنند. موسی عليه السلام دلش می خواست بداند چرا؟ چون انبیاء عليهم السلام گذشته در میدان های جنگ با دشمنان شرکت کرده بودند. قرآن می گوید: ﴿كَأَيِّنْ مِنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيضُونَ كَثِيرٌ﴾! بسیاری از انبیاء عليهم السلام را ظالمان مجبور به جنگ کردند؛ وگرنه اهل جنگ نبودند. پرونده فرعون هم

۱. آل عمران: ۱۴۶.



معلوم است که چقدر جنایت و ظلم کرده، و چقدر جوان‌ها را سر بریده است. عرض کرد: «خدایا! چرا به من مأموریت دادی که با او نرم حرف بزنم و اصلاً صدایم را بلند نکنم؟». فکر می‌کنید که چند سال موسی علیه السلام با فرعون حرف زد؟! خیلی حوصله می‌خواهد. انبیاء علیهم السلام خدا خیلی حوصله داشتند. بیست و پنج سال، هر روز صبح موسی بن عمران علیه السلام آمد پیش فرعون و خیلی نرم با او صحبت کرد و دعوت به خدا کرد. [به او] می‌گفت: «از تمام گناهان گذشته خود توبه کن، از ظلم دست بردار، دین خدا را قبول کن؛ خدا تو را می‌بخشد». در بیست و پنج سال، یک بار هم بلندبلند حرف نزد.

ما دو دقیقه با زن و بچه، [نمی‌توانیم] نرم حرف بزنیم؛ از کوره درمی‌رویم و تن صدا را بالا می‌بریم. گاهی این قدر می‌بریم بالا که زن و بچه می‌ترسند و فکر می‌کنند که می‌خواهیم هجوم و دعوا کنیم و بجنگیم. اینکه بیست و پنج سال، هر صبح تا عصر، آدم بخواهد آرام حرف بزند، خیلی حوصله می‌خواهد. [فرعونیان] هم یک دل‌کی را پیدا کرده بودند و عین لباس موسی علیه السلام را به او پوشانده بودند که می‌آمد برای فرعون بازیگری می‌کرد و فرعونیان هم می‌خندیدند و خوش می‌گذرانند.

خداوند گفت: «موسی! اینکه به تو می‌گوییم بلندبلند با او حرف نزن، برای این است که وقتی مادرت تو را در آن جعبه گذاشت و تو را انداخت در رود نیل، من جعبه را به دربار هدایت کردم و فرعون دستور داد که تو را از آب گرفتند تا یک جوان برومند شدی. از زمانی که بچه دو روزه بودی (فکر می‌کنم حدود بیست سال)، در بغل فرعون بودی و مورد محبتش بودی و بعد هم نان تو را می‌داد. این آدم نسبت به تو، بوی حق‌پداری می‌دهد. نمی‌شود با او بلند صحبت کنی».

رعایت حقوق پدر و مادر

نمی‌دانم به این شکلی که خدا با موسی علیه السلام نسبت به فرعون برخورد کرد، معلم‌ها و استادها در مدرسه‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها، این حرف‌ها را یاد دانش‌آموزان می‌دهند که با پدر و مادرتان چگونه برخورد بکنید؟! آیا آموزش و پرورش ما و دانشگاه‌های ما یک نسل نوددرصدی متدین، باتقوای، مؤدب، رعایت‌کننده حقوق انسان‌ها را تحویل داده است؟!



حق سنگین والدین

یک جمله در همین رابطه، از خداوند، خطاب به پیغمبر ﷺ بشنوید: «أَرَيْحِدَكَ يَتِيمًا فَأَوَى»^۱: حبيب من! تو یتیم بودی و من پناهت دادم و بزرگ شدی. مأموریت دادم تو را بزرگ کنند؛ اما نه به مادرت، نه به پدرت. در رحم مادر بودی، هنوز به دنیا نیامده بودی که پدر تو را بردم و وقتی به دنیا آمدی، پدرت در دنیا نبود و مرده بود. در چهار-پنج سالگی که پیش حلیمه سعديه بودی، مادرت را از دنیا بردم. چرا؟ چون می‌خواستم چهل سال بعد، مسئولیت سنگین نبوت را بر عهدهات بگذارم. اگر پدر و مادرت را زنده نگه می‌داشتم، اجرای مسئولیت نبوت و تحمل بار حقوق پدر و مادر، کمر تو را می‌شکست و تو را از پا درمی‌آورد. من یک بار سنگینی را از روی دوش تو برداشتم. پدر قبل از ولادتت و مادر در سه-چهار سالگی تو مرد؛ چون اگر این‌ها زنده می‌ماندند، خیلی برای تو، تحمل بار نبوت و بار رعایت حق پدر و مادر، سنگین بود.

یک کسی به زین‌العابدین علیه السلام گفت: «یا بن‌رسول‌الله! شما حق مادرتان را چگونه رعایت می‌کنید؟ به من یاد بدهید تا من هم حق مادرم را آن‌گونه رعایت کنم». حضرت فرمود: «در شب به دنیا آمدنم، مادرم از دنیا رفت. مادر من سر زار رفت. من اصلاً مادر خودم را ندیدم. همان وقت که من به دنیا آمدم، او خونریزی کرد و مرد و او را در بقیع دفن کردند. پدرم ابی‌عبدالله علیه السلام، یک خانم باادب و بامحبتی را استخدام کرد که من را بزرگ بکند. این خانم الآن زنده است و در خانه من زندگی می‌کند. من از بچگی به او مادر می‌گفتم؛ اما مادر من نیست؛ بلکه غریبه و بیگانه است و چون زحمت من را کشیده، بوی حق مادری به من دارد. من از زمانی که وارد زندگی شدم (مثلاً دو-سه سالگی)، تا الآن که پنجاه سالم است و هنوز این خانم زنده است، یک بار سر سفره با مادرم در یک ظرف هم‌غذا نشدم که مبادا دست ببرم در ظرف غذا و یک لقمه‌ای را بردارم که قبل از من، مادرم آن لقمه را در نظر گرفته بود و من با خوردن آن لقمه، حق او را پایمال کنم. این کار را نکردم».

۱. ضحی: ۶

نحوه رابطه با والدین غیر مسلمان

یک جوانی ممکن است بگوید که پدر و مادر من، بی‌دین هستند و من خودم هیئتی و مسجدی و آدم باتقوایی هستم؛ با بی‌دین هم، همین‌گونه که خدا به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت باید رفتار کرد. یکی ممکن است بگوید که پدر و مادر من، یهودی، مسیحی، زرتشتی یا بهایی هستند و من باید ترک رابطه کنم؛ نه، قرآن مجید در سوره لقمان می‌گوید: **«صَاحِبِهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»**^۱: با پدر و مادر نشست و برخاست پسندیده داشته باش. باید از تو راضی باشند و فقط، دعوت آن‌ها را به بی‌دین شدن خودت، گوش نده؛ آن هم نه با جاروجنجال. این‌طور نباشد که پدر تو بگوید: بیا بهایی شو، بیا مسیحی شو، بیا زرتشتی شو؛ تو هم برگردی بگویی: بی‌شعورها! این غلط‌ها به شما نیامده است. قرآن اجازه نمی‌دهد. می‌گوید: اگر تو را به بی‌دینی دعوت کردن، فقط گوش نده و قبول نکن، همین؛ اما دعوا، دادوپیاد و سوزاندن دلشان ممنوع است.

تأثیر جدی دعا و نفرین پدر و مادر

ای جوان‌ها و مردمی که پدر و مادرتان زنده هستند! بدانید رضایت قلب آن‌ها، کلید حل تمام مشکلات زندگی شماست؛ بدانید رنج و عذاب قلب و نارضایتی آن‌ها از جانب شما، کلید باز شدن درهای جهنم و عذاب دنیا به روی شماست.

یک بار، یک مرد هفتادساله‌ای به پدرزن من سلام کرد و رد شد. پدرزن من هم جواب او را داد. این پیرمرد اصلاً دست نداشت. من به پدرزنم گفتم: «حاج‌آقا! ایشان را می‌شناسید؟». گفت: «بله؛ از پنج-شش سالگی او را می‌شناسم. این، همسایه ما و همشهری ماست». گفتم: مشکلتش مادرزاد است؟ گفت: نه؛ این، تا بیست و چهار-پنج سالگی، دو تا دستش سالم بود؛ اما از بس که [قلب] مادرش را سوزاند و او را رنجاند، آخرش یک شب، مادرش دستش را بلند کرد و گفت: «خدایا! هر دو دست پسر من را قطع

۱. لقمان: ۱۵.



کن تا شرش کنده بشود». گفت: [او هم] تصادفی کرد که فقط دو تا دست او مشکل شدید و غیرقابل حل پیدا کرد که دکترها گفتند: «از بیخ باید ببریم» و بردند. ما یک همسایه در تهران داشتیم. آن وقتها که مردم ماشین نداشتند. مثلاً در خیابان خود ما، آنهایی که ماشین شخصی داشتند، دو نفر نبودند؛ بعداً یکی دیگر هم یک ماشین خرید که شدند دو تا ماشین دار. یکی از اینها که ماشین سواری داشت، کاسب خیلی محترمی بود. خیلی آدم درستکاری بود. خودش تعریف می کرد و می گفت: هر وقت در کسب، به مشکل بخورم (مثلاً جنسم بماند و نخرند)، یا جای چکم را نتوانم پر بکنم (مثلاً دو روز دیگر، ده هزار تومان چک دارم و باید بدهم به مردم؛ اما می بینم هنوز مالی نرسیده و [جیبم] خالی است)، اصلاً نگران نمی شوم؛ نه از جنس مانده خود نگران می شوم، نه از چکی که پول در آن نیست. وقتی می بینم جنس مانده و چکم پول ندارد، سوار ماشینم می شوم و به قم می روم و در قبرستان حاج شیخ، سر قبر پدر و مادرم که بغل هم هستند، می نشینم و دعا و قرآن می خوانم. یک پولی به مستحق از طرف آنها می دهم. بعد هم به قبر پدر و مادرم رو می کنم و می گویم: «بابا، مادر! بچه شما گرفتار است. جنسش را نمی خردند. جای چک من هم خالی است و پول ندارم که بریزم». در پایان هم خداحافظی می کنم و می روم. می بینم بعد از دو روز یا جنسم را می خردند، یا پول چکم می رسد که در بانک می ریزم.

دین می گوید که پدر و مادر، بعد از مردن، باز هم برای شما کار می کنند. یقیناً کار می کنند و اگر بعد از مردنشان، از آنها یاد نکنید، به آنها نرسید و خیلی عوضی بازی دریاورید که خیرتان به آنها برسد، گره در کارتتان می اندازد و شما را نفرین می کنند.

حل مشکلاتمان را از علمای ربانی بخواهیم

به ما یاد دادند که برای حل انواع مشکلات، انواع کلیدها وجود دارد. باید برویم این کلیدها را پیدا بکنیم که یا در این مجالس، باید این کلیدها را پیدا بکنی؛ یا اگر نمی آیم، حداقل برویم پیش یک عالم ربانی وارد و بگوییم که ما مشکل داریم. او کلیدها را بلد است.

کسی در تهران، به یک عالمی گفت: «آقا! من مشکل دارم و حل نمی‌شود و مرتب هم گره روی گره می‌خورد». گاهی دو سه تا سؤال که از مردم می‌کنیم، بالاخره معلوم می‌شود که گیرش کجاست. آن عالم به او گفت: «با زن و بچه‌ات، خوش‌رفتار نیستی؟». گفت: نه. گفت: «گره کار تو مال همان است، برو اخلاقت را عوض کن و به زنت و بچه‌هایت محبت کن». می‌رفت و مشککش حل می‌شد.

گاهی آدم مال کسی را برده و نمی‌دهد؛ اما یک جای دیگر از زندگی او گره خورده و باز نمی‌شود. قرآن مجید می‌گوید که حق مردم را به مردم برگردانید تا مورد رحمت خدا قرار بگیرید و مشکل شما حل بشود. گاهی آدم قوم‌و‌خویش فقیر دارد و عجیب هم آدم گرفتار است. قرآن می‌گوید که به قوم‌و‌خویش نَدارِ خودت، با حفظ آبرویش کمک کن تا مشکل تو حل شود. اصلاً تمام مشکلات انسان، کلید حلش در قرآن و در روایات است.

اهمیت حفظ آبروی مردم

یک جنازه‌ای را به کنار مسجد پیغمبر ﷺ آوردند. خانواده او خیلی علاقه داشتند که رحمة للعالمین ﷺ نماز این میت را بخواند. پیغمبر ﷺ، هنوز اعلام نکرده بود که نمی‌خوانم؛ اما مایل نبود نماز این میت را بخواند. حالا چه دلگیری از این میت داشت که حاضر به [خواندن] نماز میت او نبود؟!

پیغمبر ﷺ خیلی آبروداری می‌کرد. برخورد او، به‌گونه‌ای بود که به آبروی کسی لطمه نخورد. آبروی مردم پیش پیغمبر ﷺ، مثل ایران زمان ما، ارزان نبود که هر ساعت آبروی یکی، دو تا، ده تا را بریزند. خیلی از آبروها را به‌ناحق می‌ریزند.

من یک دوستی داشتم که عاشق امام جماعت محلشان بود. [یک‌روز] نماز جماعت را ترک کرد و دیگر نرفت. یک ماه، نه ظهر و نه شب، نرفت. اصلاً وابسته به این امام جماعت بود. امام جماعت هم آدم بسیار خوبی بود. دامادش برای من تعریف می‌کرد: به او گفتم: «دیگر چرا مسجد نمی‌روی؟ تو که به نماز جماعت خیلی وابسته بودی»!



این قضیه که من دارم می‌گویم، برای بیست سال پیش است. شش میلیون تومان بیست سال پیش یا شش صد میلیون الآن بود، یا شش میلیارد؛ الآن که پول ما کیلویی شده. جواب داد: «برای اینکه به من گفتند، پسر این آدم، معاون یک اداره خیلی مهم است که شش میلیون سندسازی کرده و بلند کرده است. دو میلیونش را به بابا داده که خورده و چهار میلیون آن را هم -خدا برکت بدهد- گذاشته در جیب خودش. پشت این آدم، نمی‌شود نماز خواند. این آدم شریک دزد است».

گفت: ما، یک موتور از این هونداها داشتیم. روشن کردیم و رفتیم در خانه آن پیش‌نماز و بعد از نماز مغرب و عشاء در زدیم. آقا خودش آمد دم در. من را می‌شناخت. گفت: پدرزنت چطور است؟ گفتم: خوب است. گفت: یک ماهی هست نمی‌آید! حالش خوب هست؟ گفتم: خیلی خوب است. من می‌خواهم داخل بیایم، با شما کار دارم. گفت: تشریف بیاورید. در اتاق نشستم. گفتم: علت نیامدن پدرزن، من این داستان است. گفت: «واقعاً پدرزنت حق دارد که نمی‌آید پشت سر من نماز بخواند. آدم که به شریک دزد، نمی‌آید اقتدا بکند. بالاخره ما هم گرفتار بودیم؛ دو میلیون هم دو میلیون است. بنشین چایی برای تو بیاورم». گفت: رفت آن اتاق و دو تا چایی آورد؛ یکی برای من، یکی برای خودش. یک بشقاب میوه آورد و سه دانه شناسنامه هم در سینی بود. گفت: «قبل از چایی خوردن این سه تا شناسنامه را نگاه کن». دو تا، مال دو دختر سیزده و دوازده‌ساله بود و یک شناسنامه هم، مال یک پسر دوسه‌ساله بود. من داشتم شناسنامه‌ها را نگاه می‌کردم که رفت آن اتاق و پسر دوسه‌ساله خود را آورد. گفت: «آن معاون استاندار یا وزیر، این بچه است. از او پرس شش میلیون را چطوری بلند کرده است».

تاثیر اخلاق الهی

به همین راحتی آبرو را می‌بریم. من دوست ندارم وارد بعضی از مسائل و جریان‌های روز بشوم. دلم می‌خواهد هر چه روی منبر می‌گویم، قرآن و اهل‌بیت باشد و شما را در جهت عدالت حرکت بدهد تا نیروهای بامنفعتی برای زن و بچه خودتان و مملکت بشوید؛ اگر فردا بعد از

منبر من، رفتید وکیل شدید، وزیر شدید، استاد شدید، مدیر شدید؛ آدم‌های بامنفعتی و سودمندی بشوید. اسم اداره و اختلاس و این‌ها را نمی‌خواهم بگویم. می‌خواهم نمونه برای شما ذکر کنم که چقدر آبرو ارزان است! چقدر ریختن آن راحت است! این درست نیست. برادرانم، خواهرانم! رفتار با پدر و مادر، رفتار با اولاد، رفتار با مشتری، رفتار با مردم کوچه‌بازار و سایر این‌ها باید الهی و ربانی باشد. می‌دانید اگر ما الهی بشوم، بدون اینکه با کسی حرف بزنیم، چه تعدادی را می‌توانیم جذب اسلام بکنیم؟

یکی از دوستانم می‌گفت که قبل از انقلاب در شهرداری تهران، ما یک مهندس یهودی داشتیم که آدم درستکاری بود. یک روز دیدیم این مسلمان شد؛ مسلمان خوبی هم شد. گفت: وقت کاری نبود. او را در اتاق آوردیم و دستور دادیم چایی بیاورند. گفتیم که مگر تو یهودی نبودی؟! چی شد مسلمان شدی؟ گفت: «به ما دستور دادند یک خیابانی را باز بکنیم. در این خیابان باید هفتاد-هشتاد خانه را می‌خریدیم. خیلی بامحبت اعلام کردیم و در خانه‌ها نامه فرستادیم که بیاید خانه‌ها خود را به شهرداری بفروشید. پول خوبی هم دادیم و کم نگذاشتیم. همه آمدند الا یک روحانی. خانه‌ها را داشتیم خراب می‌کردیم؛ اما این روحانی در این خانه نشسته بود و بلند نمی‌شد و به شهرداری نمی‌آمد. ما هم یکنامه نسبتاً تندی به این آقا نوشتیم که آمد. من هم باید خانه را از طرف شهرداری تهران می‌خریدم. گفتم: آقا! همه، خانه‌های خود را فروختند، غیر از شما؛ برای چه معطل کردید؟ گفت: برای اینکه قیمت درستی به خانه من نگذاشتید.

گفتم: خب این را به ما اعلام می‌کردید.

گفت: فکر کردم گوش ندهید.

گفتم: چند قیمت به شما دادند؟

گفت: چهارده هزار تومان.

داستان مال پنجاه سال پیش است. چهارده هزار تومان پول خوبی بود.

گفتم: بفرمایید که چقدر دیگر روی آن بگذاریم؟ دو تومان، سه تومان، پنج تومان؟ من نماینده شهرداری و مهندس هستم و می‌توانم پول بیشتری برای شما بگیریم. چقدر به شما بدهم؟



حالا گفت که این آقا نمی دانست من یهودی هستم. این آقا چه کسی بود؟ مرحوم آقای راشد که پیرمردها یادشان است. بیست و پنج سال شبهای جمعه، پشت رادیو صحبت می کرد. بسیار هم متین صحبت می کرد. آدم فوق العاده متدینی بود. من او را می شناختم. گفت: آقای مهندس! من دو سه تا کارشناس متدین آوردم و خانه من را قیمت گذاشتند. همدیگر را هم نمی شناختند. هر سه خانه من را، شش هزار تومان قیمت دادند؛ اما شما، قیمت خانه را چهارده هزار تومان نوشتید. شما هشت هزار تومان از مال بیت المال که حق دیگران است، می خواهید بکشید و به من بدهید. این حرام است. آقای مهندس! متوجه هستید؟! حرام خوردن، جهنم رفتن است. خانه من، شش تومان بیشتر نمی ارزد.

به او گفتم: آقا شما چه کسی هستید؟

گفت: مگر در خانه من نامه نفرستادید؟

گفتم: نامه را من تنظیم نکردم. من دستور دادم.

خیلی نرم و گرم به من گفت: من حسین علی راشد، اهل تربت حیدریه هستم. شبهای جمعه پشت رادیو سخنرانی می کنم.

به او گفتم: آقا! با این عملی که کردی، من یهودی را اول مسلمان کن، بعد قیمت خانهات را بگیر.

آخر این دین با این آخوند حیف است که آدم متدین به این دین نشود. برادران! اگر مشتری به خدا اضافه نمی کنیم، کم نکنیم. اگر کسی را متدین بار نمی آوریم، متدین را بی دین نکنیم.

علاقه ابوذر به پیغمبر ﷺ

ابوذر، این انسان والا، در جنگی با پیغمبر ﷺ شرکت کرد. در مسیری که می رفتند، هوای بیابان گرم بود. کار به جایی رسید که آذوقه کم آمد و هر ده نفر مسلمان، یک خرما در دهانشان می گذاشتند و در دهان هایشان می چرخاندند. بعضی ها که عقب افتادند، برگشتند مدینه. هر کس از لشکر جدا می شد، به پیغمبر ﷺ می گفتند فلانی جدا شد. پیغمبر ﷺ

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

می فرمودند: «اگر خیری در او هست، به ما برمی گردد»؛ یعنی هر کس از ما جدا بشود و برود، اصلاً وجودش، خیری ندارد. یک بار هم آمدند به پیغمبر ﷺ گفتند که ابوذر هم جدا شد. فرمود اگر خیری در وجود ابوذر است، به ما برمی گردد؛ اگر هم خیری نباشد که می رود، حالا چی شد ابوذر عقب افتاد؟

شتر او از راه رفتن ماند و مرد. ابوذر هم در بیابان می گشت که یک چاله ای پر از آب باران پیدا کرد. ابوذر مشکش را پر کرد؛ چون لشگر هم بی آب بود. این مشک را انداخت روی دوشش [و حرکت کرد]. نزدیک های عصری بود که پیغمبر ﷺ خیمه زده بودند. خیلی هوا گرم بود. در چادر نشسته بودند و بیابان را نگاه می کردند. فرمودند: «آن سیاهی که دارد می آید، ابوذر است. بروید کمک کنید و او را برسانید». تا او را رساندند پیش پیغمبر ﷺ، از گرسنگی و تشنگی غش کرد. پیغمبر ﷺ فرمود: «آب آورده است. از مشک خودش یک ظرف پر کنید و در حلقش بریزید». به زحمت چشمش را باز کرد و اشکش ریخت. گفت: «یارسول الله! تا تو از این آب نخوری، من نمی خورم».

آدم باید این طور به پیغمبر ﷺ وابسته باشد؛ این طور به دین وابسته باشد؛ این طور به مهندس یهودی بگوید که خانه من راه، قیمت نادرستی گذاشتید. حداقل اگر کسی را به اسلام نمی کشانیم کسی را از اسلام نبریم. این یک مسئله درباره این قرآن شناس -ابوذر- بود. یک مسئله دیگر هم نقل شده است که خدمت امام صادق علیه السلام صحبت ابوذر شد. هرکسی یک طور تعریف کرد. امام علیه السلام ساکت بود. حرف ها که تمام شد، یک نفر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: شما درباره ابوذر نظری ندارید؟ فرمودند: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَ الإِعْتِبَارُ»: بیشترین عبادت دوره عمر ابوذر، اندیشه کردن در حقایق و درس گرفتن از جریانات تلخ و شیرین روزگار بود. این خیلی تعریف مهمی است. ابوذر عمرش را این گونه هزینه کرد.

به این انسان بیدار می‌گویند: «خیلی به ما سخت گرفتی؛ آدرس رحمت خدا چیست؟». گفت: نه؛ من سخت نگرفتم. آدرس رحمت خدا در قرآن است: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

محسنین چه کسانی هستند؟ این‌ها، خصلت‌های عالی دارند که اگر خدا بخواهد، در جلسه بعد، فردا شب، خصلت‌های محسنین را که رحمت خدا به آن‌ها نزدیک است، بیان می‌کنم.

* * *

هر که آئین حقیقت نشناسد ز مجاز	در سراپرده رندان ، نشود محرم راز
یا که بیهوده مران نام محبت به زبان	یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز
مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق	کاندر این مرحله بسیار نشیب است و فراز
آن قدر حلقه زخم بر در میخانه عشق	تا کند صاحب میخانه به رویم در باز

روضه حضرت علی اکبر

جان سوزترین روضه علی اکبر را امام صادق علیه السلام خواندند. فرمایشاتشان را که آدم می‌خواند، طاقت نمی‌آورد که لشگر با او چه کردند. وقتی ابی‌عبدالله علیه السلام آمد، جای سالمی در آن بدن ندید.

ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالم‌بین من
ای زطرف دیده خالی جای تو	خیز بینم تا قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	کایمن از صیّاد تیر انداز نیست
این قدر بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن
خیز بابا تا از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لیلا رویم

پسرم! دیگر بعد از تو حرف نمی‌زنم. اگر بنا باشد حرف بزنم، اولین حرفم «علی علی گفتن» است. عزیزم، پسرم! «لَقَدْ اسْتَرَحْتُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا وَ بَقِيَ أَبُوكَ وَحِيداً فَرِيداً». بلند شو ببین بابا غریب شده. بلند شو ببین بابا تنها شده...

جلسہ چہارم

ویشگی محسنین: انفاق و کرم

مقدمه: ویژگی اخلاقی محسنان

یکی از ویژگی‌های گروه محسنان، انفاق در راه خدا و به نیت خداست. این طور نیست که این گروه، وقتی دارای ثروت هستند، اهل انفاق هستند و در زمان نداشتن ثروت، انفاق نمی‌کنند. روحیه عشق به هزینه کردن مال، برای حل مشکلات مردم، در آن‌ها حاکم است و ارتباطی به داشتن یا نداشتن پول ندارد. به سبب اخلاقشان اهل جود و کرم و سخاوت هستند. لذا قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ﴾^۱: هم در هنگام گشایش و دارایی، اهل انفاق هستند و زمان تنگ‌دستی و سختی هم اهل انفاق هستند؛ یعنی روحیه آن‌ها، روحیه بزرگواری، آقایی، انسانیت و مهرورزی به مردم است. برای آن‌ها فرق نمی‌کند که شخص مشکل‌دار کیست؟! هم‌دین و دوست آن‌هاست، یا مخالف آن‌هاست. وقتی می‌بینند یک نفر مشکل دارد، تحمل ندارند و از مشکل او، رنج می‌کشند و ناراحت هستند. وقتی انفاق می‌کنند، آرام و راحت می‌شوند و از دغدغه، درمی‌آیند.

سیمای بخیلان و کریمان در قرآن

سه آیه از قرآن مجید، درباره بخیلان برای شما قرائت می‌کنم و بعد هم راجع به کرم کریمان، دو-سه قطعه عرض کنم. هم بیان عاقبت بخیلان برای ما درس است، هم بیان بزرگواری اهل جود و سخا و کرم برای ما پند، موعظه و نصیحت است.

۱. آل عمران: ۱۳۴.

الف) سیمای بخیلان در آیه ۱۸۰ سوره مبارکه آل عمران

یکی، آیه صدو هشتاد سوره مبارکه آل عمران در قرآن مجید است. بیایم قرآن را حتماً باور کنیم و آیات الهی را قبول کنیم و بپذیریم!

«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». این آیه یکی از سنگین ترین آیات قرآن است؛ یعنی بار آیه، نه کمرشکن، کوه شکن است. پروردگار عالم می فرماید من این قرآن را اگر بر کوه نازل می کردم، ﴿لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛ از سنگینی بار آیات قرآن کریم متلاشی می شد. جمله به جمله می خوانم و معنا می کنم؛ زیرا هم برای ثروتمندان درس است هم برای شما جوانان عزیزی که در آینده ممکن است ثروتمند بشوید.

مقصود از ثروت در آیه

«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». منظور آیه از ثروت در اینجا، ثروت حلال است؛ چون ثروت حرام، قابل انفاق نیست که کسی [بخواهد] با ثروت حرام، به مردم کمک بکند؛ مثلاً درمانگاه، بیمارستان یا مدرسه بسازد. هیچ ثوابی و هیچ بهره ای ندارد. تنها حکمی که خدا روی مال حرام دارد، فقط یک حکم است و آن، پس دادن به صاحبانش است؛ همین. اما اینکه چگونه مال حرامی که حرام خالص است، پاک می شود؟! راه پاک شدن ندارد؛ چگونه ملک من می شود؟! راه ملک شدن به من را ندارد. من در مقابل مال حرام، یک وظیفه دارم و آن این است که مال حرامی را که ملک دیگران است، به صاحبانش برگردانم. [آن مال حرام هر چه می خواهد باشد] زمین، خانه یا پول.

۱. حشر: ۲۱: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

بیان روایتی برای یک موضوع فرعی

یک روایتی را اینجا برای شما بخوانم که فکر می‌کنم اگر ما این روایت را می‌توانستیم به گوش هفت میلیارد جمعیت جهان برساندیم، مات می‌شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سر پیغمبر صلی الله علیه و آله روی دامن من بود. چند لحظه بیشتر به رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمانده بود که چشمش را باز کرد و فرمود: علی جان! به امت من بگو، مال مردم را به مردم پس بدهید؛ گرچه به اندازه نخ ته سوزن خیاطی باشد که با آن نخ نشود دوخت و دوز کرد». معمولاً خیاط‌ها یا خانم‌ها، آن نخ یکی-دو میلی‌متری را که در سوراخ سوزن مانده، درمی‌آورند و دور می‌اندازند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌داند که یک‌ذره نخ، مالیت ندارد؛ یعنی در همه کشور در مقابل این یکی-دو میلی‌متر، پولی وجود ندارد که بگوییم این نخ چند می‌ارزد. هیچی نمی‌ارزد؛ ولی ملکیت دارد. فردی می‌تواند بگوید این نخ مال من است. راست هم می‌گوید؛ نخ را خریده بدوزد و به اندازه یکی دو میلی‌متر آن زیاد آمده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به امت بگو، آن را نگه ندارند و به صاحبش برگرداندند؛ زیرا اگر آفتاب، غروب بکند و شب، قیراطی مال حرام در خانه‌ای باشد، خداوند تا برگشت این مال به صاحبش، نظر رحمت به اهل آن خانه نخواهد کرد».

ترجمه آیه

قرآن مجید می‌فرماید: کسانی که ثروت (از راه مشروع؛ مثل صنعت، کشاورزی، دامداری، تجارت) به آن‌ها دادم، خیال نکنند اگر نسبت به این ثروت بخل بورزند و هیچ کمکی به هیچ کار مثبت و گرفتاری نکنند، این بخل ورزیدن، «هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ»: برای آن‌ها خوب است؛ نه، «بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ»: این بخل ورزیدن برای آن‌ها ضرر دارد. یک گوشه ضرر آن، این است که «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: من روز قیامت، تمام ثروت جمع شده او را تبدیل به حلقه‌های فلزی آتشین می‌کنم و گردن او می‌اندازم [و می‌گوییم]: این ثروتی که در دنیا داشتی، اینجا هم مال خودت باشد.

در پایان آیه می‌گوید: این ثروت‌ها ملک ذاتی شما نیست. مالک واقعی من هستم. «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: تمام آسمان‌ها و زمین و هر چه از شما می‌ماند، ملک من است. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»: من به کل اعمال شما آگاه هستم و روز قیامت با آگاهی پرونده شما را می‌آورم و برابر پرونده شما با شما عمل می‌کنم.

ب) سیمای بخیلان در سوره توبه

اما دو آیه پشت‌سرهم که در سوره مبارکه توبه است: «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُتْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: آن‌هایی که کارشان جمع کردن ثروت است (و مرتب زمین، مغازه و کارخانه اضافه می‌کنند) و هیچ‌چیز آن را انفاق نمی‌کنند و کاری به کار خیر و مشکلات مردم ندارند، حیب من! این‌گونه ثروتمندان را «بَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»: به یک عذاب دردناک در قیامت خبر بده.

این عذاب دردناک چیست؟ «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ»: من روز قیامت در جهنم، تمام ثروتشان را به صورت فلز حرارت‌داده به پیشانی، پهلو و پشت آن‌ها می‌چسبانم و می‌گویم: مال خودت این ثروتی که در دنیا داشتید. یادت است که در دنیا، فقط بانک‌ها را پر می‌کردی؟ یادت است که در دنیا، فقط حساب‌هایت را پر می‌کردی؟ پول‌هایت را من نابود نکردم و همه را انتقال دادم به این عالم و همه را تبدیل به فلز گداخته کردم. همه را می‌چسبانم روی پیشانی تو؛ زیرا معبود تو پول بود و در سجده دلت به پول بود. «وَجُنُوبُهُمْ»: و به دو پهلویت می‌چسبانم؛ چون شهوت پول دوستی در تو قوی بود. «و علی ظهورهم»: و بر پشتت می‌چسبانم؛ چون

۱. توبه: ۳۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كُنتُمْ أَحِبَّوْا الْآخِرَاتِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُتْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَبَسَتْ لَهُمْ عَذَابٍ أَلِيمٍ».

۲. همان: ۳۵: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ فَلَوْ مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ».



تو حمال ثروت بودی! «فَدُوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتَبُونَ» این عذاب را بچشید، به جریمه اینکه فقط پول دسته می کردید.

ج) سیمای کریمان در قرآن مجید

اما آن‌هایی که کریم، جواد و اهل سخاوت هستند، طبق آیه مورد بحث، در پایان آیه اعلام شده که این‌ها محبوب پروردگار هستند.

بیان داستان‌هایی درباره انفاق

حاتم طایی

گاهی یک سخاوت‌های شگفت‌آور از مردم ظاهر شده است. یک کسی به خواستگاری یک دختری آمده بود. پدر دختر ظاهراً با حاتم طایی اختلافی داشت. آدم بی‌انصافی و پستی بود. به داماد گفت: مهریه دختر من، سر بریده حاتم است؛ می‌توانی بیاوری؟ گفت: می‌روم ببینم، می‌توانم بیاورم یا نه.

عصری بود که رسید قبیله طی. قبیله چادر نشین بود. وارد قبیله شد. به اولین کسی که برخورد کرد، خود حاتم بود؛ ولی حاتم را نمی‌شناخت. گفت: آقا! ببخشید، چادر حاتم کدام است؟ گفت: بیا نشانت بدهم. او را به چادر خودش برد.

گفت: اینجا چادر حاتم است.

گفت: حاتم کی می‌آید؟

گفت: حاتم الآن بغل دستت هست، خودم هستم. با من چه کار داری؟

گفت: یک کاری دارم.

گفت: فعلاً بنشین. از راه رسیدی، خسته هستی. آب بخور، شربت بخور، شام بخور، بعد بگو.

تا نیمه شب، جوان صبر کرد که اطرافیان همه بخوابند. دید حاتم هم مسلح نیست؛ اما خودش مسلح بود؛ عاشق بود. دیگر گفت دردم را بگویم.



البته این جور عشق‌ها به قول جلال‌الدین ننگ است؛ نه عشق. کلمه عشق را هم نجس کردند. در هیچ روزگاری به اندازه روزگار ما، کلمه عشق را نجس نکردند.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود بلکه آن ننگی بود

عشق‌های به خاطر یک مو، به خاطر یک چشم، به خاطر یک قیافه، به خاطر یک آرایش، اگر عشق بود، چرا به هم می‌خورد؟! اگر این‌ها عشق بود، چرا بعد از دو-سه ماه که از ازدواج رد شد، می‌روند برای طلاق؟! معلوم است که این‌ها عشق نیست؛ این‌ها هیجان، شهوتِ نجس و غریزه جنسی نجس است. به‌نامردی اسمش را گذاشتند عشق. عشق نیست؛ ننگ است.

بازگشت به موضوع

گفت: راستش، از جای تکان نخور. من به خواستگاری یک دختر رفتم و گفتند: مهریه او سر بریده حاتم است. حاتم گفت: جوان نیاز به زحمت نیست. اسلحه خودت را هم نکش. من خودم کارد تیز دارم. الآن هم قبیله خواب هستند. اگر با سر من به آن دختر می‌رسی، من این کارد را دست تو می‌دهم. می‌خواهم، سر من را ببر، بردار، ببر.

آنی که روحیه کرم و جود دارد، حتی اگر سرش برود، می‌گوید که بگذار برود تا مشکل یکی حل بشود. البته حاتم مسلمان نبود؛ کافر بود. پیغمبر ﷺ را درک نکرد؛ ولی پیغمبر ﷺ اگر می‌فرماید: قطعاً در قیامت به خاطر کرم و جود او، خدا به عذاب او تخفیف می‌دهد.

جوان به او گفت: من آن دختر را نمی‌خواهم. حیف است تو در دنیا نباشی. تو باید باشی به مردم کرم کنی. تو باید باشی گرسنه‌ها را سیر کنی. تو باید باشی و مشکلات مشکل‌دارها را حل کنی. من از خیر آن دختر گذشتم. کریم نمی‌تواند جلوی کرم خود را بگیرد.

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام داشتند با دشمن می‌جنگیدند. در آن شلوغی و به‌هم‌ریختگی جنگ، یکی از دشمنان فریاد کشید: یا علی! امام از جنگ دست کشید. فرمود: چیست؟ گفت: شمشیر



من شکسته و در معرض خطر هستم. حضرت شمشیر خودش را به او داد و فرمود: «بیا این شمشیر مال تو». او پیاده شد و پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: آقا! بنی‌امیه در شام، ما را به اشتباه انداختند و تو را طور دیگر معرفی کردند.

کریم وقتی می‌بیند شمشیر دشمنش شکسته، شمشیر خود را به او می‌دهد و می‌گوید: بگیر از خودت دفاع کن؛ اما می‌داند با این اخلاق طرف عوض می‌شود و برمی‌گردد. این هم یک ویژگی مردم محسن است.

حضرت زهرا علیها السلام

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾^۱.

کریم کریم است؛ کاری هم نمی‌شود کرد.

شب عروسی است. پیراهن نو تنش است. کوچه تاریک است و خانم‌ها او را محاصره کردند. یک فقیر در کوچه، به این جمع برمی‌خورد و می‌گوید: عروس خانم! تو امشب با پیراهن عروسی، خانه شوهر می‌روی. من پیراهن ندارم که بپوشم. پیراهنم دیگر تکه‌تکه شده است.

صدیقه کبری علیها السلام به خانم‌ها می‌گوید: دور من را بیشتر بگیرید. پیراهن شب عروسی را درمی‌آورد می‌دهد به فقیر و پیراهن کهنه داخل خانه پدرش را می‌پوشد. فردا که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آید، می‌گوید: فاطمه جان، بابا! پیراهن نوأت کو؟ گفت: بابا! دیشب فقیری به من برخورد، به او دادم و خودم پیراهن کهنه را پوشیدم. فرمود: پیراهن کهنه خودت را می‌دادی؟ گفت: آخر، قرآن شما می‌گوید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ﴾^۲: از مالی که به او علاقه دارید، در راه خدا انفاق بکنید؛ نه آتش ترشیده راه، نه برنج مانده راه، نه لباس کهنه راه، نه کفشی که دیگر خودت پا نمی‌کنی.. این‌ها مورد انفاق نیست؛ این‌ها مسخره کردنِ حریم انفاق است.

۱. آل عمران: ۱۳۴ ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

۲. آل عمران: ۹۲ ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.

همسایه حرم

یک اتفاق دیگر هم برای شما بگویم تا خیلی لذت ببرید. این را من برای دوستان تهرانی‌ام، یک بار گفتم. خیلی لذت‌بخش است. سال‌ها قبل یک گوشهٔ صحن حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام، یک قناسی زشتی داشت و صحن کاملاً چهارگوش نبود. این قناسی یک قطعه زمین بود. پشت دیوار صحن، یک خانه کهنه بود که حدود دویست متر بود. خانه قدیمی با تیر چوبی و دیوار کاه‌گلی بود. مال یک دست‌فروش بود که روزهای گرم کربلا جنس می‌برد و دست‌فروشی می‌کرد. مدیران حرم دعوتش کردند و گفتند: «هرچقدر خانه تو ارزش دارد از تو دو برابر می‌خریم؛ چون تو دست‌فروش و ضعیف هستی. هم برو خانه بخر، هم با پول اضافه آن کاسبی کن». گفت: نمی‌فروشم. گفتند: سیدالشهداست. گفت: باشد؛ نمی‌فروشم. گفتند: اینجا زوار خیلی می‌آید و قیافه گوشه صحن خیلی نمای زشتی دارد. گفت: نمی‌فروشم.

خب نمی‌فروشد؛ مالک است و اسلام هم اجبارش نمی‌کند. یک مدتی گذشت. مدیران حرم باخبر شدند که دارد خانه را، تعمیر؛ دیوارها و کاه‌گل‌های ریخته را، درست و تیرچوبی‌های کهنه را، عوض می‌کند. آمدند به او گفتند: برادر جان! برای چه داری خرج می‌کنی؟ برای چه تعمیر می‌کنی؟ تو چهار روز دیگر بمیری، ما این خانه را می‌خریم. این خانه باید خراب بشود. گفت: به شما ارتباطی ندارد.

اما نسبت به هیچ‌کس، زود قضاوت نکنیم. بگذاریم، ببینیم آخر کار چه می‌شود. خانه را تعمیر و نقاشی کرد. شد مثل دسته‌گل. سندش را برداشت و به دفتر حرم آورد. گفت: این سند را به نام صحن بکنید. گفتند: چند؟

گفت: هیچی؛ آن وقت که آمدید و خانه من را خواستید، خانه کهنه بود و تیرها شکسته بود و دیوارها ریخته بود. لایق ابی‌عبدالله علیه‌السلام نبود. من چند وقت است با دست‌فروشی جان‌کندم و به اندازه وسع خودم، خانه را تعمیر و نقاشی کردم. حالا که می‌بینم، خانه لایق تقدیم است، دارم تقدیم می‌کنم و پول هم نمی‌خواهم.



امام حسین علیه السلام

حالا از خود ابی عبدالله علیه السلام هم بشنوید. انفاق به دوست و دشمن برای آن‌ها فرقی نمی‌کند. آمد کنار خیمه و به زینب کبری علیها السلام گفت: من یک جُبه دارم. -جبه یعنی یک لباس قیمتی بلند عربی که حضرت قیمتش را هم به زینب کبری علیها السلام فرمودند- این جبه، حدود چهارهزار درهم، قیمتش است. من لحظات آخرم است و می‌خواهم میدان بروم. شما برو از لای بقچه من، این جبه نوبی قیمتی را بردار بیاور. زینب کبری علیها السلام هم نپرسید که برای چه می‌خواهی. زینب علیها السلام دنیای ادب است. می‌داند ابی عبدالله علیه السلام کارش حکیمانه است. کار درستی دارد می‌کند. سؤال نمی‌خواهد؛ هر کاری می‌خواهد بکند.

امام علیه السلام لباس‌ها را پوشیدند و جبه را هم روی آن‌ها پوشیدند. به‌اضافه یک پیراهن کهنه به‌دردنخور که زیر همه آن‌ها پوشیدند. بعد خود حضرت فرمود: خواهر! این‌هایی که به کربلا آمدند تا من را بکشند، همه آن‌ها که سردار و سرهنگ و سرتیپ و حقوق‌بگیرهای حسابی نیستند؛ یک‌مشت فقیر هم در آن‌ها هست. من می‌خواهم بعد از کشته شدن، چون لباس‌های من را می‌برند و این‌ها را غارت می‌کنند و می‌فروشند، به قیمتی باشد که به درد یک‌گوشه از زندگی آن‌ها بخورد. این‌ها به امیدی به کربلا آمدند.

ما که سینه برای ابی عبدالله علیه السلام می‌زنیم، زنجیر می‌زنیم، هیئت می‌گیریم، دهه عاشورا می‌گیریم؛ آیا این اخلاق انفاقی او را هم داریم؟! اگر نداریم پس «یا حسین» گفتن ما، واقعا برای چیست؟! اگر من اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام را در ثروت ندارم، اخلاق امام صادق علیه السلام را ندارم؛ خوب این دور هم جمع شدن‌ها، به چه درد می‌خورد؟! فریادها به چه درد می‌خورد؟! شعارها به چه درد می‌خورد?!.

امام صادق علیه السلام

یک حاجی برای زیارت از مکه به مدینه آمده بود. هنوز هوا گرگ‌ومیش نشده بود که بیدار شد تا برود وضو بگیرد و بیاید نماز بخواند. امام صادق علیه السلام هم یک‌گوشه حرم داشتند نماز

شب می‌خواندند. حاجی خورجین خود را بررسی کرد؛ نه خیلی دقیق یک نگاهی کرد و ترسید. آمد بغل امام صادق علیه السلام نشست. حضرت که سلام داد، به امام صادق علیه السلام گفت: من یک کیسه هزار دیناری طلا از خرج سفرم اضافه مانده بود که داشتم به وطن می‌بردم. [این کیسه] در این خورجین بود و من هم خواب بودم. الآن هم هیچ کس غیر از تو، در حرم نیست. پس همین^۱ پول من را تو دزدیدی. امام صادق علیه السلام فرمود: من دزد نیستم و یک شغل دیگر دارم. خودشان را معرفی نکردند.

حالا ما یک اخلاقی داریم که هر جا می‌رویم، اول خودمان را می‌نماییم. گاهی اگر خودمان را به مردم ارائه نکنیم و نشان ندهیم، یک چیزهای جالبی پیش می‌آید. خیلی وقت پیش، من در تاکسی نشستم که به منزلمان بروم. هنوز چهره تلویزیونی پیدا نکرده بودم. گوشه تاکسی نشستم. راننده هم من را در آینه، نمی‌دید. نمی‌دانم؛ [شاید] دستش به آینه خورده بود و کج شده بود و آن طرف رفته بود. البته دید که من، با لباس روحانی هستم. گفت: آقا چه کاره هستی؛ اداری هستی یا در دادگستری هستی؟ خیلی آرام گفتم: نه؛ منبری هستم. گفت: اگر من تاکسی‌دار، یک نصیحت به تو بکنم، نصیحت من را قبول می‌کنی؟ گفتم: بله آقا.

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند بر دیوار

اصلاً آدم باید نصیحت‌پذیر باشد؛ چه فرقی می‌کند که راننده تاکسی من را نصیحت کند. گفتم: بفرمایید. آرام حرف می‌زد. گفت: «این نصیحت من خیلی به درد تو می‌خورد. اگر منبر برای مردم می‌روی، یک صد تا، دویست تا از نوارهای انصاریان را بخر و این‌ها را بنشین خوب گوش بده. بعد برو بالای منبر حرف حسابی بزن؛ حرف‌های بیخودی نگو». گفتم: چشم. گفت: به نصیحت من گوش می‌دهید؟ گفتم: کاملاً، بله آقا جون. خیلی لطف کردی که من را نصیحت کردی تا عمر مردم را ضایع نکنم و وقت مردم را تلف نکنم. چه نیازی دارد که من به او بگویم آقا من خودم فلان کس هستم [و او هم] خجالت بکشد، عرق بریزد و صد دفعه بگوید من را ببخشید؟ نه؛ نیازی نیست.

۱. کیسه پول.

بازگشت به موضوع

گفت: پول من را دزدیدی؛ پس بده. امام صادق علیه السلام خیلی آرام فرمود: من دزد نیستم و شغل دیگر دارم. گفت: نه؛ من الآن عربده می‌کشم تا مردم در مسجد بریزند و کتت^۱ را ببندند و ببرند. پولم را تا دینار آخر از تو می‌گیرم؛ چون تو دزدیدی. امام علیه السلام فرمود: نمی‌خواهد داد بکشی. خورجینت را روی شانه‌ات بینداز. خانه من نزدیک و بغل حرم است. با من بیا. من در خانه، هزار دینار طلا در کیسه دارم که به تو می‌دهم. امام یک کیسه هزار دیناری طلا به او دادند. دوباره با این مرد به مسجد آمدند. همان نقطه‌ای که نشسته بودند، عبادت می‌کردند.

هوا آرام‌آرام داشت روشن می‌شد و مردم برای نماز می‌آمدند. این زائر دید هر کس وارد مسجد می‌شود به این آقا خیلی احترام می‌کند. تعجب کرد و [به خودش] گفت: «یعنی مردم مدینه برای دزد ارزش قائل هستند؟ خیلی احترام دارند می‌گذارند». به یکی آهسته گفت: این آقا کیست؟ به او گفت: تابع چه مسلکی هستی؟ گفت: من شیعه هستم. گفت: امام تو کیست؟ گفت: امام صادق علیه السلام. گفت: خب ایشان امام صادق علیه السلام است.

حالا از ناراحتی جان به گلوی او رسیده است. خواست کیسه هزار دیناری حضرت صادق علیه السلام را بردارد که خورجین خود را تکان داد و کیسه خودش از داخل خورجینش افتاد. با چشم اشک‌آلود آمد و گفت: آقا! اشتباه کردم. فرمود: ادامه نده. پول خودت که پیدا شد؟ گفت: بله؛ پول شما را می‌خواهم پس بدهم. فرمود: ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم. مال خودت باشد.

* * *

این روحیه کرم و انفاق است. خیلی حرف‌ها راجع به انفاق برای شما داشتیم، خیلی جریان‌ات راجع به انفاق می‌دانم، خیلی جریان‌ات را خودم ایجاد کردم که شنیدنی است؛ ولی دیگر فرصت نیست.

۱. کت: کتف، در گویش تهرانی.

بازگشت به موضوع «سیمای کریمان در قرآن»

بقیه آیه را ترجمه کنیم. «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»: محسنین در مقابل برخوردها، عصبانی، خشمگین و تلخ نمی‌شوند؛ نه اینکه، درگیر نمی‌شوند. «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»: از اشتباه دیگران نسبت به خودشان گذشت می‌کنند. پایان آیه چقدر زیباست. «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»: من خدا، عاشق نیکوکاران هستم. رحمت خدا ویژه نیکوکاران است: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾!

* * *

در «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، من فکر می‌کنم اگر پنج شب دیگر جلسه ادامه داشت، این بخش از آیه را هم کاملاً برای شما توضیح می‌دادم. یک روش‌های عملی هم ارائه می‌کردم که به تمام اوقات تلخی‌ها در خانواده و بیرون، خاتمه داده بشود؛ اما،

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده
ور نمانیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

مناجات

لطف الهی به من خوار و زار نیز امیدست دهد لطف یار
عشق مرا سوی نگار آورد سوی بهشت رخ یار آورد
یک نظر آن دلبر مهوش کند عاقبت کار مرا خوش کند
درگذرد از گنهم لطف دوست لطف چنین پُر گنهی را نکوست
در گذر ای دوست گناه مرا صبح کن این شام سیاه مرا
در دلم افروز، تو نور یقین با همه اخیار کنم همشین

روضه پدر و دختر

نهیب بامحبتی به اسب زد. دید اسب قدم از قدم بر نمی‌دارد. از روی زین خم شد. دید دختر سیزده‌ساله او، سکینه جلوی اسب را گرفته. پیاده شد. عزیزش را کنار دستش نشاند. میدان حرف زدن را به دختر داد.

بابا! از صبح تا حالا که میدان رفتی، برمی‌گشتی. این بار هم برمی‌گردی؟
نه عزیز دلم! این بار که دارم به میدان می‌روم، دیگر برگشتنی برای من نیست.
بابا! ممکن است من یک درخواست داشته باشم؟

بله عزیزم!

بابا! ما بعد از تو به دست این اشرار اسیر می‌شویم. بابا! خودت بیا ما را به مدینه برگردان.
یک ضرب‌المثل عربی هست که «لو ترك القطا، لنا»؛ یعنی دخترم همه درها را به روی من بستند. دیگر راه چاره‌ای برای من نمانده است.

بابا نتوانست خواسته دختر را جواب بدهد. حالا ابی‌عبدالله علیه السلام رو کرد به دخترش. آن‌هایی که دختر ندارند، نمی‌دانند من چه می‌گویم. آن‌هایی که دختر دارند، قلب آن‌ها آتش می‌گیرد. وقتی ابی‌عبدالله علیه السلام گفت: «بابا! بلند شو. حالا من از تو یک خواسته دارم». دست به گردن ابی‌عبدالله علیه السلام انداخت و صورت بابا را به سینه گرفت و بابا رو بوسید.

بابا از من چه می‌خواهی؟

سکینه جان! آنچه من از تو می‌خواهم، این است که این قدر برابر دیده من اشک نریزی.
عزیز دلم! این اشک‌های تو قلب من را آتش می‌زند؛ «لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة، مادام مئی الروح فی جثمانی».

دیگر بابا را ندید. بابا را کی دید؟ وقتی با عمه‌ها با پای برهنه، درحالی که موهای سرشان را می‌کندند و با دست لطمه به صورت و سینه می‌زدند، وارد میدان کربلا شدند و دیدند
«وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین؛ دست‌وپا می‌زد حسین.

راه رسيدن به رحمت پروردگار ۲

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا و لوالِدَيْنَا. اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَائَنَا. اللَّهُمَّ إِشْفِ مَرْضَانَا. اللَّهُمَّ سَلِّمْ دِينَنَا و دُنْيَانَا. اللَّهُمَّ لِاتَجْعَلَ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِجَمِيعِ مَوْتَانَا. اللَّهُمَّ ائْتِنَا و انصُر و اِحْفَظْ اِمَامَ زَمَانِنَا. اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ اَمْرِنَا خَيْرًا. بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».



جلسہ پنجم

ویبکی محسنین: آراستگی بہ باورهای دینی

رابطه رحمت خداوند با باورهای قلبی

برای رسیدن به رحمت خدا، انسان باید مسائلی را رعایت کند. یک سلسله از این مسائل قلبی است که وجود مبارک امام صادق علیه السلام به ابوعمر زبیری فرمودند: «آنچه مربوط به قلب است، باور کردن پروردگار عالم، قیامت، انبیاء خدا علیهم السلام و قرآن است» که البته اگر کسی حوصله داشته باشد می‌تواند این باور را از طریق تحصیل علوم دینی یا از طریق شنیدن متعلقات این باور از زبان عالمان ربانی به دست بیاورد. کنار هر کدام از این متعلقات باور - یعنی خدا، قیامت، انبیاء و قرآن مجید - دلایل بسیار متین، قوی، عالمانه و حکیمانه هست که با تکیه بر آن دلایل، راه هرگونه شک و تردید و وسوسه‌ای به روی قلب انسان بسته می‌شود.

اثبات حقانیت قرآن

برای باور کردن اینکه قرآن وحی خداست، دلایل مهمی در خود قرآن است که یکی از آن دلایل را وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام یک‌بار برای چهار تا بی‌دین خواندند. این چهار تا بی‌دین، یک‌بار از طریق خودشان، نسبت به قرآن شکست خوردند و یک‌بار هم از طریق دلیلی که امام صادق علیه السلام از خود قرآن قرائت کردند. چهار تا بی‌دین؛ ولی دانشمند، عالم، ادیب و اهل تحقیق بودند. هر چهار تا هم آدم‌های هنرمندی بودند و بیان و زبان قوی داشتند. این چهار نفر با همدیگر، ایام حج به مکه آمده بودند. البته حج، بیت، مسجدالحرام،



مینا، مشعر و عرفات را قبول نداشتند؛ چون لاتیک و بی‌دین بودند. چهار نفری وارد مسجدالحرام شدند و آمدند نزدیک خانه کعبه و با همدیگر، جلسه گذاشتند. وجود مبارک امام صادق علیه السلام هر چهار تا را می‌شناختند؛ عبدالله بن مُقَفَّع، ابن‌ابی‌العوجاء، ابوشاکر دَیْصانی و عبدالملک بصری^۱.

چرا امام، برای آمدن این چهار تا بی‌دین کافر در مسجدالحرام، عکس‌العملی نشان ندادند و ایراد نگرفتند؟ چرا به مأمورین مسجدالحرام نفرمودند این‌ها را بیرون کنید؟ چون پروردگار عالم در قرآن فرموده که درهای مساجد، به روی بی‌دینان و مشرکان باز باشد و بدون اینکه دچار زحمت بشوند، بیایند. برای چه بیایند؟ ﴿حَقِّي يَسْمَعُ كَلَامَ اللَّهِ﴾^۲: تا کلام خدا را بشنوند. کلام خدا علم است، حکمت است، با فطرت هماهنگ است، با طبیعت عالم هماهنگ است، محکم است، استوار است. نباید بی‌دین را طرد و رد بکنند. اگر خودشان آمدند، مردم باید با آغوش باز قبولشان بکنند، گرچه بیایند در مسجد؛ اگر خودشان نیامدند، لازم است ما با محبت، آن‌ها را دعوت کنیم و بگوییم بیایید شما حرفتان را بزنید و ما هم حرفمان را می‌زنیم.

پروردگار عالم به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده به تمام مخالفین دین و مخالفین خدا و مخالفین قرآن اجازه بده با تو حرف بزنند؛ حرف‌هایشان که تمام شد به آن‌ها بگو: ﴿هَاتُوا بُرْهَانَ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳: اگر فرهنگ شما، یک فرهنگ درستی است و شما راست می‌گویید که فرهنگ شما درست است، دلیل بیاورید؛ اگر دلیل شما قوی باشد، اگر استدلال شما محکم باشد، اگر برهان شما عقلی باشد، من مأمور هستم حرف‌های شما را قبول بکنم.

اما واقعیت این است که از زمان آدم تا امشب، هیچ بی‌دینی برای اثبات بی‌دینی خودش، دلیل ارائه نکرده؛ هیچ کافری برای کفرش دلیل ندارد؛ هیچ مشرکی برای شرکش دلیل ندارد. این‌هایی که در ماهواره‌ها، علیه قرآن و پیغمبر و اهل‌بیت علیهم السلام می‌گویند، ناسزاگویی

۱. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. توبه: ۶.

۳. بقره: ۱۱۱: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ فُتِنَ هَاتُوا بُرْهَانَ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.



و صَبِّ و باطل‌گویی است. هیچ‌کدام از مطالب ضد خدا و پیغمبر و قرآن و ائمه علیهم‌السلام آن ماهواره‌ها دلیل ندارد.

بازگشت به موضوع

امام صادق علیه‌السلام روبه‌روی بیت نشسته بودند. این چهار نفر عالم بی‌دین زبان‌دار پشت‌هم‌انداز، درباره قرآن با هم صحبت کردند و گفتند: این قرآن وحی نیست و نازل نشده؛ چون ما خدا را قبول نداریم. این کتاب یک کتابی است که پسر عبدالله، در صدوپنجاه سال قبل در شهر مکه و مدینه نشسته با قلم خودش به وجود آورده و بعد هم به خدا نسبتش داده است. قرآن یک کتاب دست‌ساز بشری است و کار زمین است و وحی نیست.

امام صادق علیه‌السلام هم دارند گوش می‌دهند که ببینند حرف این‌ها بالاخره به کجا می‌رسد. چهارتایی با همدیگر قرار گذاشتند که از مکه خارج بشوند و یک سال تمام وقت بگذارند و هر کدام یک‌چهارم مانند قرآن مجید را بسازند؛ یعنی چهار تا یک‌چهارم را بسازند و یک کتابی سی جزء مانند قرآن به وجود بیاورند و سال دیگر بیایند در مسجدالحرام ارائه بدهند و به مردم بگویند این قرآن که دست شماست، وحی نیست و دست‌پخت بشر است؛ چون ما هم نمونه آن را ساختیم.

امام صادق علیه‌السلام مثل ما عجول نبود و عکس‌العملی نشان ندادند. یک سال برای این‌ها وقت گذاشتند که این‌ها بروند و هر کدام یک‌چهارم مانند قرآن مجید را بسازند، بیاورند. اگر بسازند و بیاورند، واقعاً مهر باطل به قرآن می‌زنند و با ساخت مانند قرآن، ثابت می‌کنند که قرآن وحی پروردگار عالم نیست.

این کار را تا امروز اگر یهودی‌ها، صهیونیست‌ها، مسیحی‌ها، زرتشتی‌ها و کمونیست‌ها می‌توانستند انجام بدهند، با این همه بار علمی و ابزار الکترونیکی، انجام می‌دادند. یک سوره مانند یکی از سوره‌های قرآن می‌ساختند و با همان یک سوره قرآن را باطلش می‌کردند و می‌گفتند به دلیل اینکه ما هم ساختیم، وحی نیست؛ پس این قرآن ساخته دست انسان است؛ البته یک نفر ساخته است.

شما هیچ کدامتان غیر از بعضی از برادران اهل علم، ترجمه کلیده و دمنه ابن مقفع را که یکی از آن چهار تا است، از زبان ساسانیان ایرانی به عربی ندیدید. اگر شما برگردان کلیده را از ادبیات ساسانی ایرانی به عربی ببینید، بهتتان می‌برد که ابن مقفع در انشانگاری، چقدر قوی و در نوشتن، سهل ممتنع! شما اگر الآن این کتاب را در دانشگاه‌های عربی ببینید، می‌گویند ما بهتر از انشای او نمی‌توانیم بنویسیم. مال هزار و چهارصد سال پیش است. هر چهارتای آن‌ها، بسیار آدم‌های قوی در علم و نوشتن بودند.

یک سال گذشت. سال بعد امام آمدند همان جای پارسال روبه‌روی کعبه نشستند. این چهار نفر هم آمدند و بنا بود هر کدام به اندازه یک چهارم قرآن را ساخته باشند و آورده باشند. خب سه نفرشان به یکی از آن‌ها، گفتند:

محصولت را بیاور و این یک ربعی که مانند قرآن ساختی را ارائه بده. گفت: من چیزی نیاوردم.

چرا؟

گفت: من وقتی قرآن را مطالعه کردم، در یک دانه از آیاتش، از نظر فصاحت، بلاغت، ادبیات، صرف و نحو، معنا، ترصیع، ترجیع و جهت‌گیری ماندم و گیر کردم. کدام آیه؟

این آیه: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱. من یک سال است که خواستم نمونه این آیه را بسازم؛ ولی نشد. من چیزی نیاوردم. به دومی گفتند: تو ارائه بده.

گفت من هم مثل این رفیقم در یک آیه گیر کردم. ﴿فَلَمَّا اسْتَيْسَأَسْوَأْمِنَهُمْ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾^۲. با چهار- پنج کلمه قرآن بیداد کرده است. من یک سال معطل این آیه بودم که خودم یک چیزی شکل این آیه، مثل این آیه و ساختمان این آیه را بسازم؛ ولی نتوانستم. من چیزی ندارم.

۱. انبیاء: ۲۲: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾

۲. یوسف: ۸۰: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْسَأَسْوَأْمِنَهُمْ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا قَرْنْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِي أَوْيَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾



به سو می گفتند.

گفت: من هم در یک آیه، مثل شما، گیر کردم. ﴿لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾^۱. آیه به سر من می‌زد. خدا در این آیه، با یک ترکیب قوی ادبی، می‌گوید که اگر تمام انسان‌ها در این عالم دور همدیگر جمع بشوند تا یک دانه پشه بسازند، [نمی‌توانند].

آنی که باید موجود زنده بسازد، حق ندارد موادش را از سفره پروردگار بردارد. باید کار بدیع بکند؛ یعنی بدون دست دراز کردن به سفره طبیعت، موجود زنده بسازد؛ چنانکه خداوند ساخت. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید که وقتی خداوند این عالم را ساخت، موادی در دستش نبود؛ خطکش و ارزیابی‌هایی که در مهندسی به کار می‌رود، در اختیار او نبود؛ نقشه در اختیارش نبود. چیزی نبود که تمام عالم را آفرید؛ این را می‌گویند «بدیع» و نوآور. سنگ و گل جایی جمع نبود که خدا بردارد و آسمان‌ها و زمین را بسازد. چیزی نبود که عالم را به وجود آورد. نقشه‌ای دست او نبود؛ ولی زیباترین خانه را که جهان هستی است، بدون نقشه به وجود آورد. هیچ حرکتی به خودش نداد و عالم را به وجود آورد. شاقول و تراز در دست قدرتش نگرفت و عالم را به وجود آورد. می‌گوید که اگر ادعای قدرت دارید، نه یکی از شما، هر چه انسان در عالم است - از زمان آدم تا قیامت - یکجا جمع بشوید و یک پشه بسازید! آیا قرآن می‌خواهد بسازید؟!

خب سه تا از میدان بیرون رفتند و مسابقه را باختند. به چهارمی گفتند: تو چه کار کردی؟ گفت: این آیه را از من بشنوید.

معنای حروف مقطعه

اینجا مدرسه فیضیه یا حوزه خراسان نیست؛ اینجا محضر مبارک امت و شما مردم بزرگوار است. اگر حوزه بود، من همین یک دانه آیه را برای شما، تجزیه ادبی، تحلیل صرفی و نحوی، تحلیل بلاغتی و فصاحتی، تحلیل ترجیعی و ترصیعی می‌کردم تا بهتتان ببرد که

۱. حج: ۷۳: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ كَدَعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْعًا لَا يَسْتَفِيدُونَ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْعَطْلُوبُ﴾.



خداوند با «الف» و «ب» و «ت» و «ث» و «ج» تا «ی» -وقتی این‌ها را با همدیگر قاتی کرده- چه کار کرده است که همهٔ عالم، از آوردن مانند یک آیه آن، عاجز هستند. مصالح قرآن در آسمان نبوده؛ مصالح ساختمان قرآن همین «الف» و «ب» روز اول مکتب بچه‌ها هست. اول قرآن را هم در سوره بقره، با همین حروف مقطعه شروع کرده است؛ «الف»، «لام»، «میم» یعنی، ای مدعیان! ساختمان قرآن از همین «الف»، «لام»، «میم» و «ب» درست شده است. این بیست‌وشش تا، بیست‌وهفت تا حرف در اختیار شماست. هر کامپیوتری را که دلتان می‌خواهد، بردارید و هر طوری می‌خواهید، قاتی کنید؛ اگر یک آیه درست کردید! شما یک پشه نمی‌توانید، بسازید؛ آیا قرآن را مسخره می‌کنید؟! شما یک دانه جو، یک عدس، یک ناخن روی شصت نمی‌توانید بسازید؛ پیغمبر ﷺ را مسخره می‌کنید؟! خدا را مسخره می‌کنید؟!

ادیسون

یک دانشمندی مصری فکر می‌کرد، ادیسون که حدود صد تا اختراع کرده و یکی از آن‌ها لامپ الکتریکی است که تمام خانه‌ها و خیابان‌ها را روشن کرده است، این دیگر خدا را قبول ندارد. فکر می‌کرد با این علمش، با این صد تا اختراعش، ژست می‌گیرد و با جلو آوردن سینه خود می‌گوید: «بله عالم خدا ندارد!». ادیسون احمق نبود که بگوید عالم خدا ندارد. ادیسون چرسی^۱ و بنگی و هروئینی نبود که بگوید هیچ چیز را من قبول ندارم. ادیسون مغز الکلی نداشت.

این دانشمند مصری به ادیسون نوشت: «آیا شما، با این علمت و با این اختراعاتت، خدا را قبول داری؟». جواب داد: روزی در کارگاهم، کار می‌کردم. چرخ‌ها به سرعت داشت می‌چرخید. شصت من لای یکی از چرخ‌ها گیر کرد. درجا ناخنم کنده شد و بدحال شدم. آمدم ناخن را پانسمن کردم. بعد از مدتی که پانسمن روی پانسمن [می‌گذاشتم]، وقتی

۱. چرس: حشیش.

دیگر دکتر گفت: «باز کن و دیگر آن را نبند»، نگاه کردم و دیدم که از بدنم یک ناخن بیضی شکل، عین ناخن زمان تولد از مادر، درآمده و جای آن ناخن افتاده را گرفته است. ناخن را نگاه می‌کردم. دیدم اگر تمام کارخانه‌های صنعتی عالم، جمع می‌شدند و می‌خواستند یک ناخن بسازند و روی انگشت من بگذارند که وصل به کارخانه بدن من باشد و رشد کند و من هم با ناخن گیر بگیریم، نمی‌توانستند. فهمیدم عالم کسی را دارد که هم [آن را] می‌سازد و هم کمبودها را می‌سازد. بله من خدا را قبول دارم من ژست متکبرانه علمی نگرفتم.

بازگشت به موضوع

آیه را ببینید. مربوط به طوفان نوح است. چقدر این آیه زیباست! چقدر ترکیبات آن نیکوست! چه لغاتی در این آیه به کار گرفته شده! ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾! به زمین گفتم هر چه آب داری ببلع و تمام آب‌ها فرو نشست. به آسمان گفتم بارانت را به زمین، برای طوفان بیشتر، قطع کن؛ چون دیگر لازم نیست. آب خورده شد و با بلعیده شدن آب، کشتی پایین آمد و روی کوه آرارات در همین منطقه ترکیه نشست و نوح عليه السلام و مردم مؤمن پیاده شدند. چهارمی گفت: من یک سال است که کنار این آیه لنگ و معطمم. نمی‌توانم نمونه آن را بیاورم و نتوانستم. حرفشان تمام شد. امام صادق عليه السلام به سمت چهار نفر آن‌ها برگشتند؛ [البته] نه با دعوا، نه با جنجال، نه با نزاع، نه با گرفتن مأمور، نه با تلخی، نه با خشونت، نه با تعبیرات زشت. امام شیعه و خود شیعه، ابدأ این‌گونه نیست. شیعه علم است، دلیل است، حکمت است، محبت است، رفاقت و دوستی است؛ زبانش، نرم‌ترین زبان است؛ نگاهش، نگاه با محبت است؛ احوالاتش هم، عاطفی است. این‌ها در روایات ما گفته شده است.

۱. هود: ۴۴: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدَ الْقُورِ

یک نگاه به این چهار نفر کردند. توجه این چهار تا، به امام صادق علیه السلام جلب شد. این آیه سوره اسراء را خواندند: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱: بگو اگر هر چه انسان - میلیاردها انسان با همه طول و عرض دانشگاه‌هایشان و دانش‌هایشان - و هر چه جن است، جمع بشوند، عقل‌هایشان را روی هم بگذارند، علم‌هایشان را روی هم بگذارند و همدیگر را یاری بدهند که مانند این قرآن را بیاورند؛ محال است بتوانند که مانند قرآن را بیاورند. چرا نمی‌توانند مانند قرآن را بیاورند؟ چون قرآن وحی خداست و دست‌پخت بشر نیست.

* * *

[علاوه بر دلایل حقایق قرآن،] توحید هم دلیل دارد، نبوت هم دلیل دارد، امامت هم دلیل دارد. کل اسلام بر دلیل و برهان و عقل و فطرت و هماهنگی با جهان خلقت، بناگذاری شده است.

ثمره باور قلبی

خب امام صادق علیه السلام می‌فرمایند که آنچه باعث خیر دنیا و آخرت شماست و شما را به رحمت خدا می‌رساند، اول ایمان است؛ یعنی باور به قرآن، به این شکلی که امشب گفتیم. باور بکنید! به گونه‌ای سراغ تحصیل «باور به قرآن» بروید که تمام درهای شک و تردید و وسوسه، به روی شما بسته بشود. خدا را هم همین‌گونه باور کنید. پیغمبران علیهم السلام را هم به همین‌گونه باور کنید.

وقتی باور کردید، امام ششم علیه السلام می‌فرماید که این باور از قلب به هفت عضو رئیسه وجود شما پخش می‌شود. ایمان به چشم شما نور می‌دهد و دیگر نامحرم‌بین و دنبال ناموس مردم و معشوقه حرام گرفتن نخواهد بود. باور به گوشتان نور می‌دهد و فقط حق شنو می‌شوید، نه باطل شنو؛ به زبانتان نور می‌دهد و زبان اسلامی و قرآنی پیدا می‌کنید؛ به شکم شما نور

۱. اسراء: ۸۸. ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾



می‌دهد و جز مال حلال، از گلوی شما به شکم ریخته نمی‌شود. ایمان به غریزه جنسی شما نور می‌دهد و دیگر نمی‌گذارد تا آخر عمر، سراغ زنا و گناهان دیگر بروید؛ به قدمتان نور می‌دهد و شما را در مجالسی یا صلهرحمی می‌برد که ثواب برای شما داشته باشد. این راه رسیدن به رحمت خداست. این همانی است که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱: رحمت خدا ویژه مردم محسن و ویژه نیکوکاران است. نیکوکار کیست؟ همانی که رفته قلبش را به باورهای دینی آراسته کرده و اعضا و جوارحش را، در تصرف اطاعت خدا قرار داده و از فرهنگ شیطان آزاد کرده است.

روایاتی درباره رسیدن به رحمت خدا

پاکدامنی

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: یک جوانی را وارد قیامت می‌کنند و به این جوان می‌گویند که جای تو در این محشر، زیر سایه رحمت خداست. این روایت را اهل سنت هم نقل کردند. رحمت خدا مادی نیست که مثل درخت و سنگ سایه داشته باشد. معنی آن این است که در این محشر، در این وانفسا، در این ناله‌ها، در این فریادها، در این واویلاها در این حالی که شعله‌های آتش دارد از جهنم می‌زند بیرون و مردم در فزع، در وحشت، در ترس هستند؛ شما جوان! جایی باید قرار داشته باشی که در امنیت کامل از عوارض و بلاهای محشر باشی.

چه کار کرده بود؟ پیغمبر ﷺ می‌فرماید: جوان مؤمنی بود و در حد خودش اهل عبادت و نیکوکاری بود. یک‌وقتی، «دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ»: خانمی زیباچهره و پولدار به این جوان علاقه پیدا می‌کند و او را پنهانی دعوت به گناه می‌کند و می‌گوید: من خانه دارم. تو که زن نداری؛ بیا برویم با من باش.

۱. اعراف: ۵۶: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

پیغمبر ﷺ می فرماید، جوانی که کپسول شهوت و در اوج هیجانات غریزه جنسی است، وقتی این زن خوشگل و زیبا او را دعوت می کند، یک جواب به او می دهد و می گوید: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»^۱: خانم! من دغدغه قلبی خدا را دارم. نمی توانم در جایی شرکت کنم که گناه کبیره صورت بگیرد و خدا من را ببیند. نمی خواهم خدا من را تا آخر عمرم، در گناه ببیند. خب این مستحق رحمت پروردگار است.

روزی حلال

کسی که صبح، فقط برای به دست آوردن [روزی] حلال برای زن و بچه خود، از خانه بیرون می رود و وقتی هم که کنارشان می آید، نه منتی به زن و بچه اش دارد، نه با آنها تلخ است و خیلی بامحبت، شیرین و خوش رفتار است و وقتی بچه ها از سر و کول او بالا می روند، نمی گوید: «من خسته هستم، من بیرون حمالی کردم، رهایم کنید» و با حوصله، با تأنی، با عشق و محبت [با آنها برخورد می کند]؛ پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: این آدم ثوابش «كَأَلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲؛ این آدم مجاهد فی سبیل الله، شایسته رحمت خداست. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^۳.

شرکت در مجالس اهل بیت

به یکی گفتم: آمرزیده ای! گفت: از کجا می دانی؟ گفتم: از آیات قرآن استفاده می کنم. گفت: حتماً آمرزیده هستیم؟! گفتم: حتماً آمرزیده ای. چه کار کرده بود؟ یک شب ماه رمضان آمده بود از کنار مجلس سخنرانی رد بشود. خودش تعریف می کرد. گفت: «مردم را از بیرون دیدم. حال مردم را دیدم. گفتم: امشب برویم

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۹.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۸: «الْكَاذُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ خَلَالِ كَأَلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

۳. بقره: ۲۱۸: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

قاتی این‌ها، ببینیم چه خبر است». جلسه تمام شد. [آمد پیشم و] گفت: آدم شما را ببینم، حرف دارم. گفتم: بگو. گفت: دزد هستم. هنر دزدیم هم قوی است. ده-بیست روز پیش، یک مغازه را زدم. دو تا فرش قیمتی را بیرون آوردم. بیشتر نتوانستم ببرم. هر دو فرش را دارم و هنوز نفروختم. امشب راهم و فکرم عوض شد.

وقتی آدم باور می‌کند، دیگر تمام است! در باور کردن، آدم شسته، سبک و آمرزیده می‌شود. این قدر این مجالس قیمت دارد! حالا همه که نمی‌آیند به آدم بگویند.

اینکه من به دوستانم می‌گویم که به این‌گونه مجالس و به این ساختمان‌ها، واقعاً از شیربه جانتان هم شده بکشانید، بدهید؛ چون ما برای دفاع از اسلام بین مردم، در مقابل این‌همه ماهواره و سایت، همین جلسات و سایت‌های مذهبی‌ای که در قم و در دیگر حوزه‌ها هست را داریم. هجوم بسیار سنگین است و این جلسات اتاق جنگ ما با غرب و با شیاطین است. از همین جلسات، صدای اسلام به پنج قاره پخش می‌شود. ما در ماه رمضان، این قدر از خارج برای جلسه شب و روزمان ایمیل داشتیم که وقت خواندن آن را من نداشتم. بعضی‌ها از خارج نوشته بودند: «ما فقط دعا می‌کنیم که این مجالس برقرار بماند؛ چون یکی از آن‌ها نوشته بود: «من یک‌ذره دین نداشتم. چهارده-پانزده روز است که دین دار شدم. هم دارم نماز می‌خوانم، هم روزه می‌گیرم، هم گریه می‌کنم». کمک کنید به این‌گونه مجالس احیای امر اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

گفت: «تلفن آن مغازه را به شما می‌دهم؛ اما من را معرفی نکن. می‌ترسم که من را بگیرند. بگو دو تا فرش تو اینجاست و این دو تا فرش را ببر. به او بده و از او رضایت بگیر». گفتم: «باشد، فردا شب بیا». به آن مغازه زنگ زدم. به او گفتم:

آقا! من یک روحانی هستم. نیازی ندارد که من را بشناسی. یک دزدی دیشب آمده و در جلسه پروردگار، راهش و فکرش عوض شده است. از جهنم درآمده و آمده نزدیک رحمت خدا. -آدم مفتی به رحمت خدا نمی‌رسد، کار می‌برد- آیا شما مغازه‌ات را دزد زده؟

گفت: یک ماه پیش.

گفتم: چند تا فرش رفته؟



گفت: دو تا قیمتی.
گفتم: پیش من است. اگر می‌خواهید که من به یک وانت آشنا بدهم بیاورد، یا اینکه خودتان می‌فرستید ببرند؟
گفت: چطور پیش شماست؟
گفتم: دزدیدند. دزد آن هم آمده با من صحبت کرده و رویش نمی‌شود که شما را ببیند. یک خرده هم می‌ترسد. شما محبت کنید فرش‌ها را بفرستید، ببرند.
من که ندیدم آن تاجر فرش را، ولی خیلی باریک‌الله به او گفتم.
گفت: من فردا می‌فرستم یک دانه از فرش‌ها را بیاورند. یک دانه را هم به همان دزد بدهید و بگویید که ببرد، مایه زندگی کند و حلال بخورد. نمی‌خواهم.
این رحمت خدا است. من به دزد گفتم: تو توبه کردی. توبه تو، پس دادن مال مردم بود. مال بقیه را هم که بردی، یا کار کن، پولش را بیاور تا من به صاحبانش بدهم، یا به خدا تکیه کن و برو پیش آن‌ها. آن‌ها تو را می‌بخشند.
همین‌طور هم بود. پیش هرکسی رفت و گفت: من جنس شما را دزدیدم. توبه کردم. با خدا و با اهل بیت علیهم‌السلام آشتی کردم. گریه کن امام حسین علیه‌السلام شدم؛ گفتند: نوش جان! حلال است، برو. «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ». حرفم تمام شد.

موعظه

تا بی‌خبری ز ترانه دل	هرگز نرسی به نشانه دل
روزانه نیک نمی‌بینی	بی ناله و آه شبانه دل
تا چهره نگردد سرخ از خون	کی سبزه دمد از دانه دل
از موج بلا ایمن گردی	آنکه که رسی به کرانه دل
از خانه کعبه چه می‌طلبی	ای از تو خرابی خانه دل
اندر صدف دو جهان نبود	چون گوهر قدس یگانه دل
در مملکت سلطان وجود	گنجی نبود چو خزان دل
جانا نظری سوی مفتقرت	که آسوده شود ز بهانه دل



روضه امام صادق علیه السلام و امام حسین علیه السلام

در مدینه چه قبرهایی را زیارت کردید؟ اولین باری که آن قبرها را دیدیم، چه جگری از ما سوخت! اولین باری که آن چهار قبر خراب را دیدیم، چشم و دل ما چه خونی گریست! آن قبر چهارمی را که دیدید، موسی بن جعفر با دست خودشان کردند. وارد قبر شدند. به اهل بیت گفتند: بدن بابایم را روی دست من بگذارید. بدن امام صادق علیه السلام را وارد قبر کرد. بدن غسل داده، بدن کفن کرده، بدنی که ظاهرش سالم بود، وارد قبر کرد. بند کفن را باز کرد و صورت بابا را رو به قبله، روی خاک گذاشت.

اما بدن ابی عبدالله علیه السلام به این راحتی دفن نشد. زین العابدین علیه السلام دیدند هر جای بدن را می خواهد حرکت بدهند یک طرف بدن روی زمین می ماند. فرمودند: بنی اسد! از میان خیمه های نیم سوخته، یک پاره حصیر بیاورید. حصیر را نمی خواست که کفن قرار بدهد؛ چون شهید کفن ندارد. حصیر را آرام آرام کشید زیر بدن که بتواند بدن را روی دست بلند کند. بدن را با حصیر وارد قبر کرد. حالا می خواهد صورت میت را رو به قبله قرار بدهد؛ اما بابا سر در بدن ندارد. رگ های بریده را رو به قبله گذاشت.

«أَبَتَا! أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ؛ فَأَمَّا الآخِرَةُ فَيُنُورُ وَجْهَكَ مُشْرِقَةٌ». دیدند از قبر درنیامد. بنی اسد جلو آمدند و دیدند صورتش را روی گلوی بریده گذاشته است. زیر بغلش را گرفتند و از قبر بیرون آوردند. لحد را چید. خاک ریخت. روی خاک نوشت: «أَهْلَ الْعَالَمِ! هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ اما مردم عالم! کدام حسین؟ «الَّذِي قَتَلُوهُ عَطَشًا».

جلسہ ششم

ویبکی محسنین: اطاعت خدا

کتفا کردن به قرائت روزانه پنجاه آیه، بدون فهمیدن اش خیلی به درد شما نمی‌خورد؛ بخصوص که این آیات، لطائف و اشارات و حقایقی دارد که باید با یک بیان روشن گفته شود تا جان و عقل و قلب شما، از فهم این آیات لذت ببرد؛ ولی با این فرصت‌های محدود چه باید کرد؟!

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
امشب چند آیه را از سوره مبارکه آل عمران برای شما قرائت می‌کنم که این جاده بین ما و
بین رحمت پروردگار را بیان می‌کند.

حرکت اختیاری به سمت رحمت و عذاب الهی

خداوند، فشاری روی مردم ندارد. در قرآن مجید می‌گوید: اگر خودتان میل دارید که یک زندگی پاک، مستقیم و سالمی پیدا بکنید و به رحمت پروردگار مهربان عالم برسید، آنچه را که قرآن برای شما بیان می‌کند، عمل کنید. اگر میل‌تان هم نیست، من شما را اجبار نمی‌کنم. یکی می‌گوید من دوست ندارم این مسائل را عمل بکنم و خوشم نمی‌آید من را ببرند بهشت؛ خب راهی را که خودش انتخاب کرده و منتهی به عذاب الهی می‌شود، طی می‌کند.

مایه اصلی این چند آیه، این آیه است: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱. باز هم آن آیه را می‌گوییم اگر دلتان می‌خواهد. ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾^۲؛ یعنی من راه رحمت را به جانب شما باز گذاشتم، جاده بهشت را در اختیار شما قرار دادم، جاده یک زندگی سالمی را برای شما ترسیم کردم. اگر دوست دارید و اگر دلتان می‌خواهد در این جاده حرکت کنید؛ اگر نمی‌خواهید که هیچی. به دست خودتان بلا به سر خودتان می‌آورید؛ و گرنه من که شما را آفریدم، راضی به دوزخ رفتن یک نفر شما نیستم.

کجای قرآن می‌گوید؟ در این آیه: ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۳؛ من برای احدی، محرومیت از رحمت را رقم نزد. این رقم‌هایی که در محرومیت از رحمت زده می‌شود، خود مردم می‌زنند؛ کاری به من ندارد.

حقیقت گناه آتش است

این «کاری به من ندارد» را خیلی جاهای قرآن گفته است. در روایات هم آمده است. در دعای کمیل هم آمده است. ما همه امیرالمؤمنین علیه السلام را راستگو و در رأس اهل تقوا، در رأس اهل ایمان می‌دانیم. او را وارث علوم انبیاء علیهم السلام گذشته می‌دانیم. ایشان در دعای کمیل، به پروردگار عرض می‌کند: «فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعَذِّبِ جَاحِدِيكٍ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكِ»: اگر یک عده‌ای در این دنیا، منکر تو نمی‌شدند و این دروغ شاخ دار را نمی‌گفتند که عالم صاحب ندارد و اگر یک عده‌ای با تو و دین تو دشمنی نمی‌کردند، [آنگاه] «لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»: تمام هفت طبقه جهنم، جزو هشت طبقه بهشت بود.

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. تکویر: ۲۷ و ۲۸.

۳. زمر: ۷.



قرآن مجید در سوره بقره می‌گوید: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۱. تمام آتش جهنم خود مردم هستند. من خداوند، آتش را از بیرون نیاوردم، با گاز هم روشن نکردم، با نفت کوره هم جهنم را شعله‌ور نکردم، با ذغال‌سنگ و هیزم هم نکردم؛ آتش‌گیرنده هفت طبقه جهنم، خود مردم هستند. مردم از دنیا، هفت طبقه آتش با خودشان به آخرت آوردند. پروردگار که آتش افروز نیست. پروردگار که در قیامت کباب‌پزی باز نکرده که میلیون‌ها نفر را به سیخ بکشد و در جهنم بیندازد. پروردگار عالم زیبایی بی‌نهایت است. رحمت بی‌نهایت است. لطف بی‌نهایت است. در قرآن هم اعلام کرده: راضی نیستم که یکی از شما به جهنم بروید. اگر دارید می‌روید، خودتان دارید می‌روید؛ من زمینه آن را فراهم نکردم و شما را هم هل ندادم. به من هیچ ربطی ندارد.

نزدیک دو هزار آیه راجع به قیامت است. شما این دو هزار آیه را نگاه کنید. اگر [می‌توانید،] یک نفر را پیدا کنید که در قیامت، از جهنم فریاد بزند: «خدایا! تو من را آوردی جهنم». اصلاً خدا کسی را جهنم نمی‌برد. مردم خودشان به جهنم می‌روند. با زبان صدویست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام، صد و چهارده کتاب، دوازده امام علیهم‌السلام و هزاران عالم ربانی، به مردم گفته که برای خودتان آتش فراهم نکنید. خدا فراهم‌کننده آتش نیست. خدا فراهم‌کننده بهشت است. خدا در دنیا کارش روزی دادن است. خدا در دنیا کارش این است که زمین را، هر بیست و چهار ساعت، یک بار دور خودش بگرداند تا شب‌وروز برای شما درست بشود؛ [زمین را] سالی یک بار دور خورشید بگرداند تا چهار فصل برای شما درست بشود. خدا کارش فقط محبت و نیکی کردن است.

موسی بن عمران علیه‌السلام به پروردگار گفت: «ما بیست و پنج سال پیغام‌های تو را به فرعون دادیم. گوش نداد. نابودش کن». خدا فرمود: «طرح نابودیش را خودت بده؛ بگو چطوری نابودش کنیم». گفت: «جلوی نان و آب فرعون و فرعونیان را بگیر تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند». پروردگار فرمود: «موسی! فرعون و فرعونیان از بندگی من دست

۱. بقره: ۲۴ ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.

برداشتند؛ ولی من از خدایی خودم و روزی دادن دست بر نمی‌دارم. تا لحظه آخری که زنده هستم، نان و آبشان را می‌دهم».

خدا آتش افروز نیست. در قرآن می‌گوید: آتش افروز خودتان هستید. شما زنا می‌کنید که در قیامت از عضو غریزه جنسی شما، آتش بالا می‌زند. شما با چشمتان نامحرمان را می‌پایید و لذت می‌برید که در قیامت از چشم شما آتش بیرون می‌زند. شما با گوشتان حرام می‌شنوید که در قیامت از گوش شما آتش بیرون می‌زند. شما با زبانتان غیبت، تهمت، فحش و تحقیر انجام می‌دهید که قیامت از دهان شما آتش بیرون می‌زند. شما مال حرام می‌خورید. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾؛ با خوردن حرام، دارید با آتش [شکمتان را] پر می‌کنید. اگر پرده را که بزنند کنار، از شکم شما آتش بیرون می‌زند.

جریمه مردم در قیامت، خود گناه است؛ آتش خارجی نیست. خود گناه آتش است؛ ولی چون ما در دنیا هستیم، به ما محبت دارد و فعلا نمی‌گذارد که هر گناهی می‌کنیم، به صورت آتش بیرون بزند. ما گناه می‌کنیم، کیف می‌کنیم، بعد هم می‌رویم؛ اما همه این گناهان انبار می‌شود و قیامت به صورت آتش شعله‌ور می‌شود.

این را امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید که اگر منکر و معاند نداشتید، تمام جغرافیای هفت طبقه جهنم، بهشت بود؛ اما خداوند مردم را آزاد آفریده و هیچ‌وقت جلوی گناهکار را نمی‌گیرد. شمر نشست روی سینه ابی‌عبدالله علیه السلام که سر را ببرد. به خاطر همین کارش، قبل از ابی‌عبدالله علیه السلام، همه انبیاء علیهم السلام برایش گریه کردن. بعد از کشته شدنش هم تا حالا، چشم‌ها و دل‌ها برای او گریه می‌کند و می‌سوزد. زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید که فرشتگان، حیوانات، درندگان، پرندگان، درختان، کوه‌ها، برای پدرم گریه کردند. ولی وقتی شمر روی سینه ابی‌عبدالله علیه السلام نشست، خدا نه دستش را گرفت، نه مچش را گرفت، نه هلش داد. گفت: تو این مسیر را انتخاب کردی. دوست داری امام حسین علیه السلام را بکشی و به جهنم بروی؟! من جلوی تو را نمی‌گیرم.



شما که الان خانه‌هایتان را رها کردید، رخت‌خواب، تخت‌خواب، حیاط، حوض، فواره، آپارتمان عالی، تلویزیونی که فیلم دارد، همه را کنار گذاشتید و اینجا آمدید؛ خدا هلتنان نداده، خودتان عشقتان کشیده که آمدید. شما دارید بهشت می‌سازید. آن‌هایی که الان غرق گناه هستند، دارند آتش می‌سازند. یک وقت جهنم‌رفتن‌ها را گردن خدا نیندازید. خدا رحمت بی‌نهایت است. خدا کوره‌پزخانه ندارد. خدا بهشت و فرشته دارد، آسمان و زمین دارد، عرش و کرسی دارد، انبیاء علیهم‌السلام و این مجموعه نعمت‌های زیبا را دارد. خدا اصلاً آتش ندارد.

زمان رسیدن به رحمت پروردگار

«لمن شاء منکم»؛ اگر رحمت را دلتان می‌خواهد، یک جاده بین رحمت من و شماست. این را طی کنید؛ قطعاً به رحمت من می‌رسید. چهل-پنجاه سال هم بیشتر لازم نیست جاده را طی کنید. بعضی از شما سی سال، بعضی‌ها بیست سال، بعضی‌ها ده سال، بعضی‌ها یک روز، بعضی‌ها نصف روز، بعضی‌ها یک نفس.

در عرفات به امام صادق علیه‌السلام گفت: من مسیحی بودم که وقتی مسائل اسلام را گوش دادم و دیدم درست، عقلی و حکیمانه است، قبول کردم و مسلمان شدم. امسال هم به مکه آمدم. یا ابن‌رسول‌الله! خانه من مدینه است. یک مادر خیلی پیر دارم که چون دیگر نمی‌تواند کاری بکند، تمام کارهایش را خودم می‌کنم؛ اما مسیحی است. چه کارش کنم؟

فرمود: «محبت، احترام، نوازش».

گفت: خانه‌ام را با او جدا نکنم؟

فرمود: مادرت عرق نمی‌خورد؟

نه؛

گوشت خوک نمی‌خورد؟

نه؛

خانه‌ات را با او جدا نکن. اگر عرق خور و خوک خور هم بود، نمی‌گفتم خانه‌ات را از او جدا کن. باید پیش او می‌ماندی.

با مادرم هم‌غذا می‌توانم بشوم؟! چون دوست دارد که در یک سینی، در یک دیس، در یک قابلمه با هم غذا بخوریم.

فرمود: چون عرق و گوشت خوک نمی‌خورد، بله، با مادرت هم‌غذا شو. همان دوغی که در کاسه، سر می‌کشد، تو هم سر بکش؛ با همان لیوانی که او آب می‌خورد، تو هم آب بخور. اسلام دین محبت است؛ دین دعوا دین مشمت بلند کردن دین فحش دادن نیست. این روایات معتبرترین کتاب‌های ماست. من از کتاب‌های پست و غیرقابل‌استناد حرف نمی‌زنم. این عین روایات کتاب‌های بسیار بالایمان است.

از مکه برگشت. دید و بازدیدهای او تمام شد. مادر صدایش زد.

گفت: عوض شدی!

گفت: مادر! چطوری شدم؟ من همان پسرت هستم.

گفت: نه؛ یک طور دیگر به من نگاه می‌کنی. خیلی خوشم می‌آید. خیلی به من احترام می‌گذاری، فروتنی می‌کنی، من را بغل می‌گیری، من را می‌بوسی، به من محبت می‌کنی؛ چرا؟

گفت: برای اینکه یک معلم تازه پیدا کردم. اسمش امام صادق علیه السلام است.

گفت: جزو انبیاست؟

گفت: نه مادر! پیغمبر نیست؛ وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

گفت: مادر جان! من که نمی‌توانم به خانه معلم و استادت بیام، تو بلند شو و برو، به او پیغام بده که من می‌خواهم مسلمان بشوم.

جوان با چه شوقی دوید خانه امام صادق علیه السلام!

حضرت فرمود: برو شهادتین را به او تلقین کن؛ وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله.

آمد و گفت: مادر! اگر دو کلمه با قلبت یا با زبانت بگویی، مسلمان می‌شوی.

گفت: بگو مادر.



گفت: بگو «لا إله إلا الله». بگو که جد امام صادق علیه السلام فرستاده خداست.
[مادرش بلافاصله]، پس افتاد و مرد. جوان گریه کنان به خانه امام صادق علیه السلام آمد.

گفت: آقا! مادرم مسلمان شد و مرد. چه کارش کنم؟
فرمود: قوم و خویش‌های مسیحیت نیابند و جنازه او را ببرند. من زنان خودمان را
می‌فرستم که غسلش بدهند، کفنش کنند و در قبرستان بقیع دفنش کنند. برای اینکه
خیال تو راحت بشود، مادرت اهل بهشت است.
گفت: آقا! نود سالش بود و یک رکعت نماز نخواند و روزه نگرفت و یک کار خیری در
مسلمانی نکرد.

فرمود: خدا هر کافری که مسلمان می‌شود، چشم‌روشنی به او می‌دهد. می‌گوید: نمازها و
روزه‌های گذشته‌ات را نمی‌خواهم. از حالا به بعد، عمل کن. مادرت وقت نداشت که نماز
بخواند. چون مادرت مسلمان شد و نیتش این بود که به اسلام عمل بکند، مادرت اهل
بهشت است.

از رحمت پروردگار ناامید نشو!

گاهی این جاده بین خودمان و رحمت خدا را با یک نفس می‌شود طی کرد؛ گاهی با پنج
ماه، گاهی با یک ساعت، گاهی با ده ساعت. گاهی هم یک آدمی، پیش ما می‌آید و
می‌گوید: آقا! من چهل سال است که نماز نخواندم، روزه نگرفتم، گناه کردم. همه کاری
کردم و در بسته است. می‌گوییم: نه آقا جان! ما نباید جواب تو را بدهیم که در بسته یا باز
است؛ سوره زمر جوابت را داده است. ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾؛ چهل سال بد کردی، حالا اگر بیایی با من آشتی کنی، من با تو
آشتی می‌کنم. نمازهای نخوانده را هر وقت، وقت کردی، بخوان. روزهای ماه رمضان را که
خوردی، برو در کوتاه‌ترین روز بگیر. اگر نتوانستی بگیر، کفاره پولی بده. قبول می‌کنم.

خدا مهربان و منبع لطف بی‌نهایت است. یک مشکلی که ما در کل ایران داریم، این است که مردم خدا را نمی‌شناسند؛ نمی‌دانند کیست؟ نمی‌دانند دارای چه اوصافی است؟ مردم فکر می‌کنند که خدا، یک خدای عصبانیِ خشمگین است که هزاران سال است دارد هفت طبقه آتش می‌افروزد و منتظر است مردم بمیرند تا با کله، آن‌ها را ته جهنم بیندازد. این‌طور نیست و نبوده.

خدا اگر بنا بود گنه‌کار را راه ندهد، باید حر را راه نمی‌داد. او بود که ابی‌عبدالله علیه السلام و زن و بچه‌اش را پیاده کرد و دست گرگها داد. تمام درها بسته شد و امام علیه السلام کشته شد. اگر بنا بود راه ندهد، باید او را راه نمی‌داد. اگر کل گناهان ما ملت ایران را روی هم بگذارند، سنگین‌تر از حر نمی‌شود؛ ولی او را راه داد، او را بخشید.

اگر ما خدا را بشناسیم عاشق خدا می‌شویم. اگر ما خدا را آن‌گونه که هست بشناسیم، بنده او می‌شویم و کیف می‌کنیم از او. در هر بیست و چهار ساعت، صبحانه و نهار و شام ما را حاضر می‌کند. پنجاه سال است که نمکش را می‌خوریم و نمکدانش را می‌شکنم؛ ولی یک چک به ما نزده است. گاهی از زیادی گناهان ما، ملائکه از کوره درمی‌روند و می‌گویند: «خدایا! شماره گناهان او زیاد شده است؛ او را بزَن». خطاب می‌رسد: «من منتظر آشتی کردن او هستم. نمی‌زنم. بنده من وقت دارد».

فایده اطاعت برای خودمان است

این خدا به ما دارد می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ». حرف‌های من را گوش کنید. این حرف‌ها را که به نفع خودم، به شما یاد ندادم. عمل شما نفعی برای من ندارد؛ «لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ»^۱: از عبادتِ عبادت‌کنندگان، سودی نصیب خدا نمی‌شود. خدا چیزی کم ندارد که ما نماز بخوانیم و کمبود او جبران بشود. ما به نماز احتیاج داریم، نه خدا. ما به بهشت احتیاج داریم، نه خدا. ما به پول خرج کردن برای خدا نیازمند هستیم، نه خدا. این اشتباه است که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



بگوییم: «برای این نماز نمی‌خوانم که خدا چه احتیاجی به نماز من دارد؟». آیا انبیاء علیهم‌السلام به اندازه تو نمی‌دانستند؟!

در سحر نوزدهم، دخترها و پسرها به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند: «بابا! حالاتی که ما امشب، [هنگام] افطار از شما دیدیم، به نظر می‌آید که خطر در کمین شماست. مسجد نروید». علی آمد نماز بخواند و در نماز هم شهید بشود؛ یعنی علی اندازه من نمی‌فهمید که خدا به نماز احتیاج ندارد؟ پس لازم نیست من نماز بخوانم؟!

چرا بعضی‌ها خودشان را گول می‌زنند؟ من این قدر دلم برای گنهکارها می‌سوزد! این قدر برای بی‌نمازها ناراحت هستیم! این قدر برای این زنان و دختران بی‌حجاب ناراحت هستم! وقتی زندگی این‌ها را با آیات قرآن شروع می‌کنم به خواندن و مطالعه کردن و می‌بینم این‌ها با اختیار خودشان جهنم را انتخاب کردند، رنج می‌برم. ناراحت هستم که چرا ما متدین‌ها تنها داریم بهشت می‌رویم! کاش همه آن‌ها با ما بودند و جهنم به نمی‌رفتند. خدا مهربان است.

یک چیزی هم از زین‌العابدین علیه‌السلام برای شما بگوییم. نمی‌دانم جگر شما حال بیاید یا آنکه عمق قلبتان از شدت محبت آتش بگیرد! زین‌العابدین علیه‌السلام یک بنده خداست، خدا که نیست. زین‌العابدین علیه‌السلام در یکی از دعاهای خود می‌گوید: خدایا! اگر ممکن است، در روز قیامت، من را ببر جهنم و بدن من را به اندازه هفت طبقه جهنم بزرگ کن که جای یک مورچه نباشد و از بندگانت کسی به جهنم نیاید. می‌دانستید امامان ما این قدر بامحبت هستند؟!

ابی‌عبدالله علیه‌السلام چهار بعدازظهر عاشورا شهید شده؛ آیا می‌دانستید سه بعدازظهر جلوی لشکر آمد و به لشکر گفت: «هفتادویک نفر من را کشتید. تا گلوی من را باز نکردید و خون من روی زمین ریخته نشده، در توبه هنوز به روی شما باز است. من از این هفتادویک نفری که کشتید گذشت می‌کنم. بیایید توبه کنید»؟!

می‌دانستید امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ جمل، وقتی آمد بالای سر کشته‌های دشمن، با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «این‌ها همه اهل بهشت بودند، مسلمان بودند. خودشان

خودشان را جهنمی کردند. من دلم می‌سوزد که دارم گریه می‌کنم؟! تا حالا درباره هیچ فاتحی، شنیده بودید برای کشته‌های دشمن گریه بکند؟! اگر سردارانی در جنگ پیروز شوند، به مرکز رادیو و تلویزیون اعلام می‌کنند و همه چراغانی می‌کنند؛ اما علی علیه السلام از شکست دشمن و کشته‌شدن دشمن زارزار گریه کرد که شماها برای چه به جهنم رفتید.

بازگشت به ترجمه آیات

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ». حرف خدا را گوش کنید؛ چون به نفع خودتان است. حرف این پیغمبر بامحبت من را که رحمة للعالمین است، گوش بدهید. این جاده اطاعت از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را طی کنید؛ «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: برای اینکه به رحمت من در دنیا و آخرت برسید. در آیه بعد حرفش را می‌زند. حرفش این است که می‌گوید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَاءَتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»^۱. به حرف من گوش بدهید. حرف من این است که ای بندگان من! تمام توانتان را هزینه کنید و بشتابید برای اینکه خودتان را به آمرزش من برسانید تا در پرونده شما گناهی نماند. خودتان را برسانید به بهشتی که پهنایش پهنای آسمان‌ها و زمین است.

پهنای آسمان‌ها و زمین را روی هم رفته چه کسی می‌داند؟ فقط خودش می‌داند. [وقتی] از شهر زیاد خارج شوید، آنجایی که دیگر چراغی نیست، اگر آسمان را نگاه کنید، یک خط شیری می‌بینید. اسمش کهکشان است. طول دارد. چون من با مجلات خارجی و با آخرین نظریات علمی راجع به جهان در ارتباط هستم، [خوانده‌ام که] اگر کسی بخواهد با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه، از این طرف کهکشان به آن طرف برود، دو میلیون سال طول می‌کشد. تا الان صد میلیون کهکشان کشف شده که بعضی از کهکشان‌ها عظمتش در حدی است که این کهکشانی که ما می‌بینیم در برابر آن، یک ارزن مقابل یک هنداونه بزرگ است.

۱. آل عمران: ۱۳۳.



چه کسی پهنای جهان را بلد است؟ همین دو ساله اخیر، قوی‌ترین دوربین‌های نجومی، ستاره‌ای را کشف کردند که از زمانی که نورش را به طرف ما فرستاده، تازه به زمین رسیده. نور ثانیه‌ای، سیصد هزار کیلومتر حرکت می‌کند. من دو-سه بار نوشته‌ها و اخبار علمی را با دقت گوش دادم. این ستاره جدیدی که کشف شده، نورش از وقتی حرکت کرده تا به زمین برسد، پانصد میلیارد سال طول کشیده است.

خدا می‌گوید: پهنای بهشت من، به اندازه کل آسمان‌ها و زمین است. اینجا را می‌خواهی رها کنی و به جهنم تنگ و تاریکی که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «آنی که بتواند دو تا کف پایش را در جهنم بگذارد، خیلی به او لطف کردند؛ چون جا نیست» بروی؟! برای چند روز لذت باید بهشت را دور انداخت و جهنم را خرید؟! یک خانم نامحرمی، جوانی را دعوت به زنا کرد. جوان گفت: نمی‌آیم.

گفت: چرا؟

گفت: پهنای پهلو به پهلو بدن تو چقدر است؟

گفت: مثلاً چهل سانت.

گفت: بیشتر که نیست؟

گفت: نه. من برای لباس خریدن و لباس دوختن بدنم را اندازه می‌گیرم. این پهلو من تا این پهلو من چهل سانت است.

گفت: خب خدا در قرآن می‌گوید که پهنای بهشت - این طرف تا آن طرفش - به اندازه کل آسمان‌ها و زمین است. [چطور] من بیایم در بستر زنا و برای چهل سانت پهلو، شرکت بکنم؟ چرا بهشتی به پهنای آسمان و زمین را از دست می‌دهم؟ مگر من دیوانه هستم که جایی را به پهنای آسمان و زمین، با چهل سانت کمر عوض بکنم؟

خب این بهشت را برای چه کسانی گذاشتند؟ «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» نمی‌گوید برای نماز و روزه و حج و کربلا [گذاشتم]؛ می‌گوید این بهشت را برای آنهایی گذاشتم که زلف

زندگیشان را با زلف گناه گره نمی‌زنند و خودنگهدار هستند. مثل همان جوان عاقل که گفت: «من بهشت به پهنای آسمان و زمین را با چهل سانت پهنای بدن تو عوض نمی‌کنم. خب من می‌روم در آغوش بهشت، چرا بیایم در آغوش تو؟».

آیه بعد نشانه‌های اهل تقوا را بیان می‌کند: ﴿الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱. این همانی است که به ابوذر گفت: آدرس رحمت خدا کجاست؟ ابوذر گفت: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا الذُّنُوبَ بِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَنْ يَكُنَّ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَا فَعَلُوا وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ لَجْأً لِيُخْرِجَهُ مِنْهَا وَأَسْرَارًا وَهُمُ الْمُحْسِنُونَ﴾^۳. این دو آیه خوانده شده که ترجمه نکردم، انشاءالله برای جلسه بعد بماند.

موعظه

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را	هرگز نتوان دید جمال احدی را
با خود نظری داشت که بر لوح قلم زد	کلک ازلی، نقش جمال ابدی را
جان‌ها فلکی گردد، اگر این تن خاکی	بیرون کند از خود صفت دیو و ددی را
یا رب به که این نکته توان گفت که وحدت	در کوی صنم یافته راه صمدی را

روضه حضرت ابوالفضل العباس

دو شبانه‌روز است آب نخورده. توانسته شیرازه لشگر دشمن را از هم بپاشد، وارد شریعه بشود، با دو کف دست آب بردارد، نگاهی به آب بیاندازد و بگوید: آب! تا حسین آب نخورد

۱. آل عمران: ۱۳۴.

۲. اعراف: ۵۶.

۳. آل عمران: ۱۳۵ و ۱۳۶.



من از تو نمی‌خورم. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. او را محاصره کردند. از اینجا به
بعدش را دیگر از کتاب‌ها نقل نمی‌کنند. یک زبان حال عرفانی برای شما می‌خوانم.

چنان ساقی نمود از باده مستش	که داد از فرط مستی هر دو دستش
در آن مستی که حالی این چنین داشت	زبان حال با معشوق این داشت
الهی عاشقم عاشق ترم کن	سرم را غرق خون چون پیکرم کن
اگر دستم ز دستم رفت غم نیست	سرم را می‌دهم کز دست کم نیست
بزن تیری به چشم نازنینم	که غیر از دوست چیزی را نبینم



جلسہ مقم

ویبکی محسنین: اتفاق درہمہ حال

قرآن مجید صریحاً اعلام می‌کند که رحمت خداوند ویژه گروه محسنین است. محسنین راه بین خود و رحمت خدا را طی می‌کنند. قدم‌هایی که در این راه برمی‌دارند، قدم‌های اخلاقی و عملی است. در سوره مبارکه آل عمران در دو-سه آیه، اوصاف و ویژگی‌های مردم محسن را بیان می‌کند. این جاده به روی همه ما باز است. محسنین یک گروه خاصی با عدد معینی نیستند. اگر هر کسی همان قدم‌هایی که محسنین در گذشته برداشتند، بردارد، جزو گروه محسنین می‌شود و رحمت پروردگار حق او، برای او و شایسته اوست.

شرط رسیدن به رحمت خداوند

البته در تمام این زمینه‌هایی که قرآن بیان می‌کند، ایمان به خدا و قیامت را شرط لازم و واجب می‌داند؛ چون ممکن است یک آدم بی‌دینی، بعضی از ویژگی‌های محسنین را داشته باشد، ولی به رحمت خدا نمی‌رسد.

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام

یک جمله‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام دارند که من این جمله را با ذکر یک مثل برای شما معنی می‌کنم. یک کسی در شمال شهر، خانه‌اش نیاز به تعمیر دارد. یک معماری را می‌آورد [و



قیمتش را از او] سؤال می‌کند. معمار می‌گوید: «دو میلیون تومان هزینه کنی، تعمیر لازم انجام می‌گیرد». او هم می‌گوید برو انجام بده. صاحب‌خانه، اسمش محمدعلی است. معمار کار را انجام می‌دهد. تمام می‌شود. الان از محمدعلی دو میلیون طلبکار است. از شمال شهر، می‌رود شرق شهر که تجارتخانه‌ها آنجاست. می‌رود پیش یک تاجری به نام حاج محمدحسن. به او می‌گوید: «دو میلیون به من بده». حاج محمد حسن می‌گوید: «برای چه دو میلیون به تو بدهم؟». می‌گوید: «زیرا من برای آقای محمدعلی در شمال شهر، تعمیراتی داشتم. دو میلیونش را شما بده». حاج محمد حسن می‌گوید: «به من چه! شما برای کس دیگری کار کردید. مگر عقل نداری که پول را از من می‌خواهی؟!».

آن بی‌دینی که خدا و قیامت را قبول ندارد، اما خیلی از کارهای محسنین را انجام داده، این نمی‌تواند قیامت به پروردگار بگوید: «پاداش خوبی‌های من را بده». چون خدا به او می‌گوید: «تو من را که نمی‌شناختی. منکر من هم بودی. برای من کار نکردی. اگر برای من کار کردی، پاداش حق توست؛ ولی برای من کار نکردی، چون رابطه‌ای با من نداشتی». خب طبیعی است که پروردگار عالم بگوید که تو پاداش نداری و به من ربطی ندارد.

طرف حساب محسنین

این آیات فراوانی که می‌گوید چه کسانی به رحمت خدا می‌رسند، اغلبشان، ایمان به خدا و قیامت را مطرح کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید که کسی که محسن است، طرف [حسابش] در کارهایی که می‌کند، پروردگار است. اصلاً محسن یعنی آن انسانی که یک‌بار نیت کرده: خدایا! من هرچه عبادت می‌کنم، هرچه خدمت به مردم می‌کنم، هرچه زیارت می‌روم و اگر کار خیری می‌کنم و کمکی به موسسه‌ای می‌کنم؛ برای توست. لازم هم نیست، هر روز در انجام کارش یاد خدا باشد. لازم هم نیست، نیتش را تجدید نکند. خدا برای او پاداش قرار داده؛ چون کارفرمای خودش را پروردگار به حساب آورده است و می‌گوید: «خدا به من گفته عبادت کن، خدمت کن، کار خیر کن، با زن و بچه خوب



باش، با مردم خوب باش، زبانت خوب باشد. من یک عمله هستم. استادکار من پروردگار است.» این حقش است که پاداش به او بدهد، این حقش است که رحمت خدا نصیب او بشود، چرا نشود؟!

اما آنی که وجود مقدس او را اصلاً قبول ندارد، کار خوبی هم کرده باشد، خب به خدا چه ارتباطی دارد؟ مگر کارفرمای او خدا بود؟! مگر فرمان خدا را اطاعت کرده؟! از اول هم شجاعانه می‌گفت: من خدا را قبول ندارم. منافق هم نبوده؛ شمشیرش را هم از رو بسته بود. اتفاقاً این‌ها خیلی بهتر از آدم‌های دو چهره، دو رنگ و منافق هستند. منافق دو موجود است؛ یک موجود ظاهری است، برای گول زدن و یک موجود باطنی که نجس و آلوده است. آنی که مرد است می‌گوید: من انبیا را قبول ندارم، دین را هم قبول ندارم؛ اما کار خیر هم می‌کنم. این نمی‌تواند بگوید من از خدا طلب پاداش دارم. این [شخص]، یا از کارش لذت می‌برده و می‌دیده که خوشش می‌آید کار خوب بکند، [برای همین] می‌رفته و کار خیر می‌کرده، خب این پاداشش را باید از خودش بگیرد؛ یا برای خوش آمد فلان وکیل و فلان وزیر آمده یک کاری کرد، خب این پاداشش را باید از وکیل و وزیر بگیرد. به پروردگار ربطی ندارد.

کارگران پروردگار در زمین

این محسنینی که قرآن مطرحشان می‌کند و ویژگی‌های آن‌ها را بیان می‌کند، این‌ها کارگران پروردگار در کره زمین هستند. خیلی آدم‌های بامنفعتی هستند، خیلی آدم‌های سودمندی هستند. برای خودشان منفعت دارند، برای زن و بچه خود منفعت دارند، برای مردم سود دارند. این‌ها آدم‌های باارزش و بزرگواری هستند.

من یک دوستی داشتم، عبادتش خیلی عبادت باحالی بود. سی سال با او ارتباط داشتم. دو-سه بار هم با من جبهه آمد. من مخصوصاً وقتم را نظام می‌دادم که با این باشم. شاید ده بار با من مشهد آمد. کاسب و مغازه‌دار بود. من شب‌های او را در بین دوستانی که در این چهل ساله داشتم، ندیده بودم. از آن‌هایی بود که سعدی درباره‌شان می‌گوید:



شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست من یک ساعت مانده به اذان صبح، این را تماشا می‌کردم. نماز شب را که می‌خواند، عاشقانه در تاریکی اتاق، مثل مادر داغ‌دیده، مثل عاشق گرفتارِ فراق، سخت گریه می‌کرد. خدا را لمس کرده بود. این مال عبادتش بود. اخلاق و رفتارش با مردم و مشتری‌های در مغازه‌اش، همان اخلاق و رفتاری بود که در آیات سوره فرقان و آیات سوره معارج و آیات سوره مؤمنون مطرح است. کاری برای مردم نبود که به او مراجعه بکنند و او، با آبروی خود، با زبان خود، با راهنمایی خود حل نکند. در مردم هم معمولی بود؛ اما وقتی از دنیا رفت، آن شهر خالی شد. خیلی هم تشیع جنازه او، فوق‌العاده بود.

من چون منبر ختم بلد نیستم، در ختم منبر نمی‌روم؛ ولی خودم پیشنهاد کردم که ختم او را منبر بروم. دیدم هیچ قطعه‌ای برای معرفی او به مردم، زیباتر از خطبه متقین امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که صد و ده ویژگی برای عاشقان خدا بیان می‌کند. من پنج- شش تا را روی منبر بیان کردم؛ اما خودم از گریه باز نمی‌ایستادم. تحمل نداشتیم و تمام چهل دقیقه‌ای که منبر بودم، گریه کردم؛ چون خود من هم بعد از مرگ او، احساس کردم غریب شدم.

موضوع فرعی: موعظه

نمی‌دانم چرا بعضی از مردم، بعضی از زنان، بعضی از جوان‌ها، هم مزاحم خودشان هستند، هم مزاحم دیگران؛ یعنی کارشان این است که دل بسوزانند، دل برنجانند، نفرین پدر را دنبال خودشان بیاورند، نفرین مادر را بیاورند، نفرین مردم را دنبال خودشان بیان‌دازند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: کاری می‌کنند که مردم، به این بچه‌ها، جوان‌ها، مردها و زن‌ها می‌گویند لعنت بر پدر و مادرت؛ با اینکه پدر و مادرهایشان آدم‌های خوبی هستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این کارها را نکنید. پدر و مادر چه گناهی کردند که باید مردم آن‌ها را لعنت کنند. برای چه دل مردم را می‌سوزانید؟ برای چه مال مردم را می‌خورید؟ برای چه کیف زن‌ها را می‌زنید؟ برای چه خانه‌های مردم را می‌دزدید؟ برای چه دود، تریاک و



هروئین در معده و در گلو می‌دهید؟ وقتی هم ندارید، می‌روید، یا می‌زنید، یا پول می‌دزدید، یا طلاهای خواهر و مادر مظلومتان را می‌دزدید. برای چه؟ انسان که راهش برای محسن بودن باز است؛ انسان که می‌تواند منبع خیر، منبع عاطفه، منبع محبت و منبع رحمت باشد!

در محله ما در تهران، زمانی که من بچه بودم - الان که دیگر محله‌ها عوض شده - قوی‌ترین و گردن‌کلفت‌ترین لات‌ها زندگی می‌کردند. البته پدر من آن محل را انتخاب کرده بود؛ به خاطر اینکه اکثرشان، متدین بودند. یک روحانی هم در آن محل بود. من از شش سالگی به وسیله پدر بزرگم، با این روحانی آشنا شدم. او در حدود سال پنجاه و هشت از دنیا رفت. من هنوز نمونه او را هیچ جای ایران ندیدم؛ به چشم من نخورده هست. یک آدم فوق‌العاده‌ای بود! این روحانی چشمه خیر بود. یک زندگی خیلی معمولی هم داشت؛ اما به اندازه پیغمبر اولی‌العزم خدمت کرد. واقعاً خدمت کرد. بعداً فهمیدم که خدا عاشق او بود. من حدود هفت سال عمرم را، در سه شب احیا، نزدیک منبرش می‌نشستم.

پنجاه و هفت سال پیش، یکی از دعا‌های هر سه شب احیا، این بود که می‌گفت: «خدایا! شهر تهران غرق در فساد است. خدایا! زیر زمین این شهر دوزخ است»؛ چون بیشتر مرده‌هایی که دفن می‌کنند، در برزخشان آتش است. می‌گفت: «خدایا! مرگ من را در این شهر قرار نده. قبر من را در این شهر قرار نده». من این دعا را، هفت سال تا سن دوازده - سیزده سالگی، هر سه شب احیا، از او شنیدم.

مکه رفت. اعمال حجش که تمام شد، روز آخر من، از دنیا رفت. در همان سرزمین وحی هم او را دفن کردند. من آنجا فهمیدم خدا دوستش داشته؛ چون راحت به حرف او گوش داد.

پشت پرده شهرها همانی است که روی پرده است. این را، طبق آیات قرآن، یقین بدانید. اگر شهری غرق طلاق، غرق فساد، غرق دزدی، غرق قاچاق، غرق کلاهبرداری، غرق ظلم و غرق مال مردم‌خوری است، پشت پرده این شهر هم دوزخ است. ما خیلی راحت می‌توانیم محسن باشیم.

ویژگی محسنین: کرامت دائم

من الان ویژگی‌های محسنین را که لایق رحمت پروردگار هستند، برای شما از قرآن می‌خوانم.

یک: محسنین چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»^۱. این یک ویژگی مردم محسن است. در روزگار پولداری و ثروتمندی‌شان، اهل انفاق هستند و در روزگار تنگدستی‌شان هم، اهل انفاق هستند. در روزگار ثروتمندی، وقتی دعوت به کار خیر می‌شوند، خیلی راحت صد میلیون می‌نویسند. در روزگار تنگدستی، وقتی دعوت به خیر می‌شوند، پنج تا تک‌تومان می‌دهند. بیشتر از این نمی‌توانند؛ اما این انفاق را دارند. نمی‌گویند: «حالا که وضع من خوب نیست، چراغی که به خانه رواست، به مسجد روا نیست». این شعارهای عوضی را نمی‌دهند.

این روحیه الهی خیلی پر قیمتی است که انسان روز داشتن، عاشق انفاق باشد؛ چون بین او و بین ثروتش حجاب ظلمانی ابلیسی‌ای به نام بخل، وجود ندارد. چون قرآن در آیه صد و هشتاد سوره آل عمران و اوایل سوره توبه، در دو آیه می‌گوید که هر بخیلی در قیامت اهل دوزخ است. هر کس می‌خواهد باشد.

نمازهای او چه می‌شود؟ روزه‌های او چه می‌شود؟ بخل پنبه همه آن را می‌زند. بخل آتش است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «بخیل به آتش دوزخ نزدیک است».

پیغمبر ﷺ داشتند طواف می‌کردند. دیدند یک کسی، چفت در مسجد الحرام را گرفته و زار زار دارد گریه می‌کند و می‌گوید: «خدایا! به حق این کعبه، مشکل من را حل کن». پیغمبر ﷺ در حال طواف واجب بودند و رو به کعبه برگشتند؛ فقط دستشان را روی شانه این مرد زدند. برگشت دید پیغمبر ﷺ است. فرمودند: «چرا خدا را به کعبه قسم می‌دهی؟ به قسم بالاتر قسم بده». گفت: «یا رسول الله! بلد نیستیم». فرمود: «اگر یقین داری که

۱. آل عمران: ۱۳۴.



مؤمن هستی، خدا را به حق خودت قسم بده». «الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»^۱: مومن از کعبه، عظمتش بالاتر است. گفت: «آقا! من مؤمن هستم؛ اما یک گیری دارم». فرمود: گیر تو چیست؟ گفت: «پولدار هستم؛ ولی دست و دلم به خرج کردن نمی‌آید، بخیل هستم». پیغمبر ﷺ راه افتادند و با صدای بلند فرمودند: «البخیل قریب من النار»^۲؛ این حاج آقا، در قیامت به خاطر بخلش دوزخی است. مکه و عبادات او به باد است. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛ اما آیه را ختم نمی‌کند. بعد می‌گوید: «وَ اتُوا الزَّكَاةَ»؛ نماز و پول، نماز و کمک، نماز و انفاق، نماز و جود و کرم، نماز و مردانگی و سخاوت، نه نماز خالی. اسلام یک ساختمان است و یک دیوارش انفاق است. همه دیوارهای این ساختمان که نماز نیست. یک بخش اسلام انفاق است، یک بخش آن روزه است، یک بخش آن زکات است، یک بخش آن خوش رفتاری است، یک بخش آن هم ایمان است. ایمان یک ساختمان با عناصر مختلف است. محسنین چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ» در هنگام دارایی اهل انفاق هستند و در هنگام تنگ‌دستی هم، اهل انفاق هستند. انفاق در لغت یعنی چه؟ انفاق از ماده «نفق» است. «نفق» یعنی تونل، یعنی شکاف. «انفاق» یعنی پر کردن شکاف زندگی مردمی که در زندگی، شکاف مالی و اقتصادی پیدا شده است. این ضربه را باید ثروتمندان پر بکنند.

بازگشت به موضوع اصلی

من در اصفهان، شش‌ونیم صبح، یک منبر داشتم. منبر صبح اصفهان، خیلی پر بار و پر جمعیت است. حدود دو-سه تا خانه هزار متری بغل هم بود. دو تا همسایه، خانه خودشان را در اختیار ساختمان وسط قرار داده بودند و به مردم جا می‌دادند. یکی از

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۷.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۶.



دوستان من آمد و گفت: «یک ساعت و نیم به وقت منبر مانده است. آفتاب هم هنوز نزده. برویم پارک، لب رودخانه زاینده رود». یک پارک بیست کیلومتری است. باغ‌های اطراف رودخانه را خریدند [و تبدیل به] پارک کردند. گفتیم: برویم. داشتیم پیاده در پارک می‌رفتیم، دیدم که یک پیرمرد با ادب و با وقاری نشسته و دو تا سنگ کنارش است که نان خشک را از کیسه روی یک سنگ می‌گذارد و با یک سنگ دیگر، نان خشک‌ها را می‌کوبد. دو جور هم می‌کوبد؛ یک جور، آرد نرم می‌شود و یک جور، نان خرده‌ریزه می‌شود. من را نمی‌شناخت. من به این رفیقم گفتم که برویم پیش این بنشینیم و ببینیم چه کار دارد می‌کند.

نشستم. سلام کردم. گفتم: بابا، پدر! چه کار می‌کنید؟ گفت: من معلم بازنشسته هستم. خانه من هم بیرون این پارک است. از این خانه‌های تیرچوبی است. یک داماد و دو عروس دارم. آن‌ها رفتند. خودشان خانه دارند. من هستم و خانمم که با پول بازنشستگی زندگی می‌کنیم. می‌گفت: «من معلم مدرسه که بودم، در این سی و پنج سال در آموزش و پرورش، شاید ده هزار تا بچه را نمازخوان و قرآن‌خوان کردم. حالا که بازنشسته شدم، عاشق کار خیر هستم. آن وقت که حقوق کار مدرسه را می‌گرفتم، بخورونمیر بود. الان هم که بازنشسته شدم و کسر کردند، پول من به اندازه‌ای است که ماهی یکی-دو بار که داماد و عروس می‌آید، یک مهمانی بدهم. بقیه هم، خرج یک ماه من و خانمم است.

چون پول ندارم کار خیر بکنم، بیست سال است نان‌های خشک خانم و همسایه‌هایم را جمع می‌کنم و اینجا، لب رودخانه می‌آورم. البته حالا دیگر خود همسایه‌ها می‌آورند می‌دهند. [این‌ها را] دو جور خرد می‌کنم. یک مقدار نرم‌تر، برای ماهی‌های رودخانه می‌ریزم و یک مقدار هم برای گنجشک‌ها و کلاغ‌ها و کبوترها می‌ریزم. گفت یک ده دقیقه دیگر بایستید، دویست-سیصد تا ماهی جلو می‌آید؛ چون بیست سال است که من با این‌ها رفیق هستم و این‌ها منتظر من هستند. خیلی از این ماهی‌ها می‌میرند و خیلی‌ها را می‌گیرند. یک مقدار دیگر بایست. الان نزدیک آمدن کلاغ و گنجشک است. مخصوصا زمستان‌ها در برف، نان‌ها را خرد می‌کنم که کلاغ‌ها و گنجشک‌ها ببینند و بخورند».



این همان محسنی است که خدا می‌گوید که صد میلیون نمی‌تواند بدهد، اما نان خشک می‌تواند بدهد. این محسن است. حرفش تمام شد. به من گفت: تو چه کاره هستی؟ گفتم: من منبر می‌روم. گفت: کجا منبر می‌روی؟ گفتم: در همین شهر شما. گفت: کی؟ گفتم: نیم ساعت دیگر، شش‌ونیم باید منبر بروم.

الله‌اکبر از محسنین، الله‌اکبر از محسنین! جوان‌ها! اصلاً بیایید تبدیل به کارگاه تولید خیر بشویم. نمی‌دانید آن وقت خدا با شما چه‌طور برخورد می‌کند! شما چرا عاشق دختر نامحرم می‌شوید؟! بیایید معشوق پروردگار بشوید. بگذارید او عاشق شما بشود و شما معشوق. وضع این عاشق و معشوق به‌گونه‌ای است که پروردگار عاشق، دنیا و آخرتش را می‌دهد به معشوق؛ چون همیشه عاشق می‌خواهد هر چیزی که دارد، به پای معشوق بریزد. اگر علاقه به قمار هم دارید، بیایید بنشینید با خود خدا قمار کنید؛ جهنم را ببازید، بهشت را ببرید. اگر از بردوباخت خوشتان می‌آید. جهنم را در قمار با خدا ببازید و بهشت را ببرید. خدا گلایه هم نمی‌کند؛ اگر ببرید، در اختیارت قرار می‌دهد و ملکت می‌کند. ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾^۱. این بهترین قمار. دلت می‌خواهد شراب بخوری و نعشۀ نعشه بشوی، یک ساقی عالم بیشتر ندارد که خودش است. شرابش هم دست خودش است. در سوره انسان می‌گوید: ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۲. چرا می‌روید الکل نجس می‌خورید که کلیه شما را از کار بیندازد، رعشه بگیری، پارکینسون بگیری، سکنه مغزی و سکنه قلبی بکنید؟! بهترین شراب، دست خداست؛ فقط جامت را ببر جلو تا این جامت را از شراب پر کنی. نماز جام است، روزه جام است، کار خیر جام است. اگر خیلی قوی بشوی، در این دنیا هم به تو می‌نوشاند. «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيَائِهِ»^۳. این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت مولی‌الموحدين است.

۱. مؤمنون: ۱۱ و ۱۰.

۲. انسان: ۲۱.

۳. منهج‌التجاح، شیخ‌بهایی، ص ۸۹.

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

به او گفتم: پدر! من وقتم دیگر تمام است. اجازه می‌دهی بروم؟ گفت: «بله؛ برو. مردم منتظر تو هستند». گفتم که من را نمی‌شناخت. نمی‌دانست که حالا دوستان ما، دو-سه تا ماشین بیرون پارک گذاشتند. این‌ها بعد به ما ملحق شدند؛ اول با یک ماشین ما رفتیم، بعد دو تا ماشین دیگر آمد. دست در جیبش کرد و چون ما دو نفر روبه‌روی او نشسته بودیم، دو تا بلیط شرکت واحد درآورد و گفت: من دلم می‌خواهد به روضه ابی‌عبدالله علیه‌السلام کمک کنم؛ [ولی پولی] ندارم. تو با این دو تا بلیط من، با اتوبوس برو به روضه برس که من هم در جلسه ابی‌عبدالله علیه‌السلام شرکت کرده باشم.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»: محسنین در روز دارایی اهل انفاق هستند و در روز تنگ‌دستی هم اهل انفاق هستند.

یک طلبه اصفهانی زن گرفته بود. شب زایمان خانمش بود. مادرزنش به او گفت: «آقا! زن زائو روغن می‌خواهد، آرد و کاجی می‌خواهد؛ چون وقتی زایمان می‌کند، ضعیف و سست می‌شود. بلند شو، برو یک مقدار روغن و آرد تهیه کن و بیاور. آخر چرا نشستی من و زنت را نگاه می‌کنی؟! زنت دارد ناله می‌کند». طلبه بلند شد. هنوز هوا تاریک نشده بود. دید هیچی پول ندارد. اهل این هم که دست دراز کند پیش مردم، نبود. [با خود] گفت: حالا که هیچ چیزی گیرم نمی‌آید و پول هم ندارم، بروم ببینیم قصاب‌خانه اصفهان که نزدیک است، آنجا چیزی گیر می‌آید. آمد دید قصاب‌خانه هم بسته است. دیگر دیر شده بود. قصاب‌ها کشتار را کردند و رفتند. یک دست دل‌وجیگر لک‌دار، در آشغال‌ها بود. دستمال را باز کرد و دل‌وجیگر لک‌دار را پاک کرد و تمیز کرد و گره زد و پیاده راه افتاد.

دیگر هوا می‌خواهد تاریک بشود. آمد از سر پلی که سمت خانه او بود، برود که دید از زیر پل صدای زوزه سگ می‌آید. پیچید و زیر پل را دید. سگ پنج-شش تا توله زاییده. این بچه‌ها که کور هستند و چشم آن‌ها، هنوز باز نشده، افتادند روی سینه مادر؛ ولی سینه مادر شیر ندارد. سگ گرسنه است. گفت: خدایا! زن ما بالاخره می‌زاید و یک‌طوری می‌شود؛ اما تا صبح یا این توله‌سگ‌ها می‌میرند یا مادرشان. دل و جگر و قلوه را تکه‌تکه کرد و در دهان سگ گذاشت. سگ سیر شد و ده دقیقه بعد، پستان‌های سگ، پر شیر شد. توله‌سگ‌ها هم



شروع کردند به شیر خوردن. قرآن می‌گوید که کل موجودات شعور دارند. سگ هم این آخوند را نگاه می‌کرد و دم تکان می‌داد و به پروردگار می‌گفت: خدایا! پاداش این محسن و این سید را بده.

آمد خانه. بچه به دنیا آمده بود. پنج نسل او، الان در اصفهان از عالمان به‌نام هستند. [از طرفی] یک کسی در منطقه شفت رشت، از دنیا رفت که بچه نداشت. ثروت زیادی از او ماند. وقتی زندگیش را گشتند، دیدند روی یک کاغذ نوشته: «ما یک قوم و خویش دور داریم و شنیدم اصفهان است و اسمش محمدباقر است؛ تمام ثروت من را ببرید به او بدهید». همه را آوردند به او دادند. یکی از مهم‌ترین مساجد ایران، مسجد سید است که ایشان با پول شخصی خودش ساخت. قبر خودش هم گوشه مسجد است. آن روز نداشت؛ ولی به یک سگ با توله‌هایش کمک کرد.

اما در همین شهر چقدر تریلیاردر است که یک بار دلشان برای گرسنگان شهر نمی‌سوزد! چه دخترانی در خانه‌های پدر و مادر ماندند که سه سال است عقدشان کردن، ولی جهیزیه ندارند بروند خانه شوهر! چقدر کارخانه در این شهر است! چقدر پول در این شهر می‌آید! می‌گویند که سالی بیست میلیون می‌آیند و می‌روند. چرا باید این شهر ناله‌دار فقیر گریه‌کن گرسنه داشته باشد و در ماه رمضان، یک‌بار گوشت نتوانند بخرند؟! سیب‌زمینی پلاسیده باید بخرند بخورند.

پشت پرده شهرها همانی است که روی شهرها هست. این یک ویژگی محسنین بود. دو تایی دیگر را در این آیه و سه تا ویژگی را هم در آیه بعد بیان می‌کند. آن را هم فهرست‌وار در جلسه بعد که آخرین جلسه است، برای شما عرض می‌کنم.

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْأَعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»: من عاشق نیکوکاران هستم. این را خدا دارد می‌گوید. یعنی محسنین معشوق پروردگار هستند.

موعظه

این شعر مال یک سرهنگ ارتشی قبل از انقلاب است. همه جا آدم می تواند محسن باشد؛ حتی زمان طاغوت و زمان فرعون. کسی بخواهد خوب باشد، همه جا می تواند خوب باشد. البته دیوان این سرهنگ، بالای چهارصد صفحه است که این یک دانه از شعرهای اوست.

اگر فکر دل زاری نکردی	به عمر خویشتن کاری نکردی
تو را از روز آزادی چه حاصل	که رحمی بر گرفتاری نکردی
نچینی گل ز باغ زندگانی	گر از پایی برون خاری نکردی
ستمگر بر سرت زان شد مسلط	که خود دفع ستم کاری نکردی
کسی در سایه لطفت نیاسود	به عالم کار دیواری نکردی
سزاوار تو باشد حق پرستی	چرا کار سزاواری نکردی
شدی مغرور روز روشنی، چند	دگر فکر شب تاری نکردی
بود حال تو پیدا نزد دانا	به ظاهر گرچه اظهاری نکردی

روضه حضرت زینب علیها السلام

صدا زد: عمر سعد! اجازه نمی دهم افراد تو، این زن و بچه را سوار کنند. شما همه نامحرم و نجس هستید. این زنان و دختران، زنان و دختران زهرا علیها السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند. حریم اینها، حریم خدایی است و باید حفظ بشوند. کنار رفتند. افراد را می خواهند سوار شتر کنند. باید شتر را بخوابانند. خواهرش ام کلثوم را صدا زد. تمام شترها را خوابانند. زیر بغل این زنان داغ دیده را گرفتند. سوار بر محملها کردند. میان هر محملی یک بچه گریانی را گذاشتند. همه سوار شدند. فقط دو تا خواهر ماندند. زینب کبری علیها السلام به خواهر فرمود: بیا کمکت کنم و شما هم سوار شو. او هم سوار شد. زن و بچه دارند نگاه می کنند. دشمن دارد نگاه می کند که زینب علیها السلام می خواهد چه کند. یک نگاهی به آن بدنهای قطعه قطعه کرد. من همانی هستم که وقتی می خواستم سوار بشوم، قمر بنی هاشم زیر بغل من را گرفت، ابی عبدالله علیها السلام زیر بغل من را گرفت، اکبر و قاسم برای من رکاب می گرفتند.



بیاید ای شترداران ببینید محمل زینب که بر باد فنا رفته، مکان و منزل زینب به جای اینکه سوار شود، دیدند دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت. «به خودت قسم، دلم نمی‌خواهد بروم. دارند ما را می‌برند. حالا هم که می‌خواهم بروم، می‌خواهم صورتت را ببوسم که سرت را بالای نیزه زدند. می‌خواهم بدنت را ببوسم که جای درستی ندارد». دیدند دو تا دستش را، دو طرف بغل گذاشت و خم شد و لبها را بر گلوی بریده گذاشت. بوسیدم آنجایی که پیغمبر نبوسید، زهرا نبوسید، حیدر نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید.

جلسه هشتم

عمل به قرآن

درخواست امام صادق در رابطه با قرآن

وجود مبارک امام صادق علیه السلام در رابطه با قرآن مجید، خواسته‌هایی از پروردگار مهربان داشتند. بخشی از این خواسته‌های مفصل را عرض می‌کنم. به پیشگاه اقدس خداوند عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَلَاوَةَ فِي تِلَاوَتِهِ وَ نَشَاطًا فِي قِيَامِهِ وَ وَجَلًا فِي تَرْتِيلِهِ وَ قُوَّةً فِي اسْتِعْمَالِهِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ». ترجمه این چهار جمله و این چهار درخواست این است:

خداوندا! به من درک شیرینی تلاوت قرآن را عنایت کن. تلاوت برای من تلخ و کسالت‌آور نباشد. وقتی که کتاب تو را تلاوت می‌کنم، از تلاوت قرآن مجید لذت ببرم. در ذائقه و در باطن و در قلب من، شیرینی تلاوت حس بشود.

خداوندا! در اجرای برنامه‌های قرآن و در عمل به تکالیفی که در قرآن مجید به من اعلام کردی و متوجه من هست، به من شوق بده، حال بده، نشاط بده.

خداوندا! زمانی که من توفیق قرآن خواندن پیدا می‌کنم و آرام‌آرام دارم آیات قرآن مجید را می‌خوانم، نسبت به هر آیه‌ای دل‌نگران باشم؛ دل‌نگران از اینکه آیا این آیه شریفه از افق زندگی من طلوع کرده یا نه، من نسبت به عمل به این آیه غریبه و بیگانه و بی‌رابطه بودم؟ که اگر این‌طور باشد، در روز قیامت، دچار دادگاه‌های تو خواهم شد و محکومم خواهم بود؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۷۴.



چراکه در مقابل عمل نکردن به آیاتی که باید عمل می‌کردم، مسئول هستم و باید قیامت پاسخ قانع‌کننده‌ای را برای تو داشته باشم.

خدایا! به من لطف و عنایت کن که من قوت و قدرت خودم را، چه شب و چه روز، هزینه قرآن مجید و خرج آیات کتاب تو کنم.

توضیح جمله اول: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَلَاوَةً فِي تِلَاوَتِهِ»

کلمه «تلاوت» در خود قرآن مجید، چند بار به کار گرفته شده است. ریشه «تلاوت» سه حرفی است: «تِلُو»؛ «ت»، «لام» و «واو». «تلو» یعنی دنبال رفتن. در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا»: سوگند به خورشید و تابش خورشید. «وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»: سوگند به ماه، زمانی که دنبال‌روی خورشید است، هنگامی که تابع و پیرو خورشید است. تلاوت‌کننده قرآن، بنا به توضیحی که دانشمند بزرگ قرآن‌شناس، در هزار سال قبل داده، به معنای این است که هم قرآن را دارد قرائت می‌کند، هم دنبال فهم معانی آیات است و هم اهل عمل به آیات است. ایشان نظرشان این است که تلاوت مرکب است از «قرائت»، «فهمیدن» و «عمل کردن».

ویژگی عمل‌کنندگان به قرآن

مؤمنین واقعی

اگر به آیه صدویست‌ویکم سوره مبارکه بقره دقت کنید، خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»: کسانی که قرآن را به آن‌ها (جامعه انسانی) عطا کردم و قرآن مجید را درست قرائت می‌کنند (معنای قرآن مجید را یا با درست‌خواندنتان می‌فهمند یا می‌پرسند یا می‌روند در جلسه‌ای که آیات را تفسیر می‌کنند،



شرکت می‌کنند و بعد هم عمل می‌کنند، این‌هایی که اهل قرائت و اهل فهم و اهل عمل هستند)، مؤمن واقعی به قرآن، فقط اینان هستند.

پس آن‌هایی که قرائت می‌کنند و عمل نمی‌کنند، آن‌ها چه کسانی و چه چیزهایی هستند؟ پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «رَبِّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ!»؛ خیلی‌ها می‌نشینند قرآن را قرائت می‌کنند و وقتی که در حال قرائت هستند، خود قرآن آن‌ها را لعنت می‌کند؛ چراکه این قرآن، کتاب زندگی است. وقتی من بخوانم؛ ولی الگوبرداری من برای زندگی، از فرهنگ‌های ضد قرآن، فرهنگ‌های بیگانه، فرهنگ مسیحیت، فرهنگ یهودیت و فرهنگ لائیک باشد، معلوم است که مستحق لعنت قرآن مجید هستیم.

استفاده از قرآن

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: یک عده‌ای قرآن را می‌خوانند؛ اما، «أَقَامَهُ إِقَامَةَ الْفِدْحِ»: مانند کمان بدون تیر هستند که هدفی ندارند. [فقط] دوست دارند قرآن مجید را قرائت بکنند. بعد حضرت می‌فرماید: «فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هَوْلًا مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ»؛ خدا این‌گونه قاریان را در بین امت اسلام زیاد نکند.

ما الان خیلی قاری قرآن در این یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان داریم که فقط قاری قرآن هستند؛ اما اهل فهم معنای قرآن و به تعبیر خود قرآن، اهل تدبیر در قرآن و اهل عمل به قرآن مجید نیستند. وقتی آدم قرآن را نفهمد و عمل هم نکند، یک زندگی پر از ضلالت و پر از گمراهی خواهد داشت. قرآن در صورتی مفید، برای قاری است که هم توجه به مفهوم آیات بکند و هم عمل به قرآن مجید بکند. کسی که عمل به قرآن می‌کند، بعد از قرائت و فهم آن، هم یک قلب سالمی دارد - یعنی دلی که مؤمن به پروردگار است، مؤمن به قیامت است، مؤمن به انبیا علیهم السلام است، مؤمن به ملائکه است - و هم اخلاق حسنه دارد؛ یعنی خالی از کبر و حسد و بخل و خودبینی و ریاکاری و عجب است و دارای عمل صالح است. این آدم اهل قرآن است.

۱. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۲۷.

بندگان ویژه خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کسانی که هم قرآن را می‌خوانند و هم می‌فهمند و هم عمل می‌کنند، می‌فرماید: «أهل القرآن أهل الله و خاصته»^۱: این‌ها اهل خدا هستند و بندگان ویژه پروردگار مهربان عالم هستند. امام صادق علیه السلام به پروردگار عرض می‌کند: خدایا! شیرینی خواندن قرآن و فهمیدن قرآن و عمل به قرآن را به من عنایت کن.

آن‌هایی که به حقیقت می‌خواستند اهل ایمان بشوند، این‌ها آمدند هم قرائت قرآن را تعلیم گرفتند، هم آیات قرآن را فهمیدند و هم به آیات قرآن مجید عمل کردند و بعد از این سه مرحله تبدیل به سلمان، ابوذر، بلال و عمار یاسر شدند؛ اما آن‌هایی که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط اهل قرائت قرآن بودند و تبدیل به اصحاب سقیفه شدند و و به تدریج تبدیل به بنی‌امیه و بنی‌عباس شدند. کسانی که هم اهل قرائت بودند، هم اهل فهم بودند و هم اهل عمل بودند، کم بودند.

خیلی عجیب است! حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله، تعداد مؤمنان واقعی، دوازده نفر بود. حضرت می‌شمارند و اسم می‌برند. بقیه مؤمن واقعی نبودند. بقیه مسلمانان ظاهری بودند که به قول قرآن مجید، ایمان در قلب آن‌ها جای نداشت: ﴿وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۲.

خورشید عالم‌تاب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آن‌هایی که خدا، نعمت شیرینی قرائت و درک و عمل را به آن‌ها عنایت می‌کند، زندگیشان در بین مردم، یک زندگی پرسود و پرمفعتی است؛ یعنی

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۸.

۲. حجرات: ۱۴: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ لَمَّا قُلْنَا لَمْ يُؤْمَرُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ﴾.



وجودشان تبدیل به کارگاه تولید خیر و منفعت، هم برای خودشان، هم برای زن و بچه‌شان و هم برای دیگران می‌شود.

به تعبیر خود پروردگار، در این روایت که بسیار روایت پر قیمتی است، خورشید می‌شوند و به همه جا می‌تابند. در روایت قدسی است که پروردگار عالم به حضرت مسیح می‌گوید: وقتی که از خانه بیرون می‌روی و بین مردم قرار می‌گیری، مانند خورشید باش. خورشید وقتی طلوع می‌کند به همه خانه‌ها، به همه سرزمین‌ها، به همه دریاها، به همه موجودات زنده و به همه آنچه که در زمین و در محدوده فضای در اختیارش است می‌تابد. مسیح! به همه بتاب؛ به دوست، به دشمن، به خوب، به بد، به پیر، به جوان، به قوم و خویش، به بیگانه. در تابیدن به آن‌ها و در خیر رساندن به آن‌ها، هیچ چیز آن‌ها را لحاظ نکن.

حضرت زین العابدین علیه السلام

چنانکه اخلاق ائمه ما اینگونه بود. شما همه شنیدید وجود مبارک زین العابدین علیه السلام روزی که از دنیا رفتند و شهید شدند، امام باقر علیه السلام در خانه خود زین العابدین علیه السلام می‌خواستند بدن مطهر حضرت را غسل بدهند. یاران زین العابدین علیه السلام و یاران حضرت باقر علیه السلام شاهد غسل بودند. بعد از تمام شدن غسل، از حضرت باقر علیه السلام سوال کردند: این مقدار پوستی که پشت شانه پدرتان سیاه بود و جمع شده بود و پژمرده بود، جای چه اسلحه‌ای بود؟ در کربلا با چه ایشان را زدند؟

حضرت فرمود: جای اسلحه نبود! این پوست سالم سالم، صاف و باطراوت بود. پدرم چهل سال بار لباس، کفش، خوراک، پول و خرما برمی‌داشت و در تمام خانه‌هایی که مستحق بودند، می‌رفت و به تناسب اهل آن خانه، وقتی خواب بودند، اگر بنا بود لباس بگذارد، لباس؛ خرما، خرما؛ پول، پول؛ کفش، کفش؛ جنس دیگر، جنس دیگر می‌گذاشت.

مستحق که اسلام می‌گوید به معنای مفت‌خور نیست؛ مستحق یعنی آن‌هایی که زن و بچه داشتند و کار می‌کردند، ولی خرجشان بیشتر از دخلشان بود. درآمدشان ده تومان بود، دوازده تومان خرجشان بود. خرج بیهوده هم نداشتند. این خانه‌هایی که حضرت در این

راه رسیدن به رحمت پروردگار ۲

چهل سال در مدینه رفتند، فقط خانه شیعه نبود؛ برای شیعه رفتند، برای سنی رفتند، برای مسیحی رفتند، برای یهودی رفتند، برای دشمنان خودشان و مخالفان خودشان رفتند. آن کسی که اهل قرآن می‌شود غیر از این نمی‌تواند باشد. یک جمله‌ای پیغمبر ﷺ دارند که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، نقل کرده است. حضرت می‌فرماید: «اینان، خیرشان به همه می‌رسد، شری هم ندارند به کسی برسد». این انسان قرآن است. خیلی تعریف جالبی است. خیرشان به همه می‌رسد، شری هم ندارد به کسی برسد؛ یعنی یک عمری مردم کنارشان، از این‌ها سود می‌برند و هیچ زبانی از آن‌ها متوجه کسی نمی‌شود. تمام مردم از زبان آن‌ها در امان هستند و نسبت به خیرشان هم امیدوار هستند.

امیر المؤمنین علیه السلام

یک مطلب بسیار مهمی را فرزند دانشمند و عالم مرحوم ملامحسن فیض کاشانی، به نام علم‌الهدی در کتاب مکاتیب‌الائمہ خودشان نقل می‌کنند. پسر مانند پدر، از دانشمندان بزرگ شیعه است. مکاتیب‌الائمہ، کتاب بسیار مهمی در حدود هزار صفحه است. مرحوم علم‌الهدی، فرزند فیض، در انواع کتاب‌ها گشته و هر نامه‌ای که دوازده امام علیهم السلام به مردم نوشتند، این‌ها را جمع کرده است.

از جمله می‌گوید: زمانی که مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان حکومت بیعت کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام نامه نوشتند به تمام استاندارهایی که ارتباط با بنی‌امیه داشتند و آن‌ها را عزل کردند و از جانب خودشان استانداران باتقوا، مؤمن، متدین و دلسوز فرستادند. از جمله یک استانداری برای منطقه یمن انتخاب کردند و به او فرمودند: من برای مردم یمن، یک نامه می‌نویسم؛ وقتی آنجا رسیدی و استانداری را تحویل گرفتی، این نامه من را روی منبر برای مردم بخوان. ایشان به یمن هم آمد و استاندار اموی مسلک را بیرون کرد و استان را تحویل گرفت. مردم را به مسجد دعوت کرد. همه آمدند. نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را درآورد و خواند: «ای مردم یمن! من استاندار قبلی شما را عوض کردم و یک استاندار



به دردبخوری را برای شما فرستادم؛ اما خودم قانع نیستم به اینکه این استانداردهای کارهایی که باید برای شما انجام بدهد، انجام بدهد. شما از بین خودتان، چند نفر را انتخاب کنید تا به مدینه بیایند و مسائل و مشکلات استان را به شخص خود من بگویند».

مردم هم به این استانداردها جدید گفتند: «اگر ممکن است این دست خط امیرالمؤمنین را به ما بده تا ما ببینیم و ببوسیم و روی چشممان بگذاریم»؛ چون یمن، شیعیان خیلی خوبی داشت. هم قبیله بنی شاکر، هم قبیله نَخَع، هم قبیله قَرَن چهره‌های برجسته‌ای داشت که از زمان پیغمبر ﷺ عاشق امیرالمؤمنین ﷺ بودند.

بنا شد رای گیری بکنند که چه کسانی به مدینه، خدمت امیرالمؤمنین ﷺ بروند. رای گرفتند. هفتاد نفر از چهره‌های معتبر یمن یا صد نفر رای آوردند. گفتند: تعداد زیاد است؛ یک رای دیگر بگیرید. سی نفر رای آوردند. گفتند: زیاد است؛ یک رای دیگر بگیرید. ده نفر رای آوردند. بنا شد این ده نفر به مدینه بیایند.

این ده نفر گفتند همه ما لازم نیست با امیرالمؤمنین ﷺ مفصل حرف بزنیم. رای بدهیم تا یک نفر از ما که از همه، گویاتر و سخن ورتر است، با امیرالمؤمنین ﷺ حرف بزند. نه نفر رای دادند به عبدالرحمان ملجم‌مرادی که ایشان سخنگوی جمع باشد.

به مدینه آمدند. عبدالرحمان بن ملجم اولین بار بود که امیرالمؤمنین ﷺ را می‌دید. حرف‌ها را زد و مطالب مربوط به استان را گفت. امام زیر لب زمزمه کردند: «أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي»^۱. با زمزمه آهسته که خود ابن ملجم شنید گفت: من علی بن ابی طالب، سعادت دنیا و آخرت ابن ملجم را می‌خواهم و عاشق تأمین خیر دنیا و آخرت ابن ملجم هستم؛ ولی او نقشه قتل من را بعداً خواهد کشید.

چند سال با امیرالمؤمنین ﷺ بود؟ چهار سال؛ دیگر برنگشت یمن. در کنار امیرالمؤمنین ﷺ به هر خیری که شما فکر کنید رسید. امیرالمؤمنین ﷺ از خیر رساندن به قاتل آینده خود هم دریغ نکرد. می‌دانست قاتل است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۶۱.

یک وقت ما به یکی کمک می‌کنیم که نمی‌دانیم در آینده مزاحم ما می‌شود، نمی‌دانیم در آینده ما را می‌زند، نمی‌دانیم در آینده چوب لای چرخ ما می‌گذارد. ما اگر بدانیم، هیچ کاری برای او نمی‌کنیم. چرا هیچ کاری برای او نمی‌کنیم؟ شوخی ندارد، چون اهل قرآن نیستیم. آنی که اهل قرآن است، نمی‌تواند خیر نرساند.

به قول جلال‌الدین چه شعر پرمغزی است من زیاد اهل شعر هستم؛ ولی بعضی شعرها را عاشقانه به آن‌ها نگاه می‌کنم. «تو مگو ما را به آن شهر بار نیست»؛ «بار» لغت فارسی است. بزرگان قدیم در هفته یکی-دو روز، از صبح تا شب، در خانه را باز می‌کردند و می‌گفتند که مانع آمدن کسی نشوید؛ هر کس می‌خواهد بیاید ما را ببیند و هر کاری دارد، بیاید. این در را باز کنید و هر کس می‌خواهد بیاید، جلوی او را نگیرید. اسم این «بار دادن» بود. «بار دادن» یعنی در باز باشد و هر کس می‌خواهد بیاید، بیاید و هر مشکلی هم دارد، عنوان کند.

تو مگو ما را به آن شهر بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

امیرالمؤمنین علیه السلام کریم است. چی شده کریم شده؟ «کریم» یعنی چه؟ یعنی دست‌به‌جیب؟ ما ایرانی‌ها، «کریم» را به «دست‌به‌جیب» معنی می‌کنیم؛ اما در لغت عرب، کریم یعنی کسی که جامع تمام ارزش‌های ایمانی و اخلاقی و عملی است و این جز از طریق قرآن میسر نیست. آدم وقتی قلبش، اخلاقش و عملش قرآنی بشود، این را قرآن می‌گوید که کریم است. در آیات سوره انفال است که رزقش هم در قیامت، رزق کریم است: ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱. یعنی رزق قیامت او بسیار باارزش است.

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام چهار سال به قاتل محبت می‌کند و مشککش را حل می‌کند؟ چون اهل قرآن است؛ نمی‌تواند این کار را نکند. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام که علم دارد او قاتلش است، نمی‌دهد او را ترور کنند؟ چون امیرالمؤمنین علیه السلام اهل قرآن است. قرآن قصاص قبل از جنایت را حرام می‌داند. هنوز کاری نکرده که او را قصاص بکند.



زمانی هم که به امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت زد، امام علیه السلام شب بیست و یکم به حضرت مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام و فرزندان دیگر خود وصیت کردند: «حسن جان، حسین جان! اگر من زنده بمانم، خودم می‌دانم با قاتل و حقی به شما نیست. اگر من از دنیا رفتم، [بدانید] او در سحر و در تاریکی، یک ضربت به من زد، اگر بناست قصاص بکنید، یک ضربت به او بزنید. ضربت دوم شرعی نیست و بعد از اینکه کشته شد، بدنش را ندهید به مردم. چرا؟ چون مردم از کشته شدن من عصبانی هستند. اگر بدن قاتل را به مردم بدهید، مردم می‌ریزند و سر و بدن و گوش و دماغش را می‌برند، دندان‌هایش را می‌شکنند، انگشتان او را می‌برند. من از جدتان پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که حتی با بدن مرده سگ هار، این معامله را نکنید. بپرید بدن او را دفن کنید که بی‌احترامی به او نشود.

روز نوزدهم هم وقتی حضرت را آوردند در خانه، چون ضربت خورده بود و زهر به بدن ریخته شده بود و در معرض کشته شدن بود، روزه نمی‌توانست بگیرد. برایش شیر و نان آوردند. به امام مجتبی علیه السلام فرمود: ابن ملجم مسافر است و روزه نیست. این صبحانه را بردار ببر به او بده.

این اهل قرآن است؛ اما شما ببینید یک زن و شوهر، سر یک چایی، سر یک انگستر، سر یک پارچه، سر عقد دخترشان، سر عروسی پسرشان، گاهی با هم دعوایشان می‌شود؛ اصلاً جنگ می‌شود، مثل جنگ بین دو دولت. دو تا شریک در یک اشتباه - به قول قدیمی‌ها برای خاطر یک دستمال - حاضر هستند قیصریه را آتش بزنند؛ چون اهل قرآن نیستند. اهل قرآن پر از خیر هستند و بدون شر. بیگانگان از قرآن هستند که وجودشان شر دارد و خیرشان خیلی کم است.

این است درخواست امام صادق علیه السلام: خدایا! شیرینی قرائت قرآن، فهم قرآن و عمل به قرآن را به من بده؛ یعنی من لذت ببرم از قرآنی شدن و کسل نباشم و برای من تلخ، رنج‌آور، زحمت‌آور و باتکلف نباشد. عاشقانه اهل قرآن بشویم؛ عاشقانه قرآن بخوانیم؛ عاشقانه قرآن بفهمیم؛ عاشقانه به قرآن عمل بکنیم.

روضه حضرت زینب کبری علیها السلام

دخت امیرالمؤمنین علیها السلام دو-سه شبانه روز بود که صدای الهی و ملکوتی ابی عبدالله علیه السلام را نشنیده است که یک مرتبه، سر بازار کوفه، در محمل صدای قرآن شنید. **﴿أَمْرٌ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾**! خواهر سرش را از محمل بیرون کرد. چشمش افتاد به سر خون آلود و پیشانی شکسته و رگهای بریده بالای نیزه. به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟ بریدی از چه با ما؟ روزی آخر آشنا بودی که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر زخم تو را این گونه دارویی دوا بودی یک دختر کوچکی به نام فاطمه از حضرت رباب، در دامن عمه نشسته بود. دختر وقتی دید عمه، خیره خیره دارد بالای سرش را نگاه می کند، آمد جلوی محمل. تا چشمش به سر بریده بابا افتاد. صدا زد بابا برگرد ما بچه ها شرط می کنیم دیگر آب از تو نخواهیم. زینب کبری علیها السلام صدا زد: حسین من! با این دختر حرف بزن؛ نزدیک است قلب او از کار بیفتد.

۱. کهف: ۹، ترجمه صفوی: «آیا پنداشته‌ای که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های بسیار شگفت‌انگیز [و کم‌نظیر] ما بوده‌اند؟ ولی بدان آنچه بر آدمیان می‌گذرد نظیر واقع‌های است که بر اصحاب کهف گذشت.»



جلسہ نم

باور و ایمان

شرط رسیدن به رحمت خداوند

پیش از آنکه بحث مطرح شده درباره قرآن کریم را دنبال کنم، مطلب بسیار مهمی را لازم هست از قرآن مجید برای شما بیان بکنم. اگر شما کلمه «رحیم» و «رحمت» را در آیات شریفه کتاب الهی، در هنگام قرائت قرآن، دقت کنید، می‌بینید که مجموع آیاتی که در آن «رحمت» یا «رحیم» را مطرح فرموده، بعد از یک سلسله مسائل مهم اعتقادی یا اخلاقی یا عملی است. در حقیقت قرآن مجید اعلام می‌کند [که تنها] با شرایطی که در ارتباط با قلب و اخلاق و عمل است، یقیناً انسان مشمول و مورد رحمت پروردگار مهربان عالم خواهد شد؛ اما اگر کسی به انتظار رحمت و رحیمیت خداست، بدون به دست آوردن مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، این انتظار بیجا و توقع بی‌ربطی است. به عبارت ساده‌تر، خداوند متعال بنا نداشته، ندارد و نخواهد داشت که رحمت رحیمیه خود را، مجانی به انسانی عطا بکند. آن انسان، هرکسی می‌خواهد باشد. این آیات در اغلب سوره‌های قرآن مجید هست. این مسئله مهم، از سوره مبارکه بقره تا جزء آخر قرآن مجید مطرح شده که لازم است دو-سه آیه از قرآن کریم را، برای شما در همین زمینه قرائت کنم.

در سوره مبارکه آل عمران است که ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱. ببینید آیه چقدر روشن و بدون ابهام است! نیازی هم به تفسیر ندارد و فهم خود آیه آسان است. پروردگار عالم می‌فرماید: از خدا اطاعت کنید. تمام خواسته‌هایی که خدا دارد و باید اطاعت بشود، در

۱. آل عمران: ۱۳۲.



قرآن مجید است. «واطيعوا الرسول» از پیغمبر ﷺ و فرستاده خدا هم اطاعت کنید. «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ «لعل» در قرآن کریم، در هر آیه‌ای که دیدید، به معنی شاید نیست؛ به معنی قطعیت است.

[معنای آیه این است که] اگر از خدا و پیغمبر ﷺ، در حد قدرت و گنجایش قدرت خودتان -چه در امور عبادت، چه در امور مردم، چه در امور خانواده، چه در مسائل کسی- اطاعت کنید، رسیدن شما به رحمت خدا یقینی و قطعی است. خداوند متعال احدی از بندگانش را به بیگاری دعوت نکرده و نفرموده است که بیایید برای من و برای پیغمبر ﷺ و برای مردم و بندگان من کار بکنید و توقع مزد هم نداشته باشید؛ من به شما پاداش نمی‌دهم. خداوند متعال احدی را به بیگاری نکشیده و به بیگاری هم نمی‌کشد.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که عرق کارگر تا خشک نشده، مزدش را بدهید؛ مزد کارگر را قبل از کار کردن با او طی بکنید؛ اگر یک وقت آدم ساده‌ای هست، کلاه سر او نگذارید و واقعا مطابق عرف زمان ببینید که در مقابل کارش چقدر به می‌دهند، شما هم به او مزدش را بپردازید. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده، کسی که مزد کارگری را ندهد و حبس بکند، پروردگار عالم در روز قیامت او را از رحمت خودش محروم می‌کند و ممنوع می‌کند. ائمه ما هم مانند پروردگار و همه انبیاء علیهم‌السلام خدا، با هرکسی که برای آن‌ها کار می‌کرد، هم طی می‌کردند و هم مزدش را در حدی که شایسته بود می‌پرداختند.

در آیات زیادی خدا با ما طی کرده که اگر از من اطاعت کنید، اگر از پیغمبر ﷺ اطاعت کنید، اگر زحمت بکشید و من را بندگی کنید، اگر زحمت بکشید و از پیغمبر ﷺ اطاعت کنید؛ من پاداش شما را می‌دهم. پاداش من هم با زحمت شما نمی‌خواند؛ پاداش من بی‌نهایت است، پاداش شما بهشت ابدی است. شما برای من پنجاه شصت سال زحمت می‌کشید، پنجاه-شصت سال عبادت می‌کنید، پنجاه-شصت سال به بندگان من خدمت می‌کند، چند سالی به پدر و مادر و زن و بچه خدمت می‌کنید؛ ولی من پاداش شما را مطابق سال کار شما قرار نمی‌دهم. پاداش شما بهشت دائمی است، پاداشتان در آن بهشت دائمی هم دائمی است.



باور به تعهد پروردگار عالم

﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۱. این قرارداد خدا با خودمان را ما باید باور بکنیم. این تعهد پروردگار است. اگر ما تعهد خدا و قرارداد پروردگار را باور نکنیم، بعد باور نکردن عهدهای خدا، چه عهدی را می‌خواهیم باور بکنیم؟! آیا عهدی صادقانه‌تر در این عالم از پروردگار عالم هست؟ عهدی که به آن وفای قطعی بشود؟! بالاتر از عهد پروردگار هست؟! خداوند در سوره توبه می‌فرماید که من هم در تورات موسی، هم در انجیل مسیح، هم در قرآنی که نازل کردم، اعلام کردم که به تمام عهدهایی که با شما دارم وفادار هستم. در سه کتاب از سه پیغمبر اولی العزم علیهم‌السلام، خداوند اعلام وفاداری می‌کند.

ریشه انحرافات

ما اگر عهد خدا و وفای به عهدش را باور بکنیم، قطعاً هم خدا را بندگی می‌کنیم، هم به مردم خدمت می‌کنیم، هم [حق] زن و بچه را رعایت می‌کنیم، هم حلال و حرام در کسب را مراعات می‌کنیم. شما برادران و خواهران، یقین بدانید هر کسی که منحرف است، پای خود را کج می‌گذارد، مال مردم را می‌خورد، ترک عبادت کرده و خدمتی به مردم نمی‌کند، علتش باور نکردن قرآن و باور نکردن رسالت پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. هیچ علت دیگری ندارد. این همه که قرآن مجید، مسئله باور را با لغت «ایمان» و «تصدیق» مطرح می‌کند، به خاطر این است که ریشه کارمان در عمل صالح، در اعتقادات، در اخلاق، در منش و رفتار با خانه و با بیرون، همین باور است.

هزینه باور به خداوند

این داستان‌های اهل باور را که قرآن نقل می‌کند انسان شگفت زده می‌شود. گاهی این باورکنندگان به بلاهای عظیمی از طرف دشمنان دچار شدند؛ برای اینکه تسلیم فرهنگ دشمن بشوند که نشدند.

۱. نساء: ۱۲۲: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک عده از باورکنندگان را در امت‌های گذشته گرفتند و از آن‌ها را مرحوم ملا مهدی نراقی در کتاب کم نظیر جامع السعادات نقل می‌کند. امام می‌فرماید که چه خبرمان است! ما تا به یک حادثه تلخ می‌خوریم، به یک حادثه شیرین می‌خوریم یا به زبان امروز، به یک سایت برمی‌خوریم، به یک ماهواره برمی‌خوریم؛ پس خانه را به پیش‌خانه می‌بازیم. ارزان‌ارزان دینمان را از دست می‌دهیم. می‌فرماید: [افراد] قبل از شما که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند و امت انبیاء گذشته بودند، این‌ها دچار دشمن شدند. دشمن به آن‌ها گفت که اگر می‌خواهید کاری به کار شما نداشته باشیم، فرهنگ ما و حکومت را قبول بکنید. گفتند نه؛ گفتند: شما را از آن می‌کنیم. گفتند که از آن کنید؛ برای اینکه وقتی ما را از آن کنید، جان ما از این قفس استخوانی بیرون می‌رود و در جوار رحمت الهی قرار می‌گیرد. ما جای تنگ و تاریکی نمی‌رویم؛ جای خرابی نمی‌رویم؛ جای رنج آوری نمی‌رویم. آخرین رنج ما، همین از آن شدن ماست. ما بعد از این دیگر رنجی نمی‌بینیم. چون باور این حرف را داشتند.

دلیل تحمل بلا و مشکلات

یک مریضی به قول ما در کما بود. وجود مبارک موسی بن جعفر علیه السلام به دیدن او آمدند. از شیعیان خوب هم بود. چشمش باز نمی‌کرد و عکس‌العملی نشان نمی‌داد. در کمای سختی بود. عیادت‌کنندگان کنار موسی بن جعفر علیه السلام به حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! این آدم که بیهوش شده الان در چه حالی است؟

خداوند متعال به انبیاء و ائمه علیهم السلام یک چشم و گوش داده بود که به دیگران نداده بود. حقایقی را آن‌ها در همین دنیا، می‌دیدند که ما نمی‌بینیم. ما فقط از طریق قرآن و روایات می‌شنویم. صداهایی را گوش آن‌ها می‌شنید که ما نمی‌شنیدیم. ما آن چشم و گوش را نداریم. تنها راه باور حقایق ما، قرآن مجید و فرمایشات پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام است. فعلاً چشم ما چیزی را نمی‌بیند. ما از طریق قرآن مجید به یقین می‌رسیم که ماورای این عالم، بهشت و جهنم وجود دارد؛ ولی آن‌ها در همین دنیا هر وقت می‌خواستند ببینند،



می دیدند. اگر می خواستند فرشتگان را ببینند، می دیدند؛ می خواستند ارواح را ببینند، می دیدند؛ می خواستند صدای فرشتگان را بشنوند، می شنیدند؛ حتی صدای خدا را می خواستند بشنود، در این دنیا می شنیدند.

یک کتابی داریم که اولین باری که چاپ شد، من خریدم. هفتصد صفحه است. گفتار پروردگار عالم - نه با واسطه فرشته، بلکه بی واسطه - با پیغمبرانش علیهم السلام است. آن ها می دیدند و ما نمی بینیم. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: شیعیان ما صبر و طاقتشان خیلی زیاد است که ندیده و نشنیده باور می کنند. ندیده و نشنیده چگونه باور می کنند؟ فقط از طریق قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام در کتاب های معتبر، بارزش و مستند؛ همین.

اما باور خیلی مهم است. می گفتند: «اَرَه کَنید مار را، ما می ایستیم و اَره می شویم؛ ولی دین و حکومت شما فرعونیان را قبول نمی کنیم. ما فقط خدا و فرهنگ او را قبول داریم». امام صادق علیه السلام می فرماید که آن ها را اَره می کردند، کشته و شهید می شدند.

شما فشاری که بر یک آدم نجار برای یک ده در منطقه انطاکیه که در چهارده-پانزده آیه سوره یاسین نقل شده را بخوانید. این مرد نجار یک تنه در مقابل کل دشمن گفت: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ به چه علت من فرهنگ بت پرستی را قبول بکنم؟ بتان مرده و بی جان در این بت خانه ها چکاره هستند؟ بت های جان دار مثل فرعون و نمرود و شَدَاد و معاویه و یزید و اباباما و تنی بلر چه کاره هستند؟ چه کلیدی در این عالم دست آن هاست؟ آن ها یک آدم های دزدی، قوی تر از دزدان معمولی هستند. قاتلانی پر قدرت تر از قاتلان معمولی هستند. به چه علت من این ها را بپرستم و بندگی کنم؟

این ترکیه و عربستان و قطر و بعضی دیگر از کشورهایی که متأسفانه غلام حلقه به گوش اسرائیل هستند، -ای کاش فقط غلام حلقه به گوش آمریکا بودند؛ حداقل فقط بت بزرگ را عبادت می کردند- این ها خدا را به کل از زندگی حذف کردند. شما فکر می کنید، این بت ها در قیامت برای این بندگان شان، چه کار می خواهند بکنند؟ هیچی. آیا اباباما می تواند خاندان آل سعود



را در قیامت نجات بدهد؟! اردوغان را می‌تواند نجات بدهد؟! قطر را می‌تواند نجات بدهد؟! در دنیا برای این‌ها چه کار می‌توانند بکنند؟ کاری که این بت‌های جاندار برایشان دارند می‌کنند، فقط ثروت این‌ها را دارند غارت می‌کنند. اسلحه می‌دهند و می‌گویند که ملت‌های خودتان را بکشید. این همان بت پرستی است؛ اما امروز به شکل مدرن و بت‌های جاندار است.

البته یک بت بی‌جان هم الان در کره زمین کار دارد می‌کند؛ اسمش دلار است. بت‌های کعبه در قدیم، اسم‌های دیگر داشت؛ اما اسم این بت بی‌جان روزگار ما دلار است. بت‌های جاندار هم که همین اولاند فرانسه، و اوپاما و این نخست وزیر انگلستان است. این کشورهای خاورمیانه هم بردگان و بندگان این بت‌ها هستند. چرا؟ زیرا کنار کعبه زندگی می‌کنند، قرآن را باور ندارند؛ کنار مسجد علی صوفیه و سلطان محمد عثمانی - که مسجدهای بی‌نظیر در ترکیه هستند - زندگی می‌کنند، ولی قرآن و قیامت را باور ندارند؛ قطر کنار مسجد و کنار ایران دارد زندگی می‌کند، خدا و قیامت را باور ندارد. خب وقتی آدم، خدا و قیامت و قرآن را باور نداشته باشد، همین‌ها می‌شود. اگر میدان کوچک‌تر باشد، اوپامای کوچک‌تر می‌شود، نتانیاهوی کوچک‌تر می‌شود. بستگی به این دارد که چه مقدار عرصه در اختیار انسان باشد.

بازگشت به موضوع

این نجار به جمعیت بت‌پرست و مشرک شهر گفت: «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي»: به چه دلیل من خدایی که من را آفریده، عبادت نکنم؟ و به چه دلیل بیایم بت‌های شما را عبادت بکنم؟

بندگی خدا هزاران دلیل دارد؛ من را خلق کرده، به من روزی عنایت می‌کند، عمر به من داده، زمین و آسمان را در اختیار من گذاشته، هر روز دارد از درختان و گیاهان روزی من را می‌دهد. خب چرا خدا را عبادت نکنم؟! بت‌های مرده و جان‌دار در این عالم چه کاره هستند؟ تمام بت‌ها جمع بشوند، یک دانه عدس نمی‌توانند بسازند؛ یک دانه گندم نمی‌توانند بسازند؛ برای چه من فرمانبر شما باشم؟ «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي»: باور کرده بود.



حضرت می‌فرماید: مرد و زن، پیر و جوان و حتی بچه شیرخواره بعضی‌هایشان را زنده‌زنده در آتش سوزاندند؛ ولی گفتند: نه، ما از خدا و از باورها دست برنمی‌داریم. این‌ها شایسته رحمت خدا هستند. چرا من خلاف خدا باشم؟ خلاف قرآن باشم؟ خلاف پیغمبر ﷺ باشم؟ چرا حق هرکسی را باید بتوانم پایمال بکنم و بعد هم به انتظار رحمت خدا باشم؟ این یک انتظار صددرصد شیطانی و غلط است.

آدرس رحمت در کلام امیرالمؤمنین ﷺ

این هم از مقدمه‌ای که برگرفته از قرآن مجید بود و روشن شد. حالا یک جمله زیبا از نهج البلاغه را از وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ بشنوید. چقدر این جمله عالی است. «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى!».

دانش گسترده حضرت

امیرالمؤمنین ﷺ بصیر است. امیرالمؤمنین ﷺ علمش، علم افاضه‌ای از جانب پروردگار است. امیرالمؤمنین ﷺ می‌بیند، آنچه را دیگران نمی‌بینند؛ می‌شنود، آنچه را دیگران نمی‌شنوند. امیرالمؤمنین ﷺ مطالبی را بیان کردند که در زمان خودشان برای مستمعین روشن نبود. حالا که هزاروپانصد سال گذشته و دانش گسترده‌تر و تحقیقاتی‌تر شده، دارند به مطالب امیرالمؤمنین ﷺ پی می‌برند. من فکر نمی‌کنم آن‌هایی که کنار بعضی از سخنرانی‌های حضرت بودند، فهمیده باشند امام چه می‌گفت!

آن روزی که در اسکندریه مصر، در هند و یونان دانشگاه بود، در ایران ما، در اهواز، دانشگاه جندی‌شاپور بود که با پول سلاطین ساسانی اداره می‌شد و حتی دانشجوی خارجی قبول می‌کردند. آن روز در آن دانشگاه و در دانشگاه‌های اسکندریه و یونان، وقتی که مسائل آسمان را درس می‌دادند، اساتید دانشگاه تا قبل از گالیله می‌گفتند آسمان سقف

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۶.

است؛ طاق است؛ بسته است. هفت آسمان مانند پوست پیاز روی همدیگر قرار دارد. تمام ستارگانی که زمینیان از پایین دارند نگاه می‌کنند، میخ‌های نورانی و روشنی است که به این طاق کوبیدند.

این درس تا قرن هجدهم، قبل از گالیله، در ایتالیا و در دانشگاه‌های اروپا همین طوری درس داده می‌شد؛ اما وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه، به مردم می‌گوید: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ»: ستارگانی که در عالم بالا هست، هر کدام جهانی، کشوری، شهری به تناسب کوچک و بزرگ بودن ستارگان، مانند زمین شماسست. کسانی که پا منبر نشستند یا خرمافروش هستند یا آردفروش هستند یا نانوا هستند یا قصاب هستند. پای منبر نه فیلسوفی بوده، نه حکیمی بوده، نه دانشمندی بوده، نه استادی. این حرف امیرالمؤمنین علیه السلام کی معلوم شد؟ بعد از گالیله، بعد از کوپرنیک، بعد از دوربین‌های قوی نجومی. این نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است. گوش امیرالمؤمنین علیه السلام هم که با ملکوت مربوط بود. گیرندگی گوش، آن قدر قوی بود که خود حضرت می‌فرماید: پیغمبر لحظه جان دادش، من را صدا کرد و کنار گوش من آهسته چیزی را گفت که هزار رشته علم و از هر رشته‌ای هزار رشته دیگر برای من معلوم شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله یک میلیون رشته علم را در دو-سه ثانیه به او منتقل کرد.

شاید تا چهل سال پیش مردم این روایت را باور نمی‌کردند یا نمی‌توانستند باور کنند یا اگر باور می‌کردند، سخت باور می‌کردند؛ اما الان، شما یک سی‌دی را می‌گذارید در کامپیوتر و شش میلیون کلمه در این سی‌دی است. یک سی‌دی خالی را هم می‌گذاری آن طرف کامپیوتر و دکمه را می‌زنی؛ در چند ثانیه، با چند گردش، شش میلیون کلمه آن سی‌دی، وارد این سی‌دی می‌شود. من نزدیک صدوسی جلد کتاب نوشتم. بعضی‌ها پانزده جلد و پانصد صفحه است. نزدیک چهارده هزار نوار سخنرانی دارم. تمام این کتاب‌هایی که من نوشتم، با ترجمه قرآنم، با ترجمه نهج‌البلاغه‌ام، با ترجمه صحیفه‌ام، با ترجمه مفاتیح‌م و کتاب‌هایم و چهارصد-پانصد منبر، در یک دانه سی‌دی ریخته شده است. وقتی دو تا عنصر مادی، دو تا سی‌دی، با

دو تا دستگاه، قابلیت انتقال شش میلیون کلمه را به یک سی‌دی دیگر دارند، یعنی پیغمبر ﷺ این قابلیت را نداشته که یک میلیون رشته علم را در چند لحظه به امیرالمؤمنین ﷺ انتقال بدهد؟ یعنی این دو تا از دو تا کامپیوتر و دو تا سی‌دی قدرشان کمتر بود؟ این امیرالمؤمنین ﷺ با این هویت می‌گوید: رحمت خدا ویژه انسانی است که مسائل الهی و مسائل پیغمبر ﷺ و مسائل ما اهل‌بیت ﷺ را بشنوند، قبول بکنند و عمل بکنند. همه این‌ها را حضرت در یک کلمه گنجانده است؛ حکمت که در گفتار حضرت یعنی کل قرآن، یعنی فرمایشات پیغمبر ﷺ، یعنی فرمایشات صدیقه کبری ﷺ و دوازده امام ﷺ. این «بشنوند، قبول بکنند، عمل بکنند»، در لغت و معنی است. «وعی» در عربی یعنی شنیدن، قبول کردن و عمل کردن. انسانی که حکمت را بشنود، باور و عمل بکند، او شایسته رحمت پروردگار مهربان عالم است.

اول بشنویم!

حالا یک کسی یک عمری در گوشش را به روی هر صدایی باز نگه داشته؛ ولی در مقابل حکمت الهی و پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ بسته است. به او می‌گویند: بیا برویم بشنو. می‌گوید: حوصله آن را ندارم و قبول ندارم. خب بیا اگر مطالب عقلی و قلبی و روحی و فطری و علمی نبود، بگو قبول ندارم. در مغازه و خانه نشستی، چوب‌انداز می‌گویی قبول ندارم؟! هنوز که نشنیدی، می‌گویی قبول ندارم؟! یک بار بیا به این صدا: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ گوش بده، بعد با دلیل بگو قبول ندارم. [اول] بگو: دلیل دارم که عدالت زشت است، احسان بد است، کمک به قوم و خویش و رفع مشکلاتشان بسیار کار زشتی است، [بعد بگو] قبول ندارم. بگو: قبول دارم فحشا و منکرات و تجاوزات، هر سه زیباترین کار در این عالم است؛ ولی دلیل بیاور.

۱. نحل: ۹۰. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

بعضی‌ها همین‌طوری در خانه و مغازه می‌نشینند و می‌گویند: «قبول نداریم». خب بیا گوش بده، بعد بگو قبول ندارم. قبول نداشتنت با دلیل و عالمانه و حکیمانه و عاقلانه باشد؛ نه چوب انداز. رحمت خدا ویژه مردان و زنانی است که آیات خدا را بشنوند، مطالب پیغمبر ﷺ را بشنوند، مطالب ائمه ﷺ را هم بشنوند.

ما مطالب عجیبی از پیغمبر اکرم ﷺ داریم. بعضی‌ها خیلی ساده است؛ ولی خیلی زیباست. مثلاً [در کتاب‌ها] دارد که یک جوانی وارد مسجد شد و به پیغمبر اکرم ﷺ گفت: «من یک درخواست دارم». فرمود: بگو. گفت: خوشم می‌آید، دلم هم می‌خواهد که بروم زنا بکنم؛ بروم با یک زن نامحرم و با یک دختر نامحرم زنا بکنم.

یک عده‌ای عصبانی شدند و رگ‌های گردن آن‌ها پر شد. پیغمبر ﷺ فرمود: او با من دارد حرف می‌زند. برای چه شما از کوره در رفتید؟ برای چه شما عصبانی شدید؟ اسلام دین محبت است؛ دین احسان است؛ دین لطف است؛ دین مهر است؛ دین توسرزدن و کتک‌زدن و این حرف‌ها نیست؛ دین عصبانیت و دین طرد نیست. آرام باشید.

چطوری این جوان را نصیحت کرد؟ از طریق فطرت او. فرمود: خیلی دلت می‌خواهد بروی زنا بکنی؟ بروی کنار یک زن و دختر نامحرم؟ گفت: خیلی دلم می‌خواهد. فرمود: عیبی ندارد؛ تو سوال من را جواب بده، من هم بعد از جواب تو، آره و نه را می‌گویم. گفت: بپرسید آقا. فرمود: مادر داری؟ خواهر داری؟ گفت: دو-سه تا. فرمودند: خوشت می‌آید یک نفر با مادر خودت زنا بکند؟ خوشت می‌آید کسی با خواهران تو زنا بکند؟ گفت: نه؛ کسی چپ به مادر من و به خواهر من نگاه بکند، شکم او را پاره می‌کنم. فرمود: چیزی که خوشت نمی‌آید با ناموست انجام بگیرد، تو هم با ناموس دیگران انجام نده. گفت: چشم، خداحافظ.

مردم این‌ها را بیایند گوش بدهند، بعد بگویند: «قبول نداریم». بیایند حکمت‌های الهی را بشنوند، بعد با دلیل بگویند «قبول نداریم». برادران! خیلی ضرر است کسی از دین هنوز خبر ندارد، بگوید «من قبول ندارم». این خیلی حرف زشتی است.

* * *

رحمت خدا شایسته انسانی است که بشنوند، حکمت را بپذیرد و عمل بکند. حکمت [شامل] سه بخش قرآن، فرمایشات پیغمبر و ائمه ﷺ است. فعلاً چند شب من قرآن را برای شما



بحث می‌کنم. اگر زنده باشم آیات بسیار مهمی را به عنوان حکمت خدا برای شما مطرح می‌کنم که این آیات همه جنبه کاربردی و عملی در زندگی دارد تا روشن بشود که رحمت خدا مجانی نصیب کسی نمی‌شود. آدم یک جاده‌ای را باید طی بکند تا به رحمت خدا برسد. اگر بنشینند رحمت خدا به او نمی‌رسد.

موعظه

عمر خود را در چه پایان برده‌ای قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای پنج حس را در کجا پالوده‌ای
چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش خرج کردی ، چه خریدی تو ز فرش

در مقابل آنچه پرداختی به زمین، به مال، به ساختمان، به کارخانه‌ها، به مردم، بعد از هفتاد هشتاد سال چه دریافت کردی که دست تو را پر کرده باشد و با دست خالی نروی؟

وقتی به موسی بن جعفر علیه السلام گفتند: این شخصی که در حال احتضار و در کماست، الان در چه حال است، امام فرمودند: این آدم مؤمن و خوبی است. آخرین رنجش را در دنیا دارد طی می‌کند و بعد از رنج حالت احتضار، تا ابد هیچ رنج دیگری را نخواهد دید. آدم به گونه‌ای باید زندگی کند که وقت مرگش پایان همه دردها و رنج‌هایش باشد. با یک پرونده جامع و کامل با دست پر، با آبرو به پیشگاه خداوند مهربان مسافرت کند.

روضه حضرت علی اصغر

الان نمی‌دانم مسافره‌ای کربلا را کجا پیاده می‌کنند؛ ولی سفرهایی که قبلاً رفتید، شما را آخر یک خیابان که آن طرفش صحن ابی‌عبدالله علیه السلام بود، کنار یک مسجد و یک شعبه‌ای از فرات که آب زیاد در آن جاری بود، پیاده می‌کردند. از کنار این آب تا صحن، اردوگاه لشکر دشمن بود. ابی‌عبدالله علیه السلام وقتی بچه شش ماهه خود را آوردند، نزدیک همین رودخانه بودند که آب داشت.

همه اطباء می‌گویند به مادرانی که نوزاد دارند، تا شش ماه به بچه آب ندهید؛ ولی از شش ماه که رد شد، آب اندک در شیشه‌ای که شیر می‌ریزید، خیلی کم آب بریزید و به بچه



بدهید. قدیم‌ها که شیشه شیر نبود، بعد از شش ماه، خانم‌ها در یک نعلبکی، یک قاشق چایخوری آب می‌ریختند؛ پنبه تمیز را داخل آب می‌گذاشتند و به لب‌های بچه تشنه می‌کشیدند. بیشتر از این هم آب نمی‌خواست.

ما از شما دشمنان انسانیت سوال می‌کنیم! مگر این بچه شش‌ماهه چقدر آب می‌خواست که در بغل ابی‌عبدالله علیه‌السلام به جای دو-سه قطره آب، با تیر سه شعبه جواب او را دادید؟ [مطلبی را] کتب اهل تسنن نوشتند. ما در کتاب‌های خودمان نداریم. من این مطلب را در کتاب‌های آن‌ها دیدم. در کتاب سبط ابن جوزی، از علمای اهل سنت است که می‌گوید: تیر سه شعبه وقتی خورد، ابی‌عبدالله علیه‌السلام نگاه کردند، دیدند سر بچه روی زمین است و دارد بال‌بال می‌زند. نمی‌دانم پیاده شدند سر بریده را برداشتند یا نه؛ اما بچه بی‌سر را به خیمه بردند. مادرش را صدا نزدند. خواهرشان را صدا زدند. بچه بی‌سر را به زینب کبری علیه‌السلام دادند و خودشان روی خاک زمین نشستند. صدا زدند: خدایا! این شهید را ذخیره قیامت من قرار بده.